



جنگ های خاندان بوش؟!!

زمینه های واقعی بروز اختلافات عراق

جنگ های خاندان بوش؟!

زمینه های واقعی بروز اختلافات عراق

مؤلف : Erik Laurent

ترجمه و تلخیص از: غفار عریف

200 سال

www.sapidadam.com

مشخصات کتاب:

نام کتاب: جنگ های خاندان بوش؟!

مؤلف: Erik Laurent

مترجم: غفار عریف

کمپوزر: وح. وردگ

تعداد چاپ:

تاریخ چاپ: 2005/9/1

حقوق چاپ نزد نویسنده محفوظ است.

مقدمه مترجم :

در سال 2003، زیر عنوان فوق کتاب دلچسپ و سودمندی تألیف آقای Eric Laurent کارشناس مسایل شرق نزدیک، با یک مقدمه مختصر، در دو بخش و ده فصل در مطبعه Edition Plon در پاریس به زبان فرانسوی به چاپ رسید است. کتاب را دسته ئی از ترجمانان به آلمانی برگردان کرده اند و شرکت طباعتی S.Fischer در شهر فرانکفورت آنرا به زیور چاپ آراسته است.

مؤلف در لابلای کتاب، دیدگاههای تاریخی را در رابطه به اتحادیه سلاله بوش (Bush Clans) به بررسی گرفته و در گزارش داغ و گیرای خود کشف نموده که در مبارزه بر ضد صدام حسین و بن لادن، صرفاً و به تنهایی دلایل سیاسی نهفته نبوده است.

در پشتی عقبی کتاب مطلب زیرین که با خط درشت تحریر یافته، برجستگی دارد:

"تجارت، بن لادن و عراق - معاملات (تجارتی) قدرتمندترین خانواده جهان"

مؤلف با ارائه پاسخ به پرسش های آتی قضیه را دنبال نموده است:

- چرا اداره جورج بوش (پدر رئیس جمهور فعلی امریکا) دشمن جنگی خود یعنی عراق را الی تهاجم آن کشور به کویت، بطور غیر قانونی و پلان شده بمثابة قدرت نظامی دولتی نیرومند و گسترش یافته، بوجود آورد؟

- چرا بانک خانگی (شخصی) بن لادن و (سازمان) القاعده، اضافه تر از بیست سال از جورج دبلیو بوش پشتیبانی کرد و (فعالیت های او را) تامین مالی نمود؟

از آنجائیکه افغانستان و مردم شرافتمند آن یکی از قربانیان اصلی سیاست زورگویانه و سیطره جویانه ابر قدرت ها در دوران جنگ سرد و بعد از آن بوده اند و کنون در جو اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم، القاعده و طالبان یعنی آن ارواح خبیثه مولود فعالیت های خرابکارانه سازمان های جهنمی استخبارات جهانی در پیشاپیش آنها CIA و ISI، زجر پاشنه های آهنین نیروهای عملیات سریع و واحد های ویژه

امریکائی و انگلیسی را میکشند، بناً لزوماً بایست خوانندگان عزیز با اختصار با محتویات کتاب آشنا ساخته شوند (پایان مقدمه) .

(فصل اول با این جملات آغاز مییابد: — م) "در دنیای معاملات تجارتي سرمایه داری و گاهی هم در نزد تمثیل کنندگان قدرت سیاسی، دو مشخصه بوده است که همیشه (زامداران) را به آن وا داشته تا تجارت را با رژیم های کاملاً دشمن و مخالف و دارای توانائی نظامی، موجه بیندارند..."

بطور مثال: پیش از بقدرت رسیدن هیتلر، دو شرکت بزرگ موتور سازی، جنرال موتور و فورد مارکیت های جهان را در فروش موتور رهبری میکردند. در سال 1929 جنرال موتور(شرکت امریکائی) مالک صد فیصده کمپنی موتور سازی اوپل (در آلمان) گردید و مصدر خدمات شایانی در تجهیز جنگی اردوی آلمان شد. کارخانه اوپل را در شهر **Russelheim** به مؤسسه تولیدی هوا پیمایهای نظامی بدل کرد و از سال 1939 - 1945 پنجاه فیصد سیستم موتوریزه را در همین جا تکمیل ساختند.

کمپنی امریکائی (IBM) بریاست **Thomas Watson** موازی به شرکت جنرال موتور در بخش تولید سلاح و مهمات هوائی و زمینی در دوره آلمان نازی وظایف نهایت مهم را انجام دادند.

و اما آقای **Prescott Bush** (پدر بزرگ رئیس جمهور فعلی) از سال 1952 - 1962 به نمایندگی از جمهوری خواهان در مقام قابل توجه سناتور شهر **Connecticut** مصروف خدمت بود و بحیث نماینده و همبازی سپورتي **Golf** رئیس جمهور **Eisenhower** به نقطه اوج شهرت خود رسید. او روند زندگی موفقیت آمیز را در بانکداری در وال استریت (بازار اسعار امریکا) پشت سر گذاشته بود. از کار زار سرمایه گذاری، تهیه و خرید اموال و پیشبرد اشتهاارات در آلمان نازی مفاد چشمگیری بدست آورد. (در فصل دوم کتاب آمده است - م):

اضلاع متحده امریکا پس از پایان جنگ دوم جهانی، در سیمای اتحاد شوروی رقیب انکار ناپذیر و تهدید بزرگی را میدید. ولی این طرز تفکر یک دگم و آغاز یک اعتقاد کلیسائی چیزی بیشتر از آن نبود. امریکا با تلاش فراوان توانست این دیدگاه را بالای متحدین (عنعنوی) خود نیز بقبولاند و آنرا بمتابۀ هسته مرکزی سیاست خارجی جا دهد. لاکن از ابتدای دهه هفتاد واقعیت های پنهان برملا گردیدند و بیانیه های رسمی از همدگر فاصله گرفتند.

جنگ سرد بر علیه "حکومت بزرگ و قدرتمند شرارت" آنگونه که رونالد ریگن اتحاد جماهیر شوروی را می نامید، ابزار مالی و نظامی قابل ملاحظه ئی را طلب نمود. امریکا در بالاتر از بیست ایالت در داخل و در بیست و سه کشور دنیا حضور نظامی پیدا کرد. با وجود صرف میلیارد ها دالر در دفاع از جهان آزاد(!) دیپارتمنت دولتی (وزارت خارجه) ناچار شد تا بتاريخ 25 فبروری 1976 اعتراف نماید که ایالات متحده امریکا از سال 1972 به بعد در اتحاد شوروی (تجهیزاتی را به نام) **Miniradlager** تولید میکرد که سیستم رهبری راکت های بالستیک (MIRV) به آن نیاز داشت. تصمیم به رفع سیاست تحریم (در مقابل شوروی) بر پایه اندیشه خالصاً اقتصادی بود. بر اساس معلومات پنتاگون کمپنی های مختلف ایتالوی و سویسی، همکاران پروتوکولی پیمان ناتو، بخش های تخنیکی مشابه را تولید نموده و سالیان دراز به اتحاد شوروی (سابق) تحویل دادند.

در نتیجه نرمنش سیاست رئیس جمهور نیکسون در برابر بلاک شرق، کارت ها و کنسرن های بزرگ و بانک های تجارتي دریافتند که دول اروپای شرق و اتحاد شوروی ذخایر و منابع عظیمی را در اختیار دارند که برای آنها از ارزش فراوان برخوردار است.

در سال 1976 جورج بوش (کلان) رهبری دستگاه CIA را بدوش گرفت. تا آن دم موصوف نه تنها در سیاست امریکا فعال بود، بلکه در داخل حزب جمهوریخواه نیز جایگاه داشت. او خود را بیشتر دولتمدار میشمرد تا یک سیاست پیشه، ولی در اصل این خود دنباله روی از سیاست را میسراند. بر آمد سیاسی بوش با مشکلات همراه بود. دو بار در سالهای 1964 و 1970 در انتخابات مجلس سنا اشتراک نمود، اما موفقیت بدست نیآورد. همچنان دو مرتبه در سالهای 1968 و 1972 تلاش بخرج داد تا مقام معاونیت ریاست جمهوری را احراز نماید، لکن بی نتیجه ماند. لاجرم به وظایف دیپلماتیک در خارج گماشته شد.

قضیه واترگیت جامعه امریکا را شدیداً لرزانید. رسانه های گروهی نوشتند که CIA به فعالیت های گسترده استخباراتی در داخل مملکت در ضدیت با مخالفین جنگ و اشخاص انفرادی دست یازیده است. جرال د فور (رئیس جمهور وقت) بتاريخ 4 جنوری 1975 کمیسیون خاصی را موظف ساخت تا فعالیت های جاسوسی CIA را در امریکا روشن سازد.

در میان اعضای تیم جرالد فورد نام های دیک چینی (Dick Cheney) (معاون ریاست جمهوری فعلی) و (Donald Rumsfeld) (وزیر دفاع فعلی) همیشه سر زبان ها بود و وظایف مهمی را بسر میرسانیدند. باری آقای هنری کسینجر سابق وزیر خارجه آمریکا، آقای Rumsfeld را "جنگ طلب همیشگی) نامیده بود.

آقایان Cheney و Rumsfeld در همان وقت نیز هراس داشتند که مبدا بحران سیاسی بوجود آمده قدرت اجرائیوی حکومت امریکا را بی ثبات سازد و رول اضلاع متحده را در صحنه جهانی تا مدت های مدید ضعیف گرداند. در نظر آنها بوش با داشتن افکار اعتدال پسندانه، یک وزنه سیاسی خفیف و یک شهروند سواحل شرق می آمد که توانست از صنایع نفت پول کمائی کند، ولی در سیاست فاقد توانائی جهت یابی بود. پسانتر ها (بنابر اشتراک منافع)، بوش به آنها امکانات بر آمد جدیدی را فراهم ساخت و مقامات پر منفعت را بوجود آورد تا زمینه نصب آنها میسر گردد. بوش در مقام ریاست CIA از نفوذ و صلاحیت کار گرفته، متحدین و افراد اعتمادی خود را به دنبال تجارت و پول مصروف نمود و از این طریق بصورت عمده حزب جمهوریخواه را قویاً تمویل مالی کرد.

(BCCI) یک نهاد تبه‌کار:

BCCI (Bank of Credit and Commerce International) یک سازمان جنایتکار میباشد که توسط آغا حسن عبدی (**Agha Hasan Abedi**) پاکستانی بنیاد نهاده شده بود، در معاملات تجارتي **Bush** و **CIA** نقش بازی نموده است. بوش در سال **1976** چند فروند هواپیما را بالای آقای **Jim Bath**، تاجر از شهر **Houston** بفروش رسانید و تلاش بخرج داد تا او را در خدمت **CIA** بکشاند. آقای **Bath** دوست نزدیک جورج دبلیو بوش بود و در گارد ملی تکراس خدمت نظامی را می گذرانید و قصد داشت (بر مبنای آشنائی با جورج دبلیو بوش) از رفتن در جنگ ویتنام سرباز زند. در شرکت هوائی زیر اداره **Bath** که هوا پیماهای **CIA** را خریداری نموده بود، سهم سرمایه داران از عربستان سعودی منجمه خالد بن محفوظ (**Khalid Bin Mahfouz**) فرد ارتباطی خاندان سلطنتی، چشمگیر بود. این بانک با سرمایه **30** میلیارد دالر در **73** کشور جهان فعالیت های بانکی را به پیش میبرد. منبع در آمد بانک را اصلاً پذیرش پول های مافیای مواد مخدر و سرمایه های سازمان های تروریستی میساخت. بانک این فعالیت را به تمسک احکام قانون انجام میداد، از مستبدین غیر قابل تحمل و عملیات مخفی **CIA** و متصوراً از اسامه بن لادن حمایت بعمل میآورد. در این بانک جنرال نوریگا (**Noriega**) (رئیس جمهور اسبق پانامه)، صدام حسین، سران کارتل **Medellin**، ابوندال (**Abu Nidal**) تروریست فلسطینی، **Khun Sa** شهنشاہ تریاک، سازمان استخبارات سعودی، سرمایه های خود را گذاشته بودند.

بتاریخ **29** اکتوبر **1999** روزنامه **USA Today** و رسانه خبری **ABC** افشاء نمودند که از حساب بانکی **Khalid Bin Mafouz** دهها میلیون دالر به حسابات بانکی دیگران انتقال یافته که با اسامه بن لادن و القاعده در ارتباط اند و بعد ها روشن شد که از زمره همسران بن لادن یکی آن خواهر خالد بن محفوظ میباشد.

آقای **Jim Bath** چند ماه پیشتر از خرید هواپیماهای **CIA**، در خدمت به سلیم بن لادن برادر اندر اسامه، در ایالات متحده شدیداً فعال گردید. سلیم اداره دارائی پنج میلیارد دالری **53** خواهر و برادر (بن لادن ها) رابدوش داشت و دوست بسیار نزدیک آقای خالد محفوظ بود.

سلیم بن لادن به آقای Bath وظیفه سپرد تا امکانات سرمایه گذاری را در امریکا مطالعه نماید. او نخستین موفقیت را در این راه بدست آورد. فرودگاه **Houston Gulf** را خرید. سلیم خواستار تبدیل این فرودگاه (با انجام بعضی کارهای ساختمانی) به مهمترین میدان هوایی امریکا در تکزاس بود. زیرا فامیل بوش که پسانترها با رهبر تروریستان طرح رفاقت بست، در همین جا زندگی میکرد.

* * *

موفقیت جمعی کارتر از حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری در نومبر 1976 باعث بالا گرفتن اتهامات شدید بر ضد استخبارات و شخص جورج بوش گردید.

ملاقات میان جیمی کارتر و جورج بوش نتایج ملموسی را ببار نیاورد. این دیدار در **Georgia** بسر رسید و در فرجام سبب کنار رفتن او از وظایف دولتی شد. بوش در سال 1977 رهبری بانک ملی شهر **Houston** را بنام (**First National Bank**) بدوش گرفت و توانست به مسافرت های متعددی به اروپا و حوزه خلیج فارس بپردازد و ارتباطات سودمندی را با قدرتمندان و مهمترین حلقه های دنیای تجارت برقرار کند.

در سال 1978 جورج دبلیو بوش در انتخابات کانگرس اشتراک نمود. آقای **Jim Bath** نماینده تجارتنی سلیم بن لادن و شریک تجارتنی خالد بن محفوظ در جریان کمپاین انتخاباتی در کنار او ایستاده شد. ولیک شکست شرمآوری را نصیب گردید. جورج دبلیو بوش در آغاز سال 1979 به تلافی شکست خود، سر از نو شرکت نفتی شخصی را بنام **Arbusto Energy** بنا نهاد. اما از اینکه او در امور تجارت، فهم و مهارت لازم را نداشت قریب بود شرکت نوبنیاد ورشکست گردد. در آخرین ثانیه ها توسط دوستان پدرش و سهمگیری اقارب از افلاس نجات یافت. در زمره کسانی که در این مساله سهم مالی گرفتند، **Jim Bath** نیز شامل بود. پس از واقعه یازدهم سپتمبر این سو ظن بوجود آمد که آقای **Bath** (با سهم پنج فیصد) وسیله ئی بیش نبود، در واقعیت امر پول متعلق به سلیم بن لادن بود.

* * *

در دروه رونالد ریگن، جورج بوش را بمقام معاونیت ریاست جمهوری برگماریدند. در سال 1982 جورج دبلیو بوش شرکت نفتی خود را تغییر نام داد و کمپنی "**Bush Exploration**" را بوجود آورد. پس از دو

سال فعالیت، این کمپنی نیز در سال 1984 در پرتگاه ور شکست نزدیک شد و بخاطر جلوگیری از آن ناچار شد با شرکت **Spectrum-7** اتحاد نماید.

John Lecarre گفته بود: "هرگاه مایل به درک پرابلم هستید"، "پس توجه تان را به آن معطوف سازید که پول ها در کجا سرازیر میشود". قضیه جورج دبلیو بوش میتواند مثال قابل اعتمادی در این زمینه باشد. تمام کسانیکه او را تامین مالی کردند (و پیوسته از ورشکست شدن ها نجات دادند) در حقیقت بالای پدرش حساب مینمودند، (نه خودش).

خانم **Molly Ivins** ژورنالیست پر آوازه نوشته بود: "بایست یک مطلب را در نظر داشته باشید: او (بوش) هیچگاه و هرگز موفق به کشف و یا ایجاد یک منبع درآمد نگردیده است، تمام دالر های را سربرسر میگذاشت و حساب مینمود که از هر طرف (به شکل اعانه و یا کمک) سرازیر میشدند تا با استفاده از آنها پایگاه و یا زیربنای (اقتصادی فامیلی) را در تکزاس فعال و زنده نگهدارد."

کلیه سهامدارانیکه در معاملات تجارتي با جورج دبلیو بوش شرکت ورزیده بودند، پول های خویش را از دست دادند. این تنها بوش بود که سرحال باقی ماند و با تبارز و نمودار شدن شکست ها بازهم نسبت به گذشته اندکی ثروتمند تر شد.

در فعالیت های بانکی و سرمایه گذاری های خانواده بوش، مثلاً در ایالت **Arkansas**، خالد بن محفوظ بانکدار سلیم بن لادن و فامیل سلطنتی سعودی اشتراک داشت. پیش از اینکه **BCCI** سقوط نماید، ارتباط خالد بن محفوظ با اسامه بن لادن و سازمان القاعده آشکارا گردید. ولی بآنهم او شریک قابل توجه جورج بوش و در عین زمان (سهمدار) پروژه های مختلف و همکار تجارتي فامیل بن لادن باقی ماند.

(فصل سوم کتاب با این گفته معروف آقای **Dick Cheney** وزیر دفاع در حکومت جورج بوش و معاون ریاست جمهوری فعلی آغاز مییابد - م): "اردوی عراق، چهارمین قدرت نظامی نیرومند در جهان است." ولیک چینی در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی که در اخیر سال 1991 با مؤلف کتاب آقای **Eric Laurent** انجام داد، اظهار نمود که در ارزیابی اش تا حدودی غلط تخمین زده بود.

جورج بوش به قول یکی از همکارانش به هیچ صورت این آرزو را در سر نمی پروراند تا با **Neville Chamberlain** (صدر اعظم انگلستان طی سالهای 1937 - 1940 به نمایندگی از حزب محافظه کار -

م) مقایسه گردد، لکن حقیقت زندگی چیز دیگری را برملا میسازد. با وجود بیان حرف های بلند بالا، او طی سالهای جنگ خلیج (جنگ میان ایران و عراق) به اعمال بدتر از **Chamberlain** دست یازید. جورج بوش نه تنها رژیم صدام حسین و شماری از حرکات قدرت طلبی خود خواهانه زمدار عراق را روی صحنه آورد و به واقعیت مبدل ساخت، بلکه بطور کاملاً سری او را مسلح نمود، تامین مالی کرد، به پشتیبانی از فعالیت هایش برخاست و برایش نیرومندی بیشتری بخشید (یک سال پیش، حامد کرزی در مصاحبه با گزارشگر **BBC** در دفاع از حملات وحشیانه هوایی و زمینی ارتش امریکا و انگلیس بالای عراق اظهار داشته بود که صدام حسین کمونیست(!) بود، بناً از اقدام نظامی بر علیه او که در ذات خود اشغال کشور مستقل را میسراند تأیید و پشتیبانی بعمل میآورد. نمی دانم در این مورد چه باید گفت؟ آیا اینگونه اظهارات را فقر اندیشه و معلومات و کمبود فراست سیاسی تلقی کرد و یا آنرا نداشتن ظرفیت رازورمز دولرداری دانست؟ بدون شک چنین سخنان نمیتواند حرف مردم افغانستان بخصوص دانشمندان و اهل مطالعه و قلم باشد و همچنان کرزی و امثالهم نیز از این حق برخوردار نیستند که به نمایندگی از ملت افغان اعمال جنایتکارانه ولی نعمتان خویش را که خلاف اصول و قواعد بین امللی صورت گرفته است، توجیه نمایند و بدین طریق پاس زحمات **CIA** را که در راه تربیه کرزی و شماری از افراد مشکوک و مجهول الهویه در دولت او بمثابة اعضای کانون بین المللی توطئه، کشیده است، ادا کنند. — مترجم).

این سو استفاده سیستماتیک از قدرت از سوی قدرتمندان در یک کشور دیموکراتیک که مصممانه و بطور سری ظرفیت نظامی یک دیکتاتور را تقویت کردند، بنابر نوشته آقای **William Safire** ژورنالیست امریکائی "یک رسوائی است."

به گونه روی صحنه آمدن بن لادن، در زمانیکه بر ضد شوروی در افغانستان جنگ میکرد، صدام حسین نیز با تأیید و موافقه ایالات متحده بخصوص بوسیله بوش و تیم مربوطه اش بوجود آمد و رشد نمود.

سوالی که تا به امروز حل نشده باقیمانده است: آیا صدام حسین بدون تشویق و پشتیبانی نظامی ایالات متحده، بصورت قطع قادر به آن بود تا بالای کویت تجاوز نماید؟

آقای **Russ Baker** نوشته است: "هنگامیکه صدام حسین بتاريخ **1990/8/2** بر کویت هجوم برد، ژورنالیست ها پرسیدند که او این همه توانائی نظامی را از کجا بدست آورده بود؟

در سال 1982 رونالد ریگن در قصر سفید چوکی ریاست جمهوری را اشغال نمود و جورج بوش بحیث معاون رئیس جمهور مقرر شد. در همین وقت دو سال از دوام جنگ خونین میان ایران و عراق سپری شده بود. در ماه می 1982 ارتش ایران حملات اردوی عراق را به عقب زد. شکست نظامی عراق در میدان های نبرد، واشنگتن و امیر نشینان حوزه نفت خیز خلیج را نگران ساخت، آنها از شکست (احتمالی) بغداد و سقوط رژیم صدام حسین، هراس داشتند. نخستین اقدام در جلوگیری از این حادثه این بود که واشنگتن، بغداد را از لست کشورهای حامی تروریزم بین المللی انداخت. ولی معاون وزیر خارجه آمریکا در سال 1988 نوشت که بغداد هنوز هم پناهگاه تروریستان بین المللی شناخته میشود. مثلاً گروگان گیری کشتی مسافربری **Achille Lauro** آقای ابوعباس در بغداد پناهنده شده است. در گام بعدی ایالات متحده در سال 1982 از طریق متحدین منطقوی خود (اردن، مصر و کویت) از راه های مخفی سلاح و مهمات جنگی به عراق فرستاد تا در جبهات جنگ با ایران بکار گرفته شود. حتی در استعمال سلاح کیمیاوی در روستای کرد نشین الب چه در عراق (بتاریخ 1988/3/16) از هلیکوپتر های جنگی امریکائی استفاده بعمل آمد. این حمله بالاتر از 5000 نفر قربانی از خود بجای گذاشت.

یک اقدام پیشگیرانه دیگر جهت نجات عراق این بود که بنابر خواست جورج بوش و توافق ریگن آقای دونالد رومسفلد، بتاريخ 1983/12/19 بحیث نماینده خاص به بغداد سفر کرد و نامه دستنویس رونالد ریگن را به صدام حسین سپرد. بازدید دوباره آقای رومسفلد از بغداد در ماه مارچ 1984 مصادف با زمانی بود که عراقی ها (نیروهای ارتش) بر ضد قوت های مسلح ایران، از اسلحه کیمیاوی کار گرفته بودند. پس از دیدارهای رومسفلد از بغداد، از ناحیه ارتباطات دیپلماتیک میان عراق و امریکا قناعت مندی حاصل شد و در ماه نومبر 1984 مناسبات نورمال بین آنها برقرار گردید. همکاری تنگاتنگ دفاتر استخباراتی عراق با CIA و سایر ادارات خدمات مخفی امریکائی جریان یافت. آقای **Bob Woodward** ژورنالیست امریکائی افشا ساخت: این CIA بود که معلومات های لازمه را در اختیار عراقی ها قرار داد و بر پایه آن بر ضد نیروهای مسلح ایران از سلاح کیمیاوی مدد جستند. ماهواره های کشف امریکائی در امر بمباردمان هدفمندانه و مؤثر مواضع ایرانی ها به عراقی ها یاری رسانیدند. پس از پایان جنگ خلیج، این حرف از طرف رئیس اداره تحقیقات فضائی امریکا (NASA) نیز تأیید شد.

(یک چرخش حیران کننده در طرز دید در دو مرحله زمانی - م): دونالد رومسفلد وزیر دفاع امریکا، در سال 2002 توسل به قوه نظامی را به مقصد بر انداختن صدام حسین از قدرت بر مبنای مطالب آتی قانونی خواند: "صدام از خود در مقابل ایالات متحده نفرت نشان میدهد، اسلحه کشتار جمعی در اختیار دارد و روابط خویش را با سازمان القاعده حفظ نموده است."

در آغاز سال 1984 مسایل مربوط به عراق در سیاست امریکا، بطور غیر رسمی از وظایف جورج بوش شمرده شد و این پیشامد به تقویت پشتیبانی از آنکشور انجامید. در همین وقت بود که حکومت امریکا به احداث پایپ لاین غرض انتقال بلا موانع نفت عراق به مارکیت های جهانی موافقه خویش را اعلام کرد. شرکت ساختمانی **Bechtel Company** مربوط به گروپ کارمندان پر قدرت رژیم امریکا چون **George Schultz** (سابق وزیر خارجه) و **Casper Weinberger** (سابق وزیر دفاع) کار ساختمان لوله را بدوش گرفتند. مشکلاتی که در سر راه تمویل مالی پروژه قرار داشت در نتیجه تلاش شخصی جورج بوش حل گردید. بانک واردات و صادرات کریدت چند ملیارد دلری را اجرا کرد. همچنان امنیت آن بخش های پایپ لاین که از سرحدات اسرائیل میگذشت از سوی تل ابیب به جورج بوش اطمینان داده شد.

در عرصه صدور تولیدات زراعتی و مواد غذایی از امریکا به عراق طی سالهای 1983 - 1990، دولت عراق از کریدت ملیارد دلری امریکائی سود برد که تادیه آنرا بازم جورج بوش از طریق بانک صادرات و واردات بدون اینکه روی پرداخت اقساط آن فکر شده باشد، امکان پذیر ساخته بود. لکن بخشی از کریدت خرید مواد غذایی (در خفا) در مقیاس بزرگ مصرف خریداری سلاح و تخنیک عالی نظامی شامل کلیه انواع اسلحه، گردید. در پروسه به دوران انداختن این کریدت، بانک ایتالوی **Banca Nazionale de Lavoro** نقش بازی نمود.

نه ماه پیشتر از هجوم نظامی عراق بر خاک کویت، جورج بوش خواست کریدت یک ملیارد دلری دیگر را در اختیار صدام حسین بگذارد. ولی در پرداخت آن اندکی تاخیر بعمل آمد. در همین راستا طارق عزیز وزیر خارجه عراق به واشنگتن سفر کرد و در ملاقات با جیمز بیکر از تاثیرات سوء عدم اجرای کریدت تعهد شده، روی مناسبات دولتی هوشدار داد. این سفر موفقیت بزرگ را به صدام بیار آورد. در ماه فبروری

1990 نیم میلیارد دالر بحساب بانکی عراق انتقال داده شد و بدون درنگ تقاضای نیم میلیارد باقیمانده صورت گرفت.

صدام حسین غرض اشتراک در نخستین سالگرد تاسیس شورای همکاری دول عربی حوزه خلیج، بتاريخ 1990/2/23 به عمان پایتخت اردن رفت و در آنجا بیانیه ضد امریکائی ایراد نمود، کشورهای عضو را فراخواند تا از گزوه کشتی های امریکائی در آب های خلیج ممانعت کنند. در همین جلسه بود که عراق با داشتن ذخایر عظیم نفتی بحیث قدرت منطوقی برجسته شد. صدام در بیانیه خود خاطر نشان ساخت که اعراب منطقه در پشتیبانی از امریکا بیداری بخرج نمیدهند و اهداف آینده امریکائی ها را در نظر نمی گیرند. تعیین قیمت نفت همیشه مطابق به علاقمندی های امریکا بوده و به منافع آنکشور خدمت میکند. علاوه بر این پیشنهاد کرد تا پول های سرمایه گذاری شده از عواید نفتی در دنیای غرب، باز گردانیده شوند و از این بابت سیاست امریکا زیر فشار قرار گیرد.

صدام حسین بتاريخ 1990/4/2 در اجلاس مقامات رهبری اردوی عراق بیانیه داد و از نتایج فعالیت دانشمندان عراقی مبنی بر انکشاف سلاح کیمیای با شادمانی خبر داد که تشویش و نگرانی عمیقی را در جهان بوجود آورد. در قسمتی از بیانیه خود گفت: "به خداوند (سوگند)، هر گاه اسرائیل کوچکترین اقدامی را بر ضد عراق در پیش گیرد ما چنان خواهیم کرد که نصف خاکش در شعله های آتش به صحرا مبدل گردد. هر کسی که ما را با بم اتمی تهدید نماید، ما او را با سلاح کیمیای نابود میسازیم."

ولیک اداره جورج بوش تهدید های صدام را بازی سیاسی پنداشت و در مقابل آن به کدام اقدام عملی دست نزد، صرف از عراق خواست تا از استعمال اسلحه کیمیای دوری جوید.

در آغاز ماه می 1990، CIA به قصر سفید اطلاع داد که بنا بر معلومات، حمله بالای کویت محتمل به نظر میرسد. این خبر با شک و تردید نگریسته شد، ولی تغییری را در روش دولت امریکا نسبت به عراق بوجود نیآورد. در همین هنگام هیئت سیاسی و نظامی اسرائیل با گزارش تحلیلی از اوضاع جاری به واشنگتن آمد، اما در جریان مذاکرات نتوانستند امریکائی ها را از ناحیه نگرانی های خویش متقاعد سازند. زیرا در امریکا ترس از آن بود که مبادا در این تلاش اسرائیل باز هم مسئله حملات هوایی بر تاسیسات تولید

سلاح کیمیاوی عراق نهفته باشد، آنگونه که در سال 1981 مرکز تحقیقات هستوی عراق بنام **Osirak** در بمباردمان هوایی **Taschal** تخریب گردید.

با وجود تمام حرف ها، پشتیبانی مالی و نظامی از عراق ادامه یافت و حتی در مسیر راه پروسه تحقیقات پولیس فدرال امریکا (FBI) دایر بر کشف و افشای اجراءات خلاف قانون از سوی بانک ایتالوی **Banca Nazionale de Lavoro** موانع ایجاد کردند. همچنان شرکت های که به تأیید حکومت، تکنالوژی نظامی را به عراق انتقال داده بودند، قسماً آنها را می شناختند، ولیک آنها با دست باز عمل میکردند.

در ماه اکتوبر 1992 نتایج تحقیقات مجلس سنا به نشر رسید و نشان داد که در فاصله زمانی میان فبروری 1985 - نومبر 1989 حد اقل 61 مرتبه تسلیمدهی ماده بیولوژیکی (لازمه تولید سلاح بیولوژیکی) به عراق صورت گرفته بود. این تحویلدهی ها بخصوص شامل 19 بشکه ماده محرک بیماری ساری خطرناک (Milzbrand) از سوی شرکت امریکائی **American Type Culture Collection Company** که مقر آن در نزدیکی لابراتوار نظامی **Fort Detrick** میباشد، صورت گرفته است. این لابراتوار اسلحه بیولوژیکی حساس را انکشاف داده بود. از تاریخ 1985/2/22 الی 1988/9/29 این شرکت، لابراتوارهای نظامی صدام حسین را با مقدار 50 واحد ماده **(Batulinustoxin)** **Clostridium bakulinum** تامین نمود. **UNSCOM** سازمان وابسته به ملل متحد، وظیفه دار کنترل سلاح ها در عراق در جریان بازرسی های خویش نیز به این نتیجه رسید که امریکا مقدار عظیم مواد بیولوژیکی جنگی را به عراق تحویل داده بود. بتاریخ های 1985/2/22 و 1985/7/11 ماده **Histoplasma Capsulatum** یعنی آن ماده مسبب بیماری درجه 3 (بیماری که بر اساس تصویر ارائه شده از سوی کلینیک ها با مریضی توبرکلوز مشابهت دارد) به بغداد تحویل داده شده بود. ماده دیگر مشوق بیماری درجه 3 بنام **Bruella Melitensis** در ماه های می و اگست 1986 به بغداد ارسال گردید.

(فصل چهارم کتاب حوادث بر آمد سیاسی جورج دبلیو بوش رابه بررسی گرفته است - م):

جورج دبلیو بوش در هنگامیکه پدرش هنوز در قصر سفید ریاست میراند، خود را در سال 1990 در مقام گورنر ایالت تکزاس کاندید نمود، اما موفق نگردید. پس از شکست در انتخابات ایالتی مصممانه و با حفظ حوصله مندی انتظار روزی را کشید که ستاره بخت اش اقبال کند.

بر آمد سیاسی جورج دبلیو بوش بسان سلسله فامیلی (پدر و پدر بزرگ اش) با به دوران انداختن ثروت و دارائی سود آور شروع میشود و از فعالیت های سرمایه گذاری ها پر منفعت در سٹیژ سیاست ارتقا می یابد. از چهار نسل بدین طرف خاندان بوش از امتیاز داشتن سرمایه (دارائی)، قدرت و نفوذ برخوردار هستند. در خارج از حوزه شناخت آنها خود را همیشه قانع، گوشه گیر، محتاط، آرام و متفکر و به پیمانۀ وسیع صادق و راستکار معرفی کرده اند.

جورج دبلیو بوش خصلت های ذاتی آتی را از مادر به ارث برده است: سختگیری بی قید و شرط، خواست ثابت (مشخص) که هیچکس مانع تحقق آن شده نمیتواند، دیدگاه سیاه و سفید در مورد مورال، اعتماد پاک بالای احساس و عواطف شخص خودش و بی اعتمادی (سوژن) بدون سرحد نسبت به دیدگاه ها و ملاحظات دیگران و بالاخره تبارز حوصله مندی ناقص و پر از کمبودی در برابر احمق ها.

بر اساس اظهارات آقای **Jim Pinkerton** سابق مشاور پدرش، جورج دبلیو بوش "آن خوشبینی روشن و آفتابی را ندارد تا از عده از روسای جمهور امریکا منجمله پدرش تقدیر بعمل آورد. پدرش هرگز لست نامنویس دشمنان خود را ترتیب نداده بود. برعکس جورج دبلیو بوش این مطلب را دایماً در کله دارد."

خانم **Marilyn Quayle** همسر آقای **Dan Quayle** کاندیدای مقام معاونیت ریاست جمهوری در دوره انتخاب جورج بوش، گفته بود: "جورج دبلیو بوش کسی است که هیچوقت کاری را با موفقیت به پایان نرسانیده و هر آنچه را که او به آن توفیق یافته، مرهون پدرش است." تعدادی هم او را شخص بی مسوولیت (بی توجه به انجام مکلفیت ها)، کاهل، متکبر و فارغ از داشتن هر نوع زیر بنای دانشمندانه، می پندارند.

صرف نظر از گفته و طرز دید واقعیت نگرانه عده از مفسرین سیاسی و روشنفکران بذله گو، اکثریت عظیم رسانه های گروهی امریکائی پیروزی جورج دبلیو بوش را در مقام ریاست جمهوری، عاری از شفافیت میدانند. بر علاوه در ذهن امریکائی ها تزریق شده بود که در خون او سیاست خارجی درست تر نهفته است.

لیکن این مساله هم یک فریب بود. جورج دبلیو بوش پیش از ورود خود به قصر سفید فقط پنج مرتبه بخارج رفته بود، منجمله دو مرتبه به مکسیکو کشور هم سرحد با ایالت تکزاس.

در لست کاندیدان ریاست جمهوری، جورج دبلیو بوش، غنی ترین (ثروتمند) آنها پس از لیندن جانسون **Lyndon Jahnson** (سال 1964) بود و بصورت حیرت آور در موفقیت خویش سپاسگزار بازی **Baseball** است. کلوپ **Baseball** تکزاس و **Ranger** (منسوبین نیروی پولیس) های آن همانگونه که در پیروزی پدرش نقش داشتند، بدین سان پسرش را نیز یاری کردند.

جورج دبلیو بوش بتاريخ 8 نومبر 1993 کاندیدای خود را در مقام گورنر ایالت تکزاس در مقابل خانم **Ann Richards** از حزب دیموکرات، دوست نزدیک بیل کلینتن و دشمن سرسخت بوش ها، اعلام نمود. مطالب کمپاین تبلیغاتی او این ها بودند: مسوولیت پذیری در قبال اجرای وظایف، بدوش گرفتن سنگینی بار تامینات آینده ایالت بجای وابستگی به حکومت مرکزی. در سال 1994 انتخابات، 53 فیصد در مقابل 46 فیصد به نفع بوش خاتمه یافت.

آقای **Thomas D. Hicks** یک میلیاردر تکزاسی و دارنده تیم شخصی هاکی روی یخ در شهر **Dallas**، خواهان تحقق بخشیدن پلان اعمار یکباب ورزشگاه بود، آنطوریکه جورج دبلیو بوش ساختمان **Baseball** را بسر رسانید.

جورج دبلیو بوش در سال 1997 قانون جدید مالیه را توشیح نمود که پرداخت مالیه اضافی را جهت تامین مالی اعمار تاسیسات سپورتی فراهم میساخت. چند ماه بعد تر یکباب ساختمان 230 میلیون دالری در **Dallas** افتتاح شد. بدین شکل آقای **Hicks**، جورج دبلیو بوش را به یک مرد ثروتمند تبدیل کرد و روابط میان آن ها بر پایه معاملات مالی و خرید و فروش جایداد ها و عقد قرارداد های پر منفعت در بازار تسلیحات دایماً عمیق تر میگردد. **Hicks** در سال 1998 از تصمیم خود مبنی بر خرید کلوپ تکزاس (**Rangers**) ملکیت جورج دبلیو بوش به مبلغ 250 میلیون دالر، اطلاع داد. در لحظه که بوش سند فروش را امضاء میکرد، از خوشی در پیراهن نمی گنجید: "من آنقدر پول دارم که در خواب داشتن آنرا آرزو میکردم."

شرکت سرمایه گذاری گروپ (**Carlyle**) در سال 1987 تاسیس گردید. سهامداران این نهاد سرمایه داری شخصیت های بودند که سکان های قدرت را در دستگاه دولت در دست داشتند. جورج دبلیو بوش در سال 1990 در شورای بازرسی شرکت انتخاب شد. این مؤسسه در سال 1997 شرکت تسلیحاتی را بنام

United Defense Industries (اتحاد صنایع دفاعی) در شهر **Virginia** به ارزش 850 میلیون دالر خریداری نمود. در ماه سپتمبر 2001 مطابق موافقه تحریری جورج دبلیو بوش این شرکت قراردادی را به ارزش 12 میلیارد دالر با وزارت دفاع عقد نمود تا پروگرام **Crusader** یک سیستم پیشرفته توپخانه را انکشاف دهد. بطرز شگفتی آور کشف شد که پدر رئیس جمهور فعلی و جیمیز بیکر وزیر خارجه اسبق روابط تنگاتنگ با شرکت **Carlyle** دارند.

در زمانیکه آمادگی ها جهت یک جنگ دیگر با عراق گرفته میشد، شرکت **Carlyle** منحیث مؤسسه منفعت جو، در موقعیت خوبی جای گرفت: اتحاد صنایع دفاعی تانک هائی را با علامه **Bradley** تولید میکرد که قبلاً در دشت های هم سرحد با عراق جابجا شده بودند. همچنان راکت های بال دار که کشتی های جنگی امریکا در خلیج فارس با این نوع راکت ها تجهیز هستند در همین مؤسسه تولید میشد.

شرکت **Carlyle** با فامیل بن لادن نیز روابط تجارتي دارد. یک نفر وکیل مدافع که در عین حال از علاقمندی های خاندان سلطنتی برتانيا نیز نمایندگی میکند، از منافع هردو بنیاد قدرتمند، در لندن دفاع بعمل میآورد. فامیل بن لادن از طریق شرکت **Carlyle** روابط عمیق خود را با حزب جمهوری خواه مثلاً جورج بوش و جیمزبیکر برقرار ساخت. علاوه بر آن گروه بن لادن در بین سالهای 1994 - 1997 همکاری نزدیک و کار مشترک را با شرکت **Hc Price** که مقر آن در **Dallas** است به پیش برد. کار کمپنی **Hc Price** در ساحه احداث و تمدید پایپ لاین در شرق میانه اختصاص یافته است.

در ماه اکتوبر 2001 یک ماه پس از تراژیدی 11 سپتمبر، شرکت **Carlyle** در یک پیام کوتاه به اطلاع رسانید: "بن لادن خود را از فوند سرمایه گذاری بیرون کشیده است." چیزیکه تعداد زیاد صاحب نظران این پیام را با بدگمانی و شک و تردید نگریستند. نشریه وال استریت ژورنال بتاريخ 28 سپتمبر 2001 نوشت: "هرگاه ایالات متحده به تلاش های گسترده نظامی (بر ضد پایگاه های تروریستی و مراکز آموزشی در افغانستان) دست زند تا فعالیت های تروریستی بن لادن را متوقف سازد، این اقدام میتواند یک منفعت جویی جدید را به "فامیل بن لادن" بوجود آورد. در این موقع عملیات نظامی بر ضد عراق آغاز نیافته بود.

(در فصل پنجم روی روابط تنگاتنگ خاندان سلطنتی آل سعود و مقامات ایالات متحده آمریکا بخصوص CIA، توضیحات داده شده است - م):

بانداری بن سلطان **Bandar Bin Sultan** (شهزاده سلطان وزیر دفاع عربستان سعودی و برادر ملک فهد میباشد) وظیفه سفیر کشورش را در واشنگتن به پیش میبرد و در وجود خود مجموع کامل مناسبات و همزمان به آن ارتباطات نهایت پیچیده و منقسم به دو شاخه، بین ایالات متحده و عربستان سعودی را تجسم میداد. به نقل قول از یک صاحب نظر در مسایل، روابط میان یگانه ابر قدرت جهان (امریکا) و بزرگترین مولد و صادر کننده نفت دنیا (عربستان) از یک ترکیب عجیب "چیزی بیشتر از یک عروسی جبری نسبت به یک دوستی عاشقانه" بنا یافته است. اساساً نفت وسیله پیوند دو دولت، یکی مدعی دیموکراتیک بودن و آن دیگری نظام شاهی مذهبی عاری از آزادی عقاید و فاقد امکانات انتخاب آزاد سیاسی، پنداشته میشود.

بسیاری ها در وجود بانداری بن سلطان، سیما و صدای دیپلماسی عربستان سعودی را میدیدند. قبل از همه در دوره ریگن و بوش (کلان) با قصر سفید نزدیک شد و روابطی را با CIA برقرار کرد. علاقمندی مشخص در عرصه عملیات مخفی وجود داشت. در هنگامیکه مجاهدین افغان بر ضد شوروی می جنگیدند و CIA از آنها حمایت مینمود، در پهلوی هر میلیون دالری که خدمات مخفی جهت مصرف در این راه اجرا میکرد، یک میلیون دالر از سوی عربستان سعودی علاوه میگردد. بدین طریق دولت سعودی بالاتر از 30 میلیون دالر، تنها بوسیله سفیر خود در این پروگرام، سهم گرفت.

در دوران ریگن، کانگرس امریکا، تلاش آقای **Oliver North** عضو شورای امنیت ملی را مبنی بر تأمین مالی فعالیت مخالفین دولت نیکاراگوا که بر ضد رژیم ساندنیستی مورد پشتیبانی مسکو، می جنگیدند - رد نمود. ولی این باندر بن سلطان بود که مبلغ 20 میلیون دالر را بعنوان تحفه خاندان شاهی سعودی در اختیار آنها (مخالفین دولت نیکاراگوا - م) گذاشت تا در این راه به مصرف رسانند.

در جریان نخستین جنگ خلیج در سال 1990، آقای باندار، همیشه در رفت و آمد به عربستان سعودی و واشنگتن بود و در نزد امریکائی ها منحیث یک فیگور کلیدی بحساب میآمد. زیرا توانست دروازه های عربستان را بخاطر حضور نیروهای نظامی خارجی در آن سرزمین بگشاید، یعنی آن چیزی که تا مدت ها

سعودی ها به علت حفاظت از شهرهای مقدس اسلام نمی پذیرفتند و در مخالفت با استقرار قوت های غربی در وطن شان بودند.

زمانیکه صدام حسین بتاريخ 1990/8/3 به کویت هجوم برد، رئیس جمهور بوش با باندار بن سلطان تلفونی تماس گرفت و از او دعوت بعمل آورد تا به وزارت دفاع امریکا برود. در پنتاگون، آقای دک چینی **Dick Cheney** وزیر دفاع و آقای **Colin Powel** رئیس ستاد نیروهای ارتش در انتظار ورود او بودند. وزیر دفاع به منطقه سرحد مشترک میان عراق و سعودی جهت پیشبرد مذاکرات مسافرت نمود و تحرکات نیروهای ارتش عراق را مشاهده کرد. عکس برداری (تصاویر) ستلایت این مطلب را تأیید میدارد. این امکانات وجود داشت که صدام حسین در نتیجه تلاش های خود، منابع نفتی، واقع در شرق کشور سلطنتی سعودی را تصرف نماید.

سفیر سعودی در برابر این اظهارات مخالفت نشان داد که قدرتمندان در عربستان سعودی با در نظرداشت تهدید واقعی از سوی عراق، نسبت به پابندی امریکائی ها مبنی بر اجرای تعهدات شان به دیده شک و تردید می نگرند. او "حرکات" جمعی کارتر را بیاد آورد که در جریان جنگ بین ایران و عراق، هنگامیکه وسعت درگیری ها تمام منطقه را تحت تهدید قرار داده بود، جهت دفاع از حاکمیت شاهی سعودی، پیشنهاد فرستادن چند فروند هواپیمای شکاری غیر مسلح از نوع **F-15** را بعمل آورد. سفیر سعودی در امریکا (آقای باندار) بر علاوه یاد آور شد که ملک فهد و مشاورین او همیشه کمک های نظامی امریکا را تقاضا میکنند، لکن آنها نمی خواهند که این کار در یک سطح عادی نمایش قدرت تمثیل گردد. آقای **Cheney** به آقای باندار دوسیه ئی را سپرد تا برگه های (اوراق) آنرا مطالعه بدارد. مساله روی پلان دفاع از عربستان سعودی می چرخید که چند ساعت قبل بالای آن کار صورت گرفته بود و مشتمل بر دو قسمت بود:

1. استقرار کشتی های جنگی و یک واحد مدافعه هوایی؛

2. اعزام قوت های زمینی.

این پلان جمعاً به تعداد 700 فروند هوا پیم، چند فروند قایق و به تعداد 140000 نفر عسکر و افسر را احتوا مینمود. سفیر سعودی با مطالعه محتویات پلان اظهار کرد که بدون فوت وقت با عم خود تماس تلفونی برقرار میکند و از پلان امریکائی ها مفصلاً به او گزارش میدهد.

در دوره زمامداری بیل کلینتن (Bill Clinton)، آقای بندار بن سلطان، اعتبار قبلی را نداشت و از او به شیوه سابقه پذیرائی نمی شد، بناً به نظر میرسید که در مقام سفیر کشورش در ایالات متحده امریکا احساس خستگی مینماید. موفقیت جورج دبلیو بوش برای موصوف حیثیت رهائی از خفقان را داشت. زیرا بوش کلان محبوب ترین امریکائی در نزد حاکمان سعودی از زمان عملیات "طوفان صحرا" محسوب میشود و حتی تا سرحد قهرمان ملی بحساب میآید. طبعاً در روند این مناسبات، تفاوت نظرها و مایوسیت ها نیز جای خود را داشتند.

در ماه اگست 2001 اختلاف نظرها به نقطه اوج خود رسید. بر خوردها میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها بطور متداوم شدت می یافت و پاسخ به دور دوم مقاومت فلسطینی ها "انتفادا" شدید تر و خونین تر شده میرفت. تلویزیون سعودی همه روزه گزارش های طولانی را، بخصوص جوانان فلسطینی را که با تانک های اسرائیلی (با سنگ پرانی) به مقابله میپرداختند، نمایش میداد. از حلقه های نزدیک به شهزاده عبدالله برادر اندر ملک فهد حرفی های شنیده میشود که او هر روز در جلو صفحه تلویزیون می نشیند و با خشم و ناراحتی، وحشت و ترس، گزارش ها را می بیند. شهزاده عبدالله در خاندان سلطنتی در مرداب انبوه رشوه ستان ها آدم نسبتاً راستکار و ضمناً نسبت به برادر خود کمتر تسلیم پذیر به ایالات متحده امریکا بحساب میآید. یکی از مشاوران سابق قصر سفید به آقای سیمورهیرش Seymour Hersh ژورنالیست امریکائی (این ژورنالیست امریکایی زمانی به شهرت جهانی رسید که در سال 1969 در مورد کشتار جمعی افراد ملکی ویتنامی توسط امریکایی ها در قریه سونگ مای نوشت. سیمورهیرش بخاطر همین راپورتاژ جایزه معتبر Pulitzerpriset را دریافت نمود. موصوف از آن زمان ببعده افشاءگری های فراوانی نموده که یکی از آنجمله افشای برنامه پنهانی هستوی اسرائیل میباشد. در زمان حاضر بیشترین مقالات سیمورهیرش در مورد شکنجه زندانیان عراقی بوده که در سراسر جهان انتشار یافته است. آخرین اثر وی "Chain of Command" (از 11 سپتمبر الی ابوغریب) نام دارد که در آن یک فصل کتاب به رویداد های

افغانستان بعد از 11 سپتمبر، سقوط طالبان و عملیات مخفی سی آی ای در افغانستان اختصاص یافته است - م) فاش ساخته بود: "یگانه دلیلی که چرا (امریکائی ها) ملک فهد را زنده نگهداشته اند، اینست که از جلوس شهزاده عبدالله به تخت سلطنت جلوگیری بعمل آید."

پس از انتخاب آریل شارون بحیث صدر اعظم اسرائیل در فبروری 2001، شهزاده عبدالله طی نامه های جداگانه از بوش تقاضا نمود تا بالای حکومت اسرائیل (مبنی بر اتخاذ سیاست واقعبینانه) در مقابل فلسطینی ها فشار وارد کند، اما بی نتیجه بود. بوش (کلان) (یا در میانی کرد) چندین مرتبه با شهزاده عبدالله تماس تلفیونی گرفت تا از نیات نیک پسرش به او اطمینان دهد.

در روز 23 اگست 2001 تانک های اسرائیلی داخل شهر هبرون شدند و (وحشت برپا کردند). بخصوص که یک عسکر اسرائیلی یک زن (بی گناه و بی دفاع) فلسطینی را بروی زمین خوابانده و با موزه (بوت عسکری) خود، فرق او را دوامدار بر زمین خشک می کوبید. شهزاده عبدالله را از مشاهده این صحنه شوک برداشت. روز بعد دید که جورج دبلیو بوش در کنفرانس مطبوعاتی این طور میگوید: "اسرائیل در تحت شرایط ترور به مذاکره نخواهد پرداخت. موضوع به این سان ساده هم نیست. هرگاه فلسطینی ها خواهان گفتگو هستند، از عرفات جداً تقاضا مینمایم تا صد فیصد تلاش بخرچ دهد و به ترور (علیه اسرائیل) پایان داده شود. من معتقدم که عرفات توانائی آنها دارد تا وظیفه خود را بشکل بهتر بسر رساند، نظر به آنچه که تا کنون انجام داده است."

سخنان رئیس جمهور بوش در نزد شهزاده عبدالله به مفهوم حمایت بی قید و شرط از اسرائیل و محکوم کردن فلسطینی ها بود، بناً بدست باندار بن سلطان پیام روشنی عنوانی جورج بوش فرستاد. باندار در ابتدا با Colin Powell (وزیر خارجه) و خانم Condoleezza Rice کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی قصر سفید (وزیر خارجه فعلی امریکا - م)، دیدار کرد. در پیام 25 صفحه ئی، امریکائی ها مسوول وضعیت شوک آور شناخته شده بودند. منابع رسمی سعودی محتویات پیام را اینگونه به اطلاع رسانیدند:

"ما به این باوریم که ایالات متحده تصمیم استراتژیک خود را گرفته و در رابطه به علاقمندی های ملی خویش در شرق میانه، صد فیصد بالای آریل شارون اتکا دارد. طبعاً این حق مسلم ایالات متحده است، لکن عربستان سعودی این تصمیم را پذیرفته نمیتواند. سر از امروز راه مان جداست و هر کس براه خود برود. به

زودی ممکنه ما به حمایت از علاقمندی های ملی خویش میپردازیم، به باندار هدایت صادر شده که کلیه روابط میان دولتین را قطع نماید."

بخش این مساله به مانند بمی انفجار کرد. بنابر معلومات عادل جوویر، مشاور سیاست خارجی شهزاده عبدالله، جورج بوش در یک مکتوب دو صفحهء بیاسخ پیام پرداخته بود و در آن گفته شده بود که موقف رئیس جمهور امریکا در قضیه اختلافات میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها بسان بیل کلینتن میباشد.

در پیام شهزاده عبدالله مطلب آتی نیز نگاشته شده بود: "من قاطعانه این موضعگیری امریکائی ها را نادرست میدانم که خون یک طفل اسرائیلی را نسبت به خون یک طفل فلسطینی، با ارزش تر و مقدس تر می شمارند. من این قضاوت و دلیل تراشی را رد میکنم که قتل فلسطینی ها بدست اسرائیلی ها عمل دفاع از خود تلقی میگردد، ولی برعکس قتل یک اسرائیلی بدست فلسطینی ها عمل تروریستی محسوب میشود." جورج دبلیو بوش به این نگرانی سعودی ها چنین پاسخ گفت: "خون بی گناهان ارزش یکسان دارد، بی تفاوت است که از قطار فلسطینی ها باشد و یا از صفوف اسرائیلی ها، یهود، عیسوی و مسلمان بریزد..." (کدام انسان با وجدان میتواند به این گونه اظهارات دروغین و بی بنیاد زمامداران امریکائی باور کند. مردم جهان در زندگی روزمره خود شاهد آن اند که رژیم فاشیستی صیهونیست ها و عساکر ددمنش و بربرصفت اسرائیلی به دستور و اشتراک غیر مستقیم جنایتکاران امریکائی خون صدها زن و مرد، پیر و جوان، طفل و کودک بی گناه و بی دفاع فلسطینی را بیرحمانه میریزند، شخصیت های سرشناس را با هدف گیری راکتی نابود میسازند، منازل مسکونی و بناهای مؤسسات خدمات عامه و تمام آبادی ها را در سرزمین های فلسطینی با تانک ها و بولدوزر ها و دینامیت به خاک یکسان مینمایند - مترجم).

تیرگی روابط بین امریکا و عربستان سبب آن گردید که اداره بوش با نیرنگ و فریب از نوع امریکائی در پی جبران آن برآید و گام های بعدی را به منظور بهبود دوباره مناسبات بردارد. در آخر سپتمبر 2001 پلان طوری بود که بوش و یا وزیر خارجه (پاول) بیانیه ایراد کنند و یا خود رئیس جمهور امریکا در روزهای اجلاس عمومی سازمان ملل متحد با عرفات دیدار نماید. سعودی ها تعهد نمودند که در حفاظت از علاقمندی های امریکائی ها تلاش بخرج میدهند و واشنگتن بر نیات خویش مبنی بر جان تازه بخشیدن به ابتکارات صلح در منطقه تاکید بعمل آورد. شب دهم سپتمبر چنین به نظر میرسید که همه مسایل مطابق

خواست جانبین ادامه خواهد یافت. لاکن در صبح روزه 11 سپتمبر هنگامیکه باندار بن سلطان، تراژیدی در مرکز تجارت بین المللی را در صفحه تلویزیون مشاهده کرد، همه آرزوهایش به یأس مبدل شد. 24 ساعت پس از حملات انتحاری در واشنگتن بتاريخ 12 سپتمبر، جورج تنت رئیس اداره CIA به باندار معلومات داد که از شمار دزدان هوایی به تعداد 15 و یا 16 نفر آن شهروندان سعودی بودند.

صحبت های تلففونی بن لادن کنترول میگردید:

بیشتر از ده سال میشود که ستلایت های جاسوسی و مراکز آخذ NSA صحبت تلففونی اعضای خاندان سلطنتی را (مخفیانه) گوش میکنند. این دستگاه ها از خلال ضبط مکالمه ها، موجودیت اختلاف نظرها را در بین اعضای رهبری سلطنت مطلقه، کشف میدارند و بر علاوه رایج بودن میزان بلند رشوستانی را برملا ساختند و همچنان ترس از اینکه مبدا فعالیت سازمان های بنیادگر که صدها میلیون دالر کمک به آن ها صورت گرفته است در مقابل دربار سعودی سمت یابد و منجر به سقوط سلطنت گردد. در لابلای صحبت ها به وضاحت دیده میشود. در سال 1996 امریکائی ها از طریق عملیه گوش دادن به گفتگو های تلففونی، دریافتند که در پهلوی بن لادن، تعداد زیاد گروه های کوچک دیگر در منطقه خلیج، در شرق میانه و در جنوب آسیا وجود دارد که فعالیت آنها با پول های سعودی تمویل مالی میشود. تمام این سازمان های کوچک به شبکه القاعده پیوستند.

بن لادن در نزد اداره NSA شخص نا شناخته نبود. به صحبت های تلففونی او منظمآ گوش داده میشود. بر اساس معلومات، رهبر تروریست ها از یک پایه تلففون همراه بنام INMARSAT (سازمان بین المللی ستلایت های مخابراتی فاصله های دور برای کشتی های بحری) که توانائی آخذ و مرسله را دارد، استفاده مینماید. اصلاً از این سیستم مخابراتی در کشتی ها و واحدهای نظامی برمه کار، استفاده صورت میگردد. بن لادن آگاه بود که به صحبت های تلففونی او گوش میدهند، اما به عقیده کارشناسان این مساله برایش چندان اهمیتی نداشت. از لابلای عده از صحبت های ضبط شده، استخراج گردید که حتی خود باندار بن

سلطان نیز در معاملات تجارت اسلحه میان لندن - یمن و اتحاد شوروی اشتراک ورزیده و میانجیگران بخاطر سهل ساختن (و سرعت دادن) به عقد پروتوکول های خرید و فروش، صاحب ملیون ها دالر شده اند. چند هفته بعد از تراژیدی 11 سپتمبر، (در جریان تحقیقات) اندازه نقش سعودی ها در آمادگی و تطبیق سو قصد های انفجاری، روشن شد وسیل اتهامات متوجه عربستان سعودی گردید. آقای **Charles Freeman** که در هنگام جنگ خلیج سفیر امریکا در ریاض بود، در برابر این پرسش جورج دبلیو بوش خطاب به سعودی ها که "آیا شما با ما هستید و یا در ضدیت با ما قرار دارید" چنین پاسخ گفت: "هرگاه کسی این سوال را متوجه عربستان سعودی میسازد، انسان باید بپرسد که آنها در کجا احراز موقعیت کرده اند."

(بعد از حوادث 11 سپتمبر) جورج دبلیو بوش و شهزاده عبدالله نخستین بار بتاريخ 25 اپریل 2002 با هم دیدار نمودند. رئیس جمهور امریکا مهمان سعودی را در مزرعه شخصی خود در شهر **Crawford** در ایالت تکزاس دعوت کرد تا به اهمیت این دیدار افزوده شود. در این نشست روی همه مسایل از جمله تحرک بخشیدن دوباره به پروسه صلح میان اسرائیل و فلسطینی ها، جنگ بر ضد طالبان، مبارزه بر ضد دهشت افگنی و حمله احتمالی بالای عراق صحبت بعمل آمد، بدون اینکه طرفین بر علیه یکدیگر از تهدید کار گرفته باشند. از شهزاده عبدالله، پیش از ملاقات اش با بوش، آقای **Dick Cheney** (معاون ریاست جمهوری) استقبال بعمل آورد و در جریان مذاکرات بین آنها از زبان تند کار گرفته شد. شهزاده عبدالله در صحبت با چینی، گفته بود: "من شنیده ام که بعضی از کارمندان شما اظهار میکنند که عربستان سعودی آماده است تا بدون توجه به سایر مسایل، در جنگ بر ضد عراق، شریک شما شود. جواب به اینگونه خیال ها چنین است: نه خیر! من در عربستان سعودی نه خیر گفته ام، حالا و امروز نیز نه خیر میگویم و فردا (در آینده) نیز نه خیر خواهم گفت."

یکماه پیشتر از انجام این ملاقات، شهزاده عبدالله روی یک پلان صلح میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها کار کرده بود. در صورتیکه مورد قبول رئیس جمهور امریکا قرار میگرفت، سه سال بعد از آن، دولت مستقل فلسطین ایجاد شده میتوانست. عکس العمل بوش در این زمینه سرد بود و شهزاده عبدالله تا حدودی خود

را تحقیر و توهین شده احساس نمود. اما معلوم گردید که بوش اصلاً از محتویات پلان صلح شهزاد چیزی نمی دانست.

در ماه اکتوبر 2001، اندکی پس از نخستین ضربه هوایی امریکا بالای افغانستان، Donald Rumsfeld، وزیر دفاع آنکشور به عربستان سعودی سفر کرد و رسانه های جمعی جهان تصویر او را حین ملاقات با ملک فهد، به نمایش گذاشتند. پادشاه سعودی که از بابت یک حمله قلبی زیر مراقبت طبی قرار داشت و بالای دو چرخه (رکشا) بیمارستان نشسته بود، در شناخت عیادت کنندگان خود منجمله وزیر دفاع عاجز بود.

"زنده و یا مرده"

هنگامیکه معلومات ها پیرامون سو قصد های انتحاری جمع آوری میگردید، اداره پولیس مرکزی FBI و CIA از موضعگیری سعودی ها شکایت کردند. این دفاتر معلومات های بدست آورده راجع به تروریست ها را در یک اتاق بنام "اتاق بن لادن" در شهر Langley، نگهداری می نمود. بن لادن تربیت یافته CIA و فرد مساعد امریکائی ها در جنگ بر ضد شوروی در افغانستان منحیث آله دست مورد استفاده قرار گرفت. از یک خبر نشر شده برمیآید که در ماه جولای 2001، یک نفر کارمند CIA با بن لادن در یک بیمارستان امریکائی در دویبی در امارت متحده عربی ملاقات نمود، در حالیکه در همین زمان بن لادن بخاطر سازماندهی تعداد زیادی انفجارات تحت تعقیب بود. یک منبع استخباراتی امریکا که معلومات شان چندان باور کردنی نیست، در این باره چنین اطلاع داد: "نگاه های مرکزی بسوی او دوخته شده بود، لیکن بن لادن هر بار خود را با موفقیت از نظرها ناپدید ساخته است و با مهارت از چنگ ما فرار نموده است."

در آنوقتیکه حملات شدید نظامی امریکا در افغانستان جریان داشت، در واشنگتن کشف شد که نهادهای بنیادگرای سعودی در مساجد غرض کمک مالی به سازمان القاعده، تخمیناً مبلغ پنجاه میلیون دالر، اعانه جمع آوری کرده اند. در ماه نومبر 2001، شهزاده نایف برادر ملک فهد و وزیر داخله عربستان، رسماً به اطلاع رسانید که حکومت سعودی "هیچکسی را گرفتار و یا زندانی نه نموده که با حوادث 11 سپتمبر در ارتباط بوده باشند."

کمیسیون کنگره آمریکا در ماه اکتوبر، تحقیقات را روی حادثه 11 سپتمبر آغاز نمود. در عقب دروازه های بسته باید راجع به این موضوع معلومات بدست آید که آیا آقای عمر البایومی (Omar Al-Bayoumi) دانش آموز سعودی در شهر San Diego در ایالت کلفورنیا به دو نفر دزدان هوایی بنام های Khalid Almihdhar و Nawaf Al-Hazmi که هواپیما را بر تعمیر وزارت دفاع کوبیدند، کمک کرده است و یا خیر؟ علاوه بر اینست کشف گردد که آیا موصوف از دارائی های سعودی پول های کمکی بدست میآورد یا خیر؟ آقای Al-Bayoumi پیش از اینکه در امریکا مسکن گزیند، چندین سال در وزارت دفاع و وزارت هوانوردی عربستان خدمت کرده بود. هنگامیکه دو نفر دزد هوایی متذکره پس از اشتراک در یک جلسه مهم سازمان القاعده در مالزی، از آنکشور به شهر San Diego آمدند، البایومی آنها را از میدان هوایی انتقال داد و در ایالت فلوریدا در مدرسه آموزش پرواز های هوایی آنها را ثبت نام نمود.

چند روز پیشتر از سو قصد های انفجاری 11 سپتمبر، آقای Al-Bayoumi ایالات متحده آمریکا را ترک گفت و به برتانیه رفت، اما در آنجا گرفتار و به زندان افتید، ولی دوباره آزاد گردید. از آن به بعد رد پای او را کسی پیدا کرده نتوانست، نشانه ها گواهی بر آن میدهند که به عربستان سعودی بازگشته است. کارمندان FBI منزل البایومی را در امریکا تلاشی کردند که در جریان آن نمرات تلفون کارمندان سفارت عربستان در واشنگتن بدست آمد. مسوولین شعبه امور اسلامی سفارت مورد بازپرسی قرار گرفتند. چون محتویات گزارش تهیه شده با اهمیت بود، بناً بصورت مکمل بتاریخ 22 نومبر به قصر سفید ارائه شد.

اوراق تحقیقات نشان دادند که دهشت افگنان (هرچند غیر مستقیم هم باشد) از دارائی خاندان سلطنتی سعودی بهره مند گردیده بودند، عربستان سعودی مهمترین منبع تمویل کننده سازمان القاعده بوده که مقامات در واشنگتن و ریاض در این زمینه مصممانه و با قاطعیت برخورد نکرده اند. استخبارات و تحقیق کنندگان امور مالی طی یک پروسه طولانی لست 9 نفر تجار و سرمایه دار را ترتیب دادند که به القاعده کمک میکردند، هفت نفر آنها شهروندان عربستان، یک نفر مصری و یک نفر دیگر پاکستانی بود.

بتاریخ 2002/12/3 مجله وال ستریت Wall Street Journal نتایج تحقیقات شبکه مالی تاجر سعودی یاسین الکادی Yassin Al-Qadi که چندین سال در شیکاگو زندگی کرده بود به نشر رسانید. یک ماه پیشتر از حادثه 11 سپتمبر، وزارت مالیه امریکا، دارائی های (حسابات بانکی) او را در اروپا و در

ایالات متحده منجمد ساخت، خودش را بنام "دهشت افکن جهانی" دانست. مطابق اظهارات تحقیق کنندگان، **Al-Qadi** القاعده در اروپا و افریقا سازمان های خیریه متعدد را بوجود آورده بود که به سان القاعده، میلیون ها دالر به بودجه آنها میریخت.

در سال **1996** کارشناسان، لستی را ترتیب دادند که در برگیرنده **31** سازمان خیریه سعودی بود. آنها متهم گردیدند که بمثابة شریان ها، شبکه تروریستی اسامه بن لادن را تامین مالی میکنند. در اکتوبر **2001** مؤسسه خیریه **Muwafaq** به اتهام تحویلدهی پول بشکل غیر قانونی به سازمان القاعده از سوی شعبات مسوول مورد بازپرسی قرار گرفت و حسابات بانکی اش بسته شد، معلوم گردید که رئیس مؤسسه آقای **Yassin Al-Qadi** میباشد. تحقیق کنندگان دریافتند که از جمله **20** میلیون دالر سرمایه دورانی موسسه، بخش بیشتر آن به خالد بن محفوظ تعلق دارد و از امکانات خوب آن همیشه اسامه بن لادن و جورج دبلیو بوش سود برده بودند. به کمک این پول ها، بوش توانست در دهه هفتاد، شرکت نفی خویش را در تکزاس، تامین مالی کند و از افلاس نجات دهد.

اعضای سرشناس خاندان سلطنتی آل سعود، طی چند سال مبلغ **200** میلیون دالر را به اسامه بن لادن پرداختند تا از انجام حملات در قلمرو عربستان خود داری ورزد. در قصر سفید، شورای امنیت ملی بریاست کاندولیزا رایس (**Condoleezza Rice**) یک نهاد کاری را بوجود آورد تا مسایل را بررسی نماید. این نهاد به فعالیت خود آغاز کرد و یک پلان عملیاتی را به بوش سپرد که در آن چنین اخطار داده شده بود: "هرگاه دفاتر سعودی طی مدت **80** روز، شریان های فوران پول تروریستان را قطع نه نماید، ایالات متحده خود تلاش خواهد کرد تا متهمین را به پای میز محاکمه بکشاند". پس از این مطلب اداره بوش کلیه تلاش ها را در این سمت متمرکز ساخت تا سعودی ها را در جنگ با عراق شریک (جرم) خود سازد و از این طریق امکانات استفاده از فرودگاه های نظامی عربستان را غرض انجام حملات هوائی فراهم گرداند. دولت سعودی از ترس اینکه مبادا امریکائی ها به افشاءگری پردازند و پرده از روی بسا اسرار نهانی بردارند، حاضر به قبول شرایط امریکا گردید و پایگاه نظامی شهزاده سلطان را در اختیار امریکائی ها گذاشتند.

(در فصل ششم روی بهانه جوئی های سیاسی دولت امریکا بخاطر قانونی جلوه دادن (!) آمادگی های لازم مبنی بر براندازی رژیم صدام حسین و مقدمه چینی ها غرض تهاجم نظامی بالای عراق و اشغال آنکشور، پس از حملات یازدهم سپتمبر 2001، بحث صورت گرفته است - م):

در روز یازدهم سپتمبر، در سر مقاله یکی از روزنامه های معروف امریکائی، انتقاد بعمل آمد که سیاست خارجی اداره جورج دبلیو بوش نه دارای یک هدف معین است و نه از محتوای آن اندکترین دیدگاه قابل درک بدر میآید. در همین روز بود که بعد از حملات تروریستی، این حکومت فاقد رنگ و رونق و بی اراده، در استقامت مخالف تغییر جهت داد. همراه با این چرخش دولتی، وزیر دفاع دونالد رومسفلد نیز حالت بدل کرد. آقای **William Kristol** در باره رومسفلد نگاشته بود: "یک وزیر دفاع نامناسب (خراب) که خود را واقعاً (فوق العاده) در چهره یک وزیر جنگ (جنگ طلب) ثابت ساخت."

چند روز پسانتر، هنگامیکه جورج دبلیو بوش بر فراز پنتتاگون ویران شده، پرواز نمود، همکاران همسفر خود را چنین صدا زد: "دقیق مشاهده نمائید، چیزی را که شما در این جا می بینید، آغاز اولین جنگ سده بیست و یکم میباشد." اندکی بعد تر در چوکات آماده گیری ها (به وارد کردن ضربه متقابل) اینگونه تعهد سپرد: "جهان را در جنگ بر ضد تروریزم متحد میکنم". به گفته خودش: هویت دشمن معلوم است، "جنگ صلیبی" میتواند شروع گردد.

از دیر زمان یعنی پس از بم گذاری در سفارتخانه های امریکا در کینیا و تانزانیا و انفجار در کشتی جنگی امریکائی (**USS Cole**) در بندر (آبی) عدن در سال 1998، اداره خدمات استخبارات امریکا کار تحقیق پیرامون موضوع را در محور بن لادن تمرکز داد. در آنوقت، القاعده طی یک اعلامیه در ضدیت با علاقمندی های امریکا، آغاز جهاد "جنگ مقدس" را اعلان نموده بود.

در فبروری سال 2001 جورج تنت (**George Tenet**) رئیس **CIA** در کمیسیون مسایل خدمات مخفی مجلس سنا، از نتایج کلی جریان تحقیقات خویش گزارش داد و اظهار داشت: "شبکه ترور بن لادن یک خطر جدی بوده و بطور مستقیم و غیر قابل تخمین امنیت داخلی ما را تهدید میکند."

یک افسر سابقه اردوی پاکستان که بازی **Green Berets** امریکائی را تمرین میکرد، پیش از اینکه به جنبش اسلامی افراطی کشمیر بپیوندد، چنین گفته بود: "اسلامگرایان به مانند امریکائی ها از جهان یک دیدگاه دارند. نظر امریکائی ها در باره نظم جدید جهان با (هدایت) قرآن نیز تج میکند. لیکن دنیا به الله تعلق دارد، بناً قانون خداوند باید در تمام کائینات نافذ باشد."

اولیور روا میپرسد: "آیا یک ترس و وحشت جدید دنیای غرب را تهدید مینماید؟" او خود به پرسش فوق، پاسخ میدهد: "یک شبخ خطرناک که در اشکال متفاوت تروریسم بین المللی ظاهر میشود، امروز با جهت گیری های اسلامی، فردا با یک دیدگاه دیگر و هر بار نسبت به گذشته با تجهیزات بهتر مجهز میگردد. این تروریسم که از (بطن) آن یک استراتژی مرموزی بدست میآید، مرگ و ویرانی را بر سر ثروتمندان جهان وارد آورد و تلاش میکند که با بکارگیری کلیه امکانات، سلاح های کشتار جمعی در اختیار داشته باشد؟"

اولیور روا به ادامه می افزاید: "ولی یازدهم سپتمبر به یکبارگی نشان داد که (احتمال) استفاده از سلاح های کشتار جمعی بوسیله یک گروه تروریستی را چگونه میتوان در نظر خویش مجسم ساخت (زیان های را که در قبال میداشته باشد، نمی توان حد و مرز آنرا مشخص نمود). اما حرف تازه در این مورد در اهمیت دادن و قبولی خطرات ناشی از آن نهفته است و نه در تاثیرات معین آن."

یک چرخش 180 درجه ئی:

و اما بوش و حکومتش به این موفقیت دست یافتند تا یک چرخش کلی را در پیش گیرند. بن لادن که میبایست (مطابق به خواست زمامداران ایالات متحده) "مرده و یا زنده" به چنگ میآمد تا هنوز زنده است و دستگیر هم نشده است. شبکه القاعده خطر فزاینده را متوجه امنیت دنیای غرب ساخته است. چرا واشنگتن با تمام قوا و با درپیش گرفتن کلیه اقدامات علیه ترور، فعلاً توجه خود را بالای عراق و صدام حسین تمرکز داده است؟

دونالد رومسفلد در اوایل سال 2002 چنین گفته بود: "صدام حسین، امروز نسبت به دسمبر سال 1998، تهدید بزرگی بحساب میآید، این خطر از آن زمان بیشتر آشکار گردید که مفتشین سازمان ملل متحد مجبور به ترک آن کشور شدند. در این حرف که ظرفیت تسلیحاتی از جمله سلاح های کشتار جمعی صدام افزایش یافته است، کوچکترین شک و تردیدی وجود ندارد."

چه یک قضاوت و ارزیابی حیران کننده! زیرا بوش و رومسفلد از ماه جنوری الی سپتمبر 2001 یک باری هم حرفی در باره میزان خطر از سوی عراق بر زبان نیاورده بودند. تعجب آور اینکه حکومت امریکا دفعتاً به سیاست خارجی اولویت مطلق قایل شده است. با وجود اینکه بن لادن باز داشت نگردیده و محل

اقامت (اختفای) آن نیز معلوم نیست، اما بآنهم محبوبیت وی در وسایل اطلاعات جمعی غربی روز بروز افزایش میابد، بناً، تلاش اعظمی بخرج داده میشود تا بالای یک هدف آسان و از قبل شناخته شده یعنی عراق کار صورت گیرد.

(فقط) چها روز پس از حادثه یازدهم سپتمبر بود که هدف آینده ایالات متحده، بغداد در نظر گرفته شد و چنین پنداشتند که جنگ بی سر و صدا الی موفقیت حلقه شاهین آن (از همین حالا) آغاز یابد.

بروز جمعه مورخ 2001/9/14 در کمپ دیوید اقامتگاه رئیس جمهور امریکا، در هنگام شب جورج دبلیو بوش و مشاورین اش به مذاکرات مهمی پرداختند. صبح روز شنبه جورج تنت رئیس CIA یک جا با معاونان وزرای خارجه و دفاع به آنها پیوستند. مذاکرات چهار ساعت طول کشید و روی امکانات، زیان ها و تاثیرات حمله نظامی بالای افغانستان صحبت شد. Poul Wolfowitz معاون وزیر دفاع رشته سخن را بدست گرفت و پیشنهاد نمود که عملیات نظامی پلان شده نه تنها بر ضد طالبان و القاعده عملی گردد، بلکه گروه های تروریستی دیگر در شرق میانه چون حماس و حزب الله (لبنان) نیز زیر نظر گرفته شوند. " تروریزم در سراسر جهان از سوی کشورهای مختلف پشتیبانی میگردد. الان ما چه باید در مقابل آن انجام دهیم؟ مطمئناً القاعده در افغانستان وجود دارد، لیکن ما اجازه نداریم که به وسعت این پیام پردازیم: تروریزم هم خوب و هم زشت موجود است! انسان نمی تواند در یک وقت بر ضد القاعده جنگ کند و هم چنان از حزب الله حمایت بعمل آورد. مثلاً ایران که با حزب الله مساعدت مالی مینماید ". کولین پاول Colin Powell تاکید بر این حرف داشت که میان حوادث یازدهم سپتمبر و حکومت عراق هیچ نوع رابطه ئی موجود نیست. برخلاف Wolfowitz اظهار نمود که تهدید اصلاً از سوی بغداد نشأت میکند، بناً کسیکه ضرورت تغییر رژیم را حتمی نمی شمارد، اساساً در مورد امکان آن هرگز فکر نکرده است و تصور آنرا هم نمیتواند داشته باشد. پس از یک تنفس (تفریح) کوتاه، صحبت ها بار دیگر ادامه یافت. آقای Andrew Card رئیس ستاد نیروها در قصر سفید تقاضا بعمل آورد تا وزیر دفاع و معاون وزارت زبان مشترک پیدا کنند و حرف یگانه را گویند در غیر آن بهتر است آقای Wolfowitz خاموش بنشینند.

لیکن جور دبلیو بوش بیشتر به گفته ها و نظریات Wolfowitz علاقمندی نشان داد و از او خواست تا بعد از ختم نشست در کمپ دیوید باقی بماند. بوش و یک حلقه نهایت کوچک مشاورین با اشتراک خانم

Condaleezza Rice دلایل **Wolfowitz** را با دقت شنیدند. معاون وزیر دفاع می‌گفت که رسیدن به مقصد اصلی خیلی با اهمیت تر نسبت به پرابلم اسامه بن لادن میباشد، بدین لحاظ رئیس جمهور بایست خطر تروریستی همگانی را بشناسد و کشورهای را که از تروریزم پشتیبانی و آنرا تامین مالی میدارند تشخیص دهد، عراق جز این ممالک است.

اعضای بلند پایه اداره بوش کار خود را اینگونه تنظیم نمودند: ابتدا در وظایف دیپلماتیک **Conoleezza Rice** و **Colin Powell** توجه خود را معطوف به روسیه و چین سازند، **Cheney** معاون ریاست جمهوری مصروف مشکلات داخلی گردد، رامسفلد سرگرم گفتگوها در باره سیستم دفاع راکتی شود.

Wikfowitz چنین ابراز نظر نمود: "استقرار یک رژیم خردمند(!) در عراق و موقعیت آنکشور برای ما دارای نکات مثبت بیشتر نسبت به قضیه افغانستان میباشد. پس از سقوط صدام حسین، عراق را میتوان اولین دیموکراسی در جهان عرب شمرد، صرف نظر از اینکه دیموکراسی کوتاه مدتی در لبنان تجربه شده بود". این سخنان جورج بوش را خیلی خوشحال ساخت.

ولی در نزد کولین پاول و کارشناسان و اطرافیانش مسأله دیموکراسی در عراق جز خواب چیزی دیگری بیش نبود و از اجزای جهان تخیلات بحساب می‌آمد. به نظر آنها سناریوی حمله به عراق منجر به سقوط کامل یک سرزمین (تاریخی) و بوجود آمدن دولت های کوچک تحت الحمایه بیگانگان در درون دولت بر پایه بافت قومی میشود و همچنان ضرورت آن پیش می‌آید تا کار باز سازی و اداره مملکت در یک زمان طولانی توسط ارتش امریکا صورت گیرد. باری **Robert Mcnamara** یکی از استراتژیست های جنگ ویتنام و همکار نزدیک رئیس جمهور کیندی گفته بود: "هرگا پرابلم واضح ، روشن و مشخص باشد، راه حل آن نیز موجود میباشد". چهل سال بعد از ابراز نظریه فوق این آقای **Wolfowitz** است که یک طرح اشتباه آمیز و پر از خطا را در باره عراق ارائه کرده است بدون اینکه تفاوتی میان مبارزه بر ضد سلاح های کشتار جمعی و تغییر رژیم در عراق، قایل باشد. چه کسی میتواند باور کند که هدف نوین مبارزه با تروریزم را، محو سلاح ها تشکیل میدهد؟ گروه کوچکی از افراد که بدور **Wolfowitz** حلقه زده اند به این پرسش چنین پاسخ گفتند: "این هدف میتواند تنها در صورت تغییر دادن رژیم ها بر آورده گردد."

در پهلوی **Paul Wolfowitz**، دوست نزدیک اش آقای **Richard Perle** که به کلیه معلومات های استخباراتی دسترسی دارد، در تابستان 2001 بحیث رئیس بورد پالیسی های دفاعی ایالات متحده آمریکا مقرر گردید و هنری کیسنجر **Henry Kissinger** (وزیر خارجه در دوره نکسن) در کنار او قرار گرفت. **Colin Powell** سخنان زیادی در باره **Perle** بر زبان راند (و به نظر میرسد که روابط میان آن دو، چندان دوستانه نیست) زیرا وزیر خارجه، **Perle** را "هوا پیمای بم افکن خواند". یک ژورنالیست از آقای **Perle** این سوال را نمود: "در صورتیکه ما به عراق هجوم ببریم و صدام حسین را سقوط دهیم، پس از آن چه خواهد شد؟" **Perle** چنین پاسخ گفت: "فکر میکنم این عمل به مفهوم پایان کار تروریست ها باشد."

پرسش: "چه مطلبی شما را در این زمینه خوشبین میسازد؟"

پاسخ: "با نابود کردن طالبان و رژیم صدام حسین پیام آینده چنین میرساند: (بعد نوبت تو است)

You are next

دیک چینی **Cheney**، رامسفلد **Rumsfeld**، **Wolfowitz** و **Perle** در قبال عراق موضعگیری مشترک داشتند و از این نظریه نمایندگی میکردند که "بغداد با سو قصد های انفجاری یازدهم سپتمبر ارتباط داشت. لیکن سندی که این ارتباط را تأیید کند در دست ندارند. چند هفته بعد از یازدهم سپتمبر، **Wolfowitz** دوست قدیمی خود آقای **James Woolsey** سابق رئیس **CIA** را ذریعه هوا پیمای مربوط به قوای هوایی آمریکا، به لندن اعزام نمود. او وظیفه داشت تا اسنادی را پیدا کند که دلالت به ارتباط میان عراق و حوادث یازدهم سپتمبر نماید. لیکن به کدام موفقیتی دست پیدا نکرد.

شایعات انتشار یافت که گویا محمد عطا در پراگ با یکی از کارمندان اداره خدمات مخفی عراق دیدار کرده بود. وزیر داخله جمهوری چک در ابتدا این اطلاعات را تأیید نمود ولی بزودی حرف خود را پس گرفت. در دیداری که جورج دبلیو بوش با **Vaclav Havel** رئیس جمهور آنوقت چک داشت، در جریان مذاکرات دو جانبه، این افواها کاملاً غلط از آب بدر آمد.

Davidcorn ژورنالیست سرشناس امریکائی از **Richard Perle** سوال نمود: "بر پایه چه دلیلی

ادعا دارید که صدام خطر و تهدید مستقیم را متوجه ایالات متحده آمریکا ساخته است؟"

Perle پاسخ گفت: "به من باور (اعتماد) کنید!"

با وجود اینکه بغداد در جنگ بر ضد تروریسم، مطمئناً یگانه جبهه بوده نمی تواند، بآنهم این افراد (ماجراجو و حادثه ساز) عراق را مادر مشکلات میدانند (هسته پرابلم ها می دانند). آنها در نشست خویش از فرو پاشی اتحاد شوروی سخن گفتند و سقوط آنها بزرگترین پیروزی اداره رونالد ریگن خواندند، ولی این حلقه متشکل از چند نفر معدود، فراموش کرده اند که رئیس جمهور قبلی امریکا در نتیجه عملیات نظامی بر ضد مسکو به پیروزی نرسیده بود، بلکه (در پهلوی خریداری سیاستمداران بی خاصیت و شرمنده تاریخ و نفوذ جواسیس CIA در آنکشور، لغزش، تسلیمی و سر سپردگی گرباچف و اطرافیانش در پای سرمایه جهانی و آستان بوسی آنها در قصر سفید - م) با بی ثبات سازی اوضاع سیاسی در مناطق اطراف اتحاد جماهیر شوروی مثلاً پولیند و افغانستان به این موفقیت دست یافت.

Wolfowitz بتاريخ **2001/9/15** طرح نقشه (کروکی) تغییرات (دگرگونی های) جیوپولتیک را که بایست پس از سقوط بغداد در منطقه وارد آید، به جورج دبلیو بوش ارائه نمود. در عمل و نظر در نزد معاون وزیر دفاع امریکا، ایران دولت ردیل (سرکش) بعدی بحساب میرود که باید عملاً از سوی متحدین ایالات متحده امریکا در محاصره قرار داده شود:

در شرق: افغانستان، در جنوب و شرق: پاکستان، در شمال و شمال شرق: ترکمنستان، در شمال غرب: ترکیه و در غرب: عراق.

در پلان عملکرد افراد معروف به گروه "شاهین" حمایت از اسرائیل نیز شامل بود. در سال **1996**، **Perle** سند تحلیلی را ترتیب داد که چگونگی اشتراک بنجامین نیتانیاو **Benjamin Netanjahu** صدر اعظم آینده اسرائیل را (در توطئه های سازمان یافته) در بر میگرفت. بر طبق پلان بایست اسرائیل، ترکیه و اردن به اقداماتی دست میزدند که به موجب آن سوریه ضعیف میگردد. عمل امتحانی که میتواند مانع تلاش های سوریه در منطقه گردد، همان تغییر دادن رژیم در عراق میباشد.

Perle با گروه مطبوعاتی **Hollinger** همکاری دارد که در برتانیه روزنامه دیلی تلگراف **Daily Telegraph** را به نشر میرسانند. این گروه مطبوعاتی دارای یک نمایندگی در نشریه **Jerusalem Post** در اسرائیل نیز است. هر دو نشریه به حلقه سیاستمداران محافظه کار وابسته میباشد.

آقایان **Perle** و **Wolfowitz** در دستگاه فرستنده خبری (کانال فوکس نیوز) **Fox News Channel** سهیم هستند و این نهاد رسانه‌ئی در رقابت با **CNN** قرار دارد که متعلق به **Rupert Murdoch** ثروتمندترین فرد در دنیای مطبوعات، میباشد و او تشکیل یک بنیاد مستقل مطبوعاتی را به آن دونفر فوق‌الذکر پیشکش کرده است. **Perle** پژوهشگر در انستیتوی تحقیقاتی امریکائی بنام **American Enterprise Institute** یک مرکز سرشار از اندیشه و تفکر (**Think tanks**) که در دوره‌ی زمامداری ریگن و بوش (کلان) عده‌ی از کارمندان رده‌های رهبری را به جامعه تقدیم کرد، با **David Wurmser** رئیس شعبه‌ی شرق میانه در این انستیتوی دوستی پیدا کرد. یکجا با **Ygal Carmon** سابق رئیس اداره‌ی خدمات اطلاعات مخفی اسرائیل (موساد)، خانم **Meyrav** همسفر آقای **Wurmser**، انستیتوی تحقیقاتی **(MEMMRI) Middle East Media Research** را تاسیس نمودند که وظیفه‌ی آنرا ترجمه و تحلیل نشریه‌های عربی در بر میگیرد.

آقای **Perle** و خانم **Wurmser** در این مؤسسه کار مینمایند. خانم **Lauric Mylroie** پژوهشگر در این انستیتوی کتابی را زیر عنوان: **Study of Revenge Saddam Hussein's Unfinished war Against America** بچاپ رسانیده که در متن آن تلاش بخرج داده تا ثابت کند که بغداد در بهم‌گذاری سال **1993** در مرکز تجارت جهانی دخیل بود.

حمایت **Wolfowitz** از شاخه‌ی راست‌گرای حزب لیکود (**Likud**) در اسرائیل در برگیرنده‌ی انتقاد فزاینده از رژیم‌های عربی نیز می‌گردد که غیر دیموکراتیک خوانده میشوند، صرف‌نظر از اینکه مصر و عربستان سعودی نزدیکترین متحدین واشنگتن هستند. منتقدین را عقیده بر آن است که وزیر دفاع آقای **Rumsfeld** بکلی تحت تاثیر معاون خود **Wolfowitz** قرار دارد. لیکن از دیگاه‌های شخصی او چیز دیگری برمیآید. **Rumsfeld** بتاريخ **2002/8/8** در جریان صحبت با کارمندان ستاد ارتش در وزارت دفاع، از "مناطق اشغال شده" سخن بمیان آورد و شرح داد که این مناطق، محلاتی را در بر میگیرد که در جنگ سال **1967** عرب‌ها از دست دادند و اسرائیل آنجا را اشغال نمود و از آن زمان تا کنون در این مناطق شهرک‌سازی ادامه دارد.

پیش از اعزام قوا به عراق و اشغال آنکشور، کولین پاول وزیر خارجه بدیلی را پیشنهاد نمود که در برگیرنده موضوع تمدید تحریم های سیاسی و اقتصادی علیه عراق میشد. صرف پنج روز از جنگ و آتشباری بالای عراق سپری گردیده بود که رسانه های خبری جهان از نابودی نصف قوای عملیات سریع صدام اطلاع دادند، بآنهم پاول بر ضد ادامه بمباردمان بود، زیرا تصور میکرد که با این کار امریکا میتواند به عنوان بیرحم ترین و خشن ترین کشور در انظار جهانیان جلوه کند. در سپتمبر سال 2001 آقای **William Kristol** سر دبیر مجله محافظه کار **Weekly Standard** نوشته بود که بوش (کلان) "باوجود مقاومت پاول" دست به جنگ با عراق زد، کنون به پسر خود مشوره میدهد تا به عمل مشابه توسل جوید. بوش و همکارانش دوره ریاست جمهوری کلنتون **Clinton** را مرحله خجالت آور به امریکا می پندارند. در جریان یک نشست در قصر سفید، هنگامیکه پاول میخواست بار دیگر دیدگاه های خود را در رابطه به نزدیکی با عراق تکرار کند و تأیید دیگران را بدست آورد، وزیر دفاع آقای **Rumsfeld** در مقابل او قرار گرفت و چنین گفت: "کولین، شما بیش از این به حکومت کلنتون کار نمی کنید".

استراتژیست های پنتاگون جهان را به زون های نام نهاد مورد تهاجم خویش تقسیم نموده اند. یکی از این زون ها که بالا تر از 26 میلیون متر مربع مساحت دارد و ساحة آن از کینیا الی پاکستان امتداد مییابد وهفتاد فیصد ذخایر نفتی دنیا در همین منطقه مییابد، بیشتر توجه را بخود جلب کرده است. در هنگام جنگ خلیج جنرال **Schwarzkopf** فرمانده قرارگاه مرکزی قومانده **Central Command** (**Centcom**) بود که در (**Mac Dill Air force Base**) در فلوریدا موقعیت دارد در آنوقت دیک چینی **Dick Cheney** وزیر دفاع امریکا بود و توانست هدف خود را مبنی بر تقویت نیروهای هجومی تحقق بخشد. از سال 1991 بدین طرف مرکز قومانده بیشتر به پایگاهی تبدیل گردیده که در جهت عملی ساختن کلیه سناریو ها کار مینماید. مطابق این سناریوها حمله عراق بالای عربستان سعودی متصور است و همچنان امکانات ضربات متقابل امریکائی ها نیز سنجیده شده است. از عرصه چند ماه بدین سو بخشی از کارمندان و تجهیزات **Centcom** در یک پایگاه مخصوص اعمار شده در امارات قطر، مستقیماً در نزدیکی ساحة عملیات نظامی انتقال یافته است.

Dick Cheney بتاريخ 2002/8/27 در کانگرس اشتراک کنندگان اولین جنگ خلیج سخنرانی نمود که در شهر **Nash Ville** تدویر یافته بود. او در مورد اقدامات ضد حمله در مقابل عراق سخن گفت و افزود: "من هیچ شک و تردید ندارم که صدام حسین سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارد. او (حتماً) از این سلاح هابر علیه متحدین، دوستان و خود امریکا اسفاده میکند". **Cheney** به ادامه بیان داشت: "موجودیت سلاح های کشتار جمعی در دستان یک شبکه تروریستی و یا یک دیکتاتور قاتل، تهدید وحشتناکی را متبارز میسازد که انسان قادر است حدود این خطر را در نگاه های خود مجسم نماید." **Cheney** این حرف بوش را که " وقت خیلی تنگ است" نقل کرد و تکمیلأ افزود: "زیان عمل نکردن به مراتب بزرگتر است نسبت به عمل کردن." معاون رئیس جمهور سخنرانی خویش را با این جملات پایان بخشید: "ایالات متحده امریکا خواهان یک عراق دارای یک قلمرو مربوط به خود و یک رژیم دیموکراتیک با پلورالیزم سیاسی میباشد، یک ملتی که در آن حقوق بشری کلیه اقلیت ها و مذاهب تامین و رعایت گردد."

در ماه جون 2002 رئیس جمهور بوش در بیانیه خود در اکادمی نظامی شهر **West Point** اظهار نمود: ایالات متحده امریکا حق دارد بالای هر کشور دست به حمله پیشگیرانه بزند که نشانه های خطر از سوی آن متصور باشد. او روی این نکته تاکید بعمل آورد که دو نظریه نظامی، عقب زدن اتحاد شوروی و ترس از سلاح های هستوی سیاست خارجی امریکا را پس از پایان جنگ جهانی دوم معین میساخت. (در لحظه حاضر) یعنی در زمانیکه تروریست ها و دیکتاتور ها به مانند صدام حسین سلاح های کشتار جمعی در اختیار دارند و میتوانند بدون دادن هوشدار قبلی به حمله پردازند، آن نظریه ها نه قابل استفاده بوده و نه تحقق پذیر هستند.

"سال 2002 آخرین پرده رویارویی نظامی بود که تقریباً سی سال قبل با یک تحقیر شرمآور در یک وضعیت دراماتیک با باختن جنگ در ویتنام آغاز یافت"، کولین پاول به تشریح بازیگران و سمبول این جنگ پرداخت. تحلیل اعضای گروه " شاهین" طور دیگریست. (امریکا در ویتنام) جنگ را باخت، زیرا آرزومندی سیاسی کمبود بود. مثلاً (در دوره زمامداری) ریگن (که اراده سیاسی وجود داشت) تصمیم مبنی بر سرمایه گذاری میلیاردها دالر در پروژه های نظامی، موجب فرو پاشی اتحاد شوروی شد. عین مساله در

باره جنگ اول خلیج صدق میکند. به عقیده Cheney چینی و Wolfowitz در جنگ خلیج نیروهای ارتش بسیار زود تر فراخوانده شدند. آنها به این نظر اند که عملیات نظامی واشنگتن مانع از آن میگردید تا صدام حسین بتواند مقاومت کرد ها را در شمال و از شیعه ها را در جنوب درهم شکند. اما پاول آشکارا در ضدیت با این سناریو بود، بوش (کلان) در همان زمان به او این حق را داد و گذاشت که هلیکوپتر ها و نیروهای مخصوص عراقی هزارها نفر از جبهه مخالف را سلاخی نمایند. برای Wolfowitz و رفقای همفکرش یک تصمیم سوال بر انگیز، بخاطریکه در نتیجه آن صدام حسین توانست در قدرت باقی بماند. پس از یازده سال (بهانه) "خطر عراق" در نزد این آدم ها بهترین دلیلی مبنی بر تغییر 180 درجه ئی در دوکتورین امریکا دایر بر امنیت و روابط بین المللی محسوب میشود.

آقای Maher وزیر خارجه مصر در یک صحبت، حکومت فعلی امریکا را اینگونه ارزیابی کرد: "در این حکومت تعداد زیاد نظریه پردازان و Doktrinare نشسته اند که بر منطق دامن زدن اختلافات تکیه دارند و معتقد اند که این طرز برخورد حق آنهاست. این کشور آنقدر در خود فرو رفته و در خود تمرکز یافته و قدرت خود را روز بروز استحکام می بخشد که حتی از میلان علاقمندی خویش، یعنی ثبات جهانی، نیز انکار میورزد."

پلان های بزرگ برای CIA:

در آغاز سال 2002 رئیس جمهور امریکا یک هدایت نامه محرمانه را قبول و امضا نمود که به CIA اجازه میداد تا صدام حسین را با استفاده از کلیه ابزار، ساقط و بزور سلاح او را باز داشت نماید. هرگاه در جریان عملی ساختن پلان اجنت های این اداره در عراق در معرض خطر قرار میگرفت، بایست صدام کشته میشد. بر جریان تطبیق این تدابیر Dick Cheney و جنرال Wayne A. Downing معاون مشاور در امنیت ملی و رئیس شعبه مبارزه با تروریزم، نظارت میکردند، بر علاوه Downing ریاست کومانده های

عملیات مخصوص و رهبری کارمندان CIA را بدوش میداشت و یکجا با رئیس CIA آقای جورج تننت **George Tenet** مسوولیت هماهنگی عملیات را بعهدہ می‌گرفتند.

(فعلاً) بوش و چینی پلان های وسیع برای CIA دارند. یک کارمند قصر سفید ضمن اظهار این مطلب به ادامه گفت: "لیکن رئیس و کارمندان اداره خدمات مخفی با تبارز عکس العمل افتخار آمیز به آن برخورد نمودند". تننت **Tenet** در راس سازمان CIA قرار دارد و خود دچار مشکلات فراوان میباشد. از چند سال است که نتواسته مهمترین فعالیت های جاسوسی ضد امریکا را خنثی کند. گرچه دوران زمامداری بیل کلینتون را پشت سر گذاشت و شاهد سو قصد های انفجاری یازدهم سپتمبر بود که این خود نقص در فعالیت های سازمان خدمات اطلاعات مخفی امریکا را میرساند. در همین روز، نه تنها برج های مرکز تجارت جهانی و بخشی از عمارت پنتاگون تخریب گردیدند، بلکه چهره یک اداره خدمات اطلاعات مخفی را که قدرت امریکا در دستان آن متمرکز است، نیز خدشه دار شد (بالای آن تاثیر منفی گذاشت). با وجود اینکه دستگاه های CIA، FBI و DIA (خدمات مخفی نظامی) و اداره NSA تمام جهان را زیر نگین خود دارند و مکالمه ها را گوش میکنند، بآنهم در وضعیتی نبودند تا اسامه بن لادن را عقیم میساختند و شبکه تروریستی او را نابود میکردند.

بن لادن موفق شد پس از عملیات نظامی کوبنده در بلندی های توره بوره، جان به سلامت ببرد. صدام حسین را تا کنون نتوانستند تا در یک منطقه مشخص در عراق میخکوب نمایند، بلکه او قادر است بدون مزاحمت محل اقامت خود را از یکجا به جای دیگر تغییر دهد (صدام حسین در آن هنگام که کتاب چاپ و به بازار عرضه شده بود تا هنوز در چنگال نظامیان امریکائی به اسارت نیآمده بود - م). این ها همه یک بیلانس تکانهنده از فعالیت های CIA بودند.

جورج دبلیو بوش معتقد است که بسان قضیه افغانستان، میتواند "حکومات سایر دول" را در کنار امریکا داشته باشد تا در سقوط و یا از بین بردن صدام حسین با نقشه و پلان ایالات متحده موافقت بدارند. بدین لحاظ در بودجه متمم دولت ده ها میلیون دالر را در اختیار CIA قرار داد (این پیشبینی رئیس جمهور امریکا نیز غلط از آب بدر شد، زیرا با اعتبار ترین و قوی ترین دول جهان، آلمان فدرال - فرانسه و فدراسیون روسیه در حمله نظامی به عراق و اشغال آنکشور نه تنها اشتراک نکردند، بلکه آنرا شدیداً محکوم

نمودند - م) ولی بوش نمی دانست که بغداد از هیچ نقطه نظر با رژیم طالبان قابل مقایسه نیست. جورج تنت در یک نشست کابینه در قصر سفید به رئیس جمهور واضح ساخت که امکانات CIA در رابطه به پیدا کردن یک نفر افسر بلند رتبه که یک گلوله گرم را بر فرق دیکتاتور عراق رها سازد و یا اینکه شورش و بغاوت را در درون دولت عراق بوجود آورد، فقط حدود 10 - 20 فیصد را در بر میگیرد.

همان آدم های سابق، اما یک آینده نوین:

بتاریخ 1998/10/14 یعنی 75 روز پس از اینکه مفتشین سازمان ملل متحد موفق به ترک عراق شدند، Richard Perle تقاضا نمود تا رئیس شعبه شرق میانه در اداره CIA به نسبت "عدم کفایت و صلاحیت و آموزش غلط و پر از نواقص" از وظیفه استعفاء دهد. Perle تعدادی از ناکامی های CIA از جمله عراق را بر شمرد و چنین اظهار داشت: "بدترین تفکر این خواهد بود که بگویم صدام تنها در نتیجه سازماندهی یک بغاوت دولتی از بین رفته میتواند. اما او قادر است از درون این تلاش ها سالم و بی جنجال بدر آید، نسبت به اینکه ما در امر سازماندهی این درگیری داخل دولتی زحمت میکشیم."

و چه کسی پس از صدام حسین قدرت را بدست گیرد؟

پیدا کردن یک "کرزی (حامد کرزی)" عراقی کار مشکلی نیست، ولی در واشنگتن به عراقی ها یک آینده نوین و آنهم در وجود همان آدم های سابقه وعده داده میشود. چون کدام بدیل بهتر در دسترس نمی باشد، بناً بوش یک اپوزیسیون جدید عراقی جلای وطن را تجدید فعالیت نمود که آنها در داخل کشور نه پایگاهی دارند و نه از کوچکترین اعتماد مردم برخوردار هستند. بطور مثال کانگرس ملی عراق را در نظر میگیریم: مرکز INC در لندن است و کسانی در اطراف آن جمع گردیده اند که میلان سیاسی کاملاً متفاوت دارند: عموزاده شاه سابق عراق، شیعه ها، کردها، کارمندان سابقه حزب بعث، افسران عالی رتبه جدائی طلب و همچنان طرفداران آیت الله خمینی. تمام گروه های شامل INC از مشوره های CIA و رهبران پنتاگون مستفید میگردند و مورد پشتیبانی قرار میگیرند. در نزد جنرال Anthony Zinni سابق رئیس قوای بحری امریکا و فرمانده Contcom، این آدم ها که باید برای جورج دبلیو بوش شماری از وظایف دشوار را

انجام دهند "یک تجمع از آدم های ملبس با دریشی های ابریشمین، ساعت های Rolex در دست، پلان های جنگی کاملاً غیر واقعی را مد نظر دارند (و میخواهند به تحقق برسانند) " میباشند.

در انتقاد مؤدبانه جنرال **INC, Zinni** صرف یک "سازمان زیر سقف" است که در آن ادم ها و گروههای یکجا شده اند با داشتن نفرت از صدام و دارای دشمنی های متقابل، هردو مطلب آنها را باهم پیوند می زنند. کانگرس ملی عراق **INC** حدود 20 الی 25 فیصد از کردها در شمال، اضافه تر از 55 فیصد از شیعه ها در جنوب و اطراف بغداد نمایندگی میکند.

وضعیت را در یک سطر میتوان چنین خلاصه نمود: "عراق یک حماقت چرچل **Churchill** است که میخواست دو منبع نفتی واقع در شهرهای کرکوک **Kirkuk** و موسول **Mossul** را در نتیجه اتحاد سه گروه مختلف مردم یعنی کردها، سنی ها و شیعه ها، یکجا سازد." (اکنون اکثریت اهالی کرکوک را ترکمن ها تشکیل میدهد - م)

روابط میان **INC** (کانگرس ملی عراق) و واشنگتن با یک بی اعتمادی متقابل بنا نهاده شده است. پس از موفقیت عملیات طوفان صحرا، جورج بوش و تیم کاری او، عراقی ها را به مقاومت بر ضد صدام حسین و سقوط رژیم دعوت کردند. به همین سبب شیعه ها و کرد ها به شورش دست زدند، لیکن حکومت امریکا هیچگونه حمایت نظامی از آنها بعمل نیاورد و شورش ها توام با خونریزی پایان یافتند. در سال 1996 بیل کلینتون **Bill Clinton** یک پلان **CIA** را تأیید کرد که بموجب آن از کردستان به عراق، قوا سوق داده میشد، ولی این پلان نیز عملی نگردید. صدام موقع را غنیمت شمرده و به زون کرد نشین قوا اعزام نمود تا شورشیان را شکنجه نمایند و به قتل برسانند. صدام از اختلافات و درگیری خونین بین دو سازمان کردها نیز سود برد.

در جریان یک عملیات نظامی، صدام حسین کلیه امکانات لوژستیک **INC** را تخریب کرد. به عقیده کارشناسان یگانه میدان رویارویی فقط جنگ باقی می ماند و آنها هم توسط واشنگتن به پیش برده شود. مؤسس و رئیس **INC** احمد چلبی **Ahmed Chalabi** در گذشته بانکدار و دارای دیپلوم ریاضیات از

مؤسسه **MIT Massachusetts Institute of Technology** (MIT) در آن زمان در حکومت و کانگرس امریکا اعتبار داشت، حرف زده میتوانست و شنیده میشد.

در سال **1998** کانگرس امریکا یک کمک **97** میلیون دلاری را به **INC** (کانگرس ملی عراق) به تصویب رسانید تا با استفاده از آن در راه آزادی عراق بکوشد. اما بنابر برخورد های شخصی در **INC** انشعاب رخداد و عدم فعال بودن خود را ثابت ساخت و نتوانست از این کمک استفاده عاقلانه نماید. اداره **CIA** و وزارت خارجه امریکا سالهای متمادی از جنبش احمد چلبی حمایت بعمل آوردند و آنرا کمک مالی کردند، ولی با گذشت زمان این همکاری قطع گردید. معلومات های ارائه شده از سوی **INC** در باره عراق صادقانه نبودند و همچنان شیوه رهبری یکه تازانه چلبی دایر بر نپذیرفتن تقسیم قدرت به انتقادات در داخل سازمان بدل شد. سیستم اداره و حسابدهی کمک های واشنگتن به **INC** نیز شفاف نبود. روی همین دلیل در سال **2002** وزارت خارجه پروگرام تادیه مبلغ **578800** دالر را متوقف ساخت.

در هنگامیکه **CIA** و وزارت خارجه، خواستند از پشتیبانی **INC** دست بکشند، بازهم **Paul Wolfowitz** فعال شد و خواست راه حلی را در اختیار رئیس جمهور بگذارد. او مدل راه حل که امریکائی ها به شورشیان کنتراس **Contros** در نیکاراگوا (سختاوت نموده بودند) تا بر ضد رژیم ساندنیست ها بجنگند، در نظر گرفت، اما این طرح در عراق جنبه عملی نداشت. مزید بر آن امروز در عراق آدم های را فعال میسازند که قسماً درسی سال اخیر از آنجا دور بودند. چیز جدید اینست که حالا بعوض وزارت خارجه، پنتاگون وظیفه حمایت از **INC** را بدوش گرفته است و وسایل کمکی لازم را به منظور موفقیت فوری اپوزیسیون به آنها مبذول میدارد، بآنهم این مطلب نیز در واقعیت امر کدام تغییری را وارد نمی آورد. یک عضو رهبری سابق **INC** (کانگرس ملی عراق) خاطرنشان ساخت: "کانگرس ملی عراق یک نیروی اپوزیونی نمی باشد، بلکه فقط گروهی از افرادی هستند که بوسیله امریکائی ها نصب شده اند."

در ماه اگست **2002** رهبران اپوزیسیون عراقی منجمله **INC** جهت انجام مذاکره با وزارت خارجه امریکا، در واشنگتن باهم دیدار کردند. در آنجا از آنها تقاضا بعمل آمد تا اختلافات میان یکدیگر را کنار

بگذارند و بین خود وحدت را تامین کنند و مشترکاً صدام حسین را از قدرت بر اندازند. این حرف که Dick Cheney معاون رئیس جمهور با نمایندگان عراقی بوسیله کنفرانس ویدیوئی صحبت نمود، واضحاً نشاندهنده آنست که حلقه های رهبری دولت امریکا ابتکار سازماندهی این نشست را بدوش داشتند. کلیه کادرهای دیپلماتیک و نظامی، ارگان های استخباراتی بخصوص استخبارات نظامی DIA فعال گردیده بودند و به این جنبش خدمت میکردند. با تلاش های تب آلود در این راستا کار صورت میگرفت تا رهبران اپوزیسیون (گرد آمده در این نشست) را منحیث بدیل دیموکراتیک (در آینده عراق) جلوه دهند.

گفتگوها بین کارمندان حکومت امریکا و هیئت های نماینده، صرف دو ساعت طول کشید، با وجود آن کسی نتوانست به این پرسش، پاسخ بگوید که به چه تعداد گروه اپوزیسیون عراقی در پایتخت امریکا حضور به هم رسانیده بودند: شش و یا هفت گروه، چقدر؟

تمامی اعضای حکومت بوش بشکست اجتناب ناپذیر صدام حسین باور داشتند. لابد کسی به فکر آن نشد که سقوط دیکتاتور عراقی و امواج شوک دهنده پیامد آن، در نزد عامه جهان عرب در درازمدت میتواند به مفهوم موفقیت جدید اسامه بن لادن و سازمان القاعده باشد.

بخش دوم

(در فصل هفتم بیشترین مسایل از بیانیه مورخ 2002/1/29 جورج بوش خطاب به ملت و وضعیت جامعه، مشتق گردیده و روی واژه جدید استراتژیکی و سیاسی "محور شرارت" توضیحات داده شده است - م).

جورج دبلیو بوش، کدام زمان تصمیم گرفت تا به عراق تهاجم نظامی نماید و چگونه که خودش میگوید: عراق را آزاد سازیم تا بتوانیم پایه های دموکراسی پایدار و سودمند را در کل شرق میانه اعمار نمایم؟ اینکه بوش در سال 2000 در جریان مبارزات انتخاباتی در باره صدام حسین حرف بر زبان راند، نه از بابت اعتقاد بود، بلکه جنبه ساده بودن این قضیه مطرح بود.

بحث پیرامون رژیم عراق روی محور تضمین تأیید همگانی و بدست آوردن آرای بیشتر می چرخید، بدون اینکه دشواری ها و خطرات سیاسی دایمی ناشی از آن را در نظر گرفته باشند، آنطوریکه اختلافات میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها را به تحلیل میگیرند.

بر پایه بیانیه مورخ 2002/1/29 رئیس جمهور، مفسرین سیاسی در امریکا از ورود یک تغییر رادیکال در یک استقامت دیگر، سخن گفتند. پس از حصول موفقیت آنی در افغانستان که از امریکائی ها نسبتاً خیلی اندک قربانی گرفت، با وجود اینکه بن لادن و جنگجویان او به چنگ نیامدند، اما یک پیروزی محسوب میشود، جورج بوش بیانیه خویش را روی مشکلات داخلی از قبیل خصوصی سازی و بیمه های اجتماعی و یا کندی رشد اقتصادی به علت پیشبرد جنگ در افغانستان، تمرکز داد.

بوش در بیانیه خود تصویری از تروریزم بدین سان ترسیم کرد: شبکه تروریستی به مانند القاعده در داخل "محور شرارت" یعنی عراق - ایران و کوریای شمالی به فعالیت میپردازد. شبکه های تروریستی باید تخریب گردند، به این هدف زمانی رسیده میتوانیم، هرگاه رژیم های را که به آن ها (شبکه های تروریستی) پناه داده اند نابود سازیم! چنانچه معلوم میشود این حرف اعلام جنگ نه، بلکه هوشدار جدی به تعدادی از کشورها بود. ادامه هوشدار چنین است: یا خود را تغییر دهید و یا با آتشی به بازی نشینید که طالبان طی چند هفته محدودی طعم آنرا چشیدند!

چه چیزی را باید این ممالک تغییر دهند؟ صرف نظر از اینکه در هر سه مملکت مطلق العنانی، رشوه ستانی و رژیم های ترور حاکم است، چرا آنها زیرفوکس امریکائی ها قرار گفته اند؟ چرا سومالیا و سودان که بر اساس معلومات میدان ترور اسلامگرایان است، فراموش میشوند؟ چرا از یمن حرف نمی زنند که نه تنها محل مناسب برای فعالیت های شبکه القاعده میباشد، بر علاوه در نزدیکی نیز موقعیت دارد؟ چرا عربستان سعودی را شامل لست ساخته اند که از جمله نزده نفر هوا پیما ربایان انفجارات یازدهم سپتمبر به تعداد پانزده نفر آن با پاسپورت های عربستان سعودی به امریکا سفر نموده بودند؟ در این جا ها در پهلوی ضدیت با یهودها، اندیشه های ابتدائی ضد غربی نیز انتشار مییابد. امارات متحده عربی که با مبالغ هنگفت پول از سازمان های تروریستی حمایت بعمل میآورد، در لست ایالات متحده امریکا گنجانیده نشده است.

گروپ شاهین (Falken) به مقصد مطالعه اسناد جمع آوری شده توسط NSA، CIA، DIA و سایر مراجع استخباراتی قابل اعتماد امریکائی یک نهاد ویژه (عملیاتی) را تاسیس نموده تا ارتباط میان صدام و بن لادن را کشف و برملا سازند، اما تا کنون کوچکترین سندی دال بر نشانه روابط بین آن دو، بدست نیامده است.

قصر سفید بخوبی میداند که بسا اظهارات و داوری هایش غلط و باور نکردنی از آب بدر آمد، بآنهم بدون سنجش پافشاری دارد که در ماه های آینده سخنگویان ادارات امریکائی به پرسش ها چنین پاسخ خواهند گفت: "می خواهید ما انتظار بکشیم تا دول مولد اسلحه کشتار جمعی، تولید خویش را بالای سازمان های همدریف القاعده بفروش برسانند، بعد از آن ما دست بکار شویم؟" (اینگونه پیشبینی ها جز تخیلات مالیخولیائی چیزی دیگر بیش نبود - م).

در این مساله نیز عراق را مثال میزنیم: ریکتور هستوی Osirak را در دهه هفتاد، فرانسوی ها اعمار نموده بودند. آنها خوب میدانستند که این ریکتور بخشی از یک پروگرام نظامی بود (و یا اینکه برای آنها مفهوم بود، یک کشوری که دارای ذخایر سرشار نفت باشد، چرا مبالغ گزاف را در راه تولید انرژی هستوی اختصاص دهد؟). پیش از اینکه ریکتور موفق به استحصال مقدار مواد نیاز اورانیم غنی شده جهت ساختن یک بم اتمی گردد، در سال 1981 نیروهای هوائی اسرائیل تاسیسات اتمی عراق را بمبارد کرد.

برعکس ایران دارای ریکتورهای "ملکی یعنی به مقاصد صلح آمیز" میباشد. بر اساس اظهارات Khidir Hamza سابق رئیس اداره پروگرام اتمی عراق که از سال 1994 بدین سو در ایالات متحده آمریکا زندگی مینماید، در ایران نیز در راه دستیابی به ماده قابل انشقاق غرض استفاده در پروژه های نظامی، کوشش صورت میگیرد. ولی تا به امروز کوچکترین سندی در دست نیست که دلالت بر در اختیار داشتن بم اتمی آماده پرتاب ایرانی کند.

انعطاف ناپذیری امریکا در مقابل عراق درک نمی گردد، زیرا مطابق به اعتقاد اکثریت تحلیل گران، پروگرام اتمی عراق در داخل بوت های اطفال گذاشته شده است (غیر فعال بوده و به فراموشی سپرده شده است). در عین زمان رئیس جمهور بوش تاکید بعمل آورد: "با کوریای شمالی طور دیگر برخورد گردد. چهره

این رژیم مانند حکومت در بغداد وحشتناک است، مردم در شرایط بردگی مشابه زندگی بسر میبرند و رفتار دولت نسبت به کوریای جنوبی و جاپان همسان روش بغداد به مقابل کویت و ایران، میباشد."

چرا دو طرز برخورد متفاوت و نگرانی های تحریک کننده متضاد؟

روش توام با دیپلماسی با یک رژیمی که خطر قابل شناخت را در خود تبارز میدهد و عدم گذشت با رهبری عراق که سلاح اتمی در اختیار ندارد، یعنی واقعیتی که وزیر دفاع امریکا دونالد رومسفلد شخصاً به آن اعتراف نمود، در چیست؟ علت این همه سرو صدا ها در این حرف نهفته است: جورج دبلیو بوش میخواهد "محور فاشیستی" جنگ جهانی دوم را با "ساحه حاکمیت محور شرارت مقایسه نماید. چنانچه رونالد ریگان اتحاد شوروی را به همین نام یاد میکرد.

تسخیر جهان عرب تحت نام دموکراسی :

رئیس جمهور امریکا یعنی کسیکه نمی دانست، صدر اعظم (حاکم نظامی) پاکستان چه نام دارد، قبل از اینکه او در شطرنج دیپلماتیک در جنگ افغانستان به فیگور مهم بدل گردد. هنگامیکه رئیس جمهور برازیل سوال نمود که آیا جناب عالی واقف هستید که "سیاه پوستان زیادی شهروندان برازیل میباشند و (چند فیصد نفوس را تشکیل میدهند)" رئیس جمهور امریکا در یک حالت دست و پاچگی سقوط کرد (زیرا بوش در مشکلات دیگری غرق بود و تطبیق پلان های غیر عملی را در سر میپرووانید). تسخیر جهان عرب با کاربرد معیارهای دموکراسی (در حیات اجتماعی و زندگی روزمره)! پلان چنان طرح شده بود که مرحله اول تحقق آن کاملاً سری نگهداشته شود. این گونه طرز تفکر در گام نخست خیلی عالی جلوه مینماید، لیکن سرمایه گذاری در این راه در مقایسه به سود حاصله از آن خنده آور است. هدف امریکا در این جا اینست که در پهلوی راهیابی به مارکیت های جدید تجارتي و گسترش بیشتر نفوذ دیپلماتیک، امنیت دوباره بدست آید. در این جا بوش و مشاورین ارشد او پروژه تسخیر جهان عرب را بوسیله دموکراسی با تزریق واکسین بر ضد ویروس در یک ارگانیزم جوان و شاداب، به مقایسه گرفته اند.

امریکا تلاش دارد تا در عراق یک رژیم معتدل را نصب کند و از ظرفیت آن در راه حل اختلافات اسرائیلی ها و فلسطینی ها کار بگیرد حتی رول رهبری کننده را در این مساله داشته باشد. نباید فراموش

کرد که امریکا اصلاً به ذخایر نفتی منطقه چشم دوخته که میتواند نیازمندی های آینده غیر قابل پیشبینی را تضمین کند. (امریکائی ها بخوبی میداند) که عربستان سعودی همیشه با بازی دوگانه روی صحنه میآید و این کار بطور فزاینده امریکا را آزار میدهد، بناً بایست رژیم در عراق تعویض گردد. حمله نظامی بالای یک دولت (مستقل) که هیچکسی نتوانست در رابطه به دخیل بودن حکمروایان آن در انفجارات یازدهم سپتمبر، کوچکترین سندی ارائه نماید.

تعیین دونالد رومسفلد در رهبری پنتاگون پیامد سلسله از تعهدات انجام نیافته، قبل و بعد از یازدهم سپتمبر بود به مجرد قرار گرفتن در مقام وزارت اعلام نمود که وظیفه او اولتر از همه نوسازی ساختارهای پنتاگون میباشد، بخصوص شفافیت بخشیدن به پروگرام مصارف ملیاردها دالر که همه ساله ناشی از پلان های غیر منطقی به این وزارت سرازیر میشود و یا آن پروژه هائیکه مصارف گزاف را میطلبند و هرگز نیروهای مسلح از آنها استفاده بعمل نمی آورند، درمحرار توجه قرار گیرند.

انکشاف همزمان سه نوع جیت های جنگنده، تکامل توپخانه سنگین و غول پیکر های مخرب غرض آمادگی حمله و دفاع در مقابل تعرض دشمن در صورت درگیری احتمالی میان شرق و غرب، جمعاً مبلغ 12 ملیارد دالر هزینه را در بر میگرفت (حالا که دیگر این خطر رفع شده و آن دشمن وجود ندارد) باید پروژه متوقف گردد و بودجه آن در جای مناسبی (مبارزه با تروریزم) به مصرف برسد. اما کارشناسان نظامی کاربرد این مبالغ را در مبارزه بر ضد تروریزم زیر سوال برده اند.

از ناحیه بودجه بلند وزارت دفاع امریکا، دوکتورین نظامی و هم چنان بخاطر موضعگیری خصمانه بوش و نظامیان (افسران) امریکائی در مقابل عراق، سیاستمداران اروپائی نگران هستند. اروپائی ها در جنگ افغانستان از امریکائی ها پشتیبانی کردند. لکن سخنان غیر مسوولانه و خون آلود پیرامون بغداد که در این اواخر شدت یافته با احساسات ناهمگون به قید گرفته میشود. سخنگوی سیاست خارجی احزاب موتلفه اتحاد دموکراتیک مسیحی و اتحاد اجتماعی مسیحی (CDU و CSU) در پارلمان آقای کارل لامرس **Karl Lamers** نظریات قاره کهن را این گونه جمعبندی نمود: "این خطر موجود است که امریکائی ها و اروپائی ها در مبارزه با تروریزم از نظریات متفاوت نمایندگی کنند. من از دوستان امریکائی خواهش مینمایم تا ما را نیز در پروسه کار روی استراتیژی، شریک سازند، بعوض اینکه خود شان به تنهایی آنرا انکشاف دهند

و بعداً تقاضا بعمل آورند که ما در کنار آنها ایستاده شویم." این اظهارات نشاندهنده آنست که دلایل ارائه شده دایر بر هماهنگ سازی منطق ارتباط میان عراق و القاعده و پیوند زدن آن با حوادث یازدهم سپتمبر و مبارزه با تروریسم، خیلی ناقص بوده اند. در انگلستان متحد عنعنوی ایالات متحده آمریکا از میان مردم صداها بگوش میرسد که باید از اظهارات واشنگتن دوری جسته شود. مثلاً از این سخنان خانم کاندولیزا رایس **Condoleezza Rice** که به تاریخ 2002/2/1 ایراد نموده بود: "مجاز نیست منتظر آن باشیم تا تهدید خطر انکشاف گسترده تر یابد و منجر به وقوع حوادث گردد. ما کلیه اقدامات را در پیش میگیریم و آنچه در توان داریم انجام میدهیم تا جلو خطر را بگیریم". آقای **Menzies Campbell** سخنگوی حزب لیبرال دیموکرات و مسوول موضوعات خارجی آن حزب بیان داشت: "جهت عملیات نظامی بر ضد عراق، نیاز به اسناد موثق است."

اما تونی بلیر متحد نامتزلزل در پروگرام ها و خواسته های آمریکا باقی میماند. چند ماه بعد تر هنگامیکه بلیر با رئیس جمهور بوش در "**Ranch** مزرعه" شخصی او در **Crawfords** دیدار میکرد، در یک مقاله منتشره در روزنامه **Mirror** انگلیسی، تونی بلیر به "**Pudel** پاپی گک" (یک نوع سگ کوتاه با موهای بلند که به هوشمندی معروف است — م) مقایسه شده که به فرمانروایان امریکائی خود و فادار میباشد. از آنجائیکه بریتانیای کبیر از این ارتباطات تنگاتنگ هیچگونه مفادی بدست نمی آورد، بناً پابندی لندن به علاقمندی های آمریکا قابل درک نیست، بآنهم بلیر خدمتگذاری خود را به جورج دبلیو بوش نشان میدهد. در جنگ افغانستان (در نزد مردم انگلیس) این تفکر پیدا شد که بلیر یک عضو کابینه حکومت آمریکا است. بعنوان نمونه زمانیکه بوش در قصر سفید می باشد، همتای بریتانوی او به سفر های پی در پی به شرق میانه و جنوب آسیا می پردازد تا پابندی خود را با واشنگتن ثابت کند و یا اینکه همزمان تعداد مساوی عساکر امریکائی و انگلیسی در افغانستان حضور می یابند، با وجود اینکه از هر لحاظ (مساحت خاک و امکانات دست داشته) بین هر دو کشور تفاوت عمومی موجود است.

موضوع عراق یک تغییر جدی در روابط بریتانیا و آمریکا بوجود آورد و تونی بلیر در کار میانجیگری سیاسی با مشکلات جدیدی روبرو شد، زیرا حزب کارگر انگلستان با جنگ و تغییر رژیم در عراق مخالفت میورزد. جورج بوش در بیانیه مشهور خود (خطاب به ملت) به این مرحله بحرانی روابط اشاره نموده است.

نارضایتی و کلای حزب کارگر در پارلمان بالا گرفت و پس از چند ماه به بلوا تبدیل گردید، پرادکس (ضد و نقیض) های حاصله از آن این بود که بلیر اکثریت پشتیبانی را در پارلمان از مخالفین سیاسی خود یعنی حزب محافظه کار نصیب شد، بخاطریکه آنها خط مشی صدر اعظم را در این باره منطقی میپنداشتند و در آن تجلی علاقمندی های برتانیه را میدیدند.

قضیه عراق (تا حدودی) مناسبات بین بلیر و بوش را نیز خدشه دار ساخت. در جنوری 2002 بود که رئیس جمهور بوش در مقابل اتهامات وارده از سوی "رفیق خود"، با بی اعتنائی برخورد کرد. مساله روی زندان گوانتانامو **Guantanamo** می چرخید که در آنجا دهشت افگنان از جمله شهروندان برتانیه محبوس هستند. صدور یک اطلاعیه با متن ضعیف و یا تبارز حرکات فاقد معنی به منظور حفظ آبرو و عزت یک متحد عنعنوی (انگلستان) طبعاً از لحاظ سیاسی به حکومت امریکا کدام زبانی را وارد نمی کرد. بلیر خواهش ارائه معلومات در باره سرنوشت زندانیان انگلیسی را نمود، ولی با یک دیوار ضخیم بی تفاوتی انکار ناپذیری روبرو گردید.

* * *

فصل هشتم بیشتر به نقش **Dick Cheney** در چاق ساختن بحران عراق و سفرهای او غرض حصول پشتیبانی به پلان های جنگی ایالات متحده امریکا اختصاص یافته است - م):

گفتگوهای جنگ طلبانه در دهلیزهای قصر سفید و پنتاگون و حمله هدفمندانه بالای صدام حسین بحضور یک شخص در صحنه سیاسی که تا یازدهم سپتمبر به این پیمانانه هرگز ظاهر نشده بود، قوت پیدا کرد. این شخص دیک چینی است، شخصیت دوم در دستگاه اجرائیوی امریکا و جانشین مستقیم جورج دبلیو بوش در صورتیکه رئیس جمهور در یک سو قصد تروریستی جان خود را از دست دهد. به همین علت چینی از پروسه زندگی عمومی روزمره بدور نگهداری میگردد و محل بود و باش او همیشه مخفی باقی میماند.

در ماه فبروری 2002 بود که چینی بار دیگر در انظار عامه سبز شد. این مطلب زمانی بود که نام عراق در عنوان های درشت روزنامه های پرتیراژ جهان، جای القاعده را گرفته بود و جنگ در افغانستان را تا حد زیادی موفقیت آمیز می خواندند. هنوز سه هفته از بیانیه رئیس جمهور، خطاب به ملت نگذشته بود که

چینی از یک پایگاه قوای بحری در کلفورنیا دیدار نمود تا در مراسم عزاداری 9 نفر عسکر امریکائی اشتراک نماید. آنها در نتیجه حمله امریکائی ها بالای یک کمپ بن لادن و طالبان به قتل رسیده بودند. چینی در این محفل سوگواری خطاب به فامیل های قربانیان و آنهائیکه زنده مانده بودند، این سخنان تسلیت آمیز را گفت: "فامیل های این سربازان دریائی میتوانند به آنها افتخار کنند. این جوان های امریکائی ملبس با لباس های نظامی کشور ما در شرایط دشوار به سرزمین پدری خود خدمت کردند. آنها در خاطرات هر یک ما جای پر افتخاری دارند. اشتراک بی مثال قربانیان و کسانیکه امروز در زیر پرچم وطن ما خدمت مینمایند، تلاش های عالی (!) ایالات متحده امریکا را به جهانیان آشکار میسازد."

معاون رئیس جمهور با استفاده از موقع، بدون رعایت احتیاط روی "محور شرارت" تماس گرفت و از حرف های بوش تأیید بعمل آورد. با حضور یابی چینی در این پایگاه به بازگشت کسی اشاره میشود که در جنگ آینده بر ضد عراق فیگور کلیدی را میسازد.

(در منطق سیاست) حمله بر یک مملکت عربی، بدون تأیید سایر دول عربی بی عقلی کامل بحساب میآید. جورج دبلیو بوش، همکاران و مشاورین اش این مطلب را بخوبی میدانستند. قصر سفید به دو دلیل اجازه نداشت، در حمله بر عراق تأیید همسایگان را از نظر اندازد:

اول: ایالات متحده امریکا در جهان عرب از شهرت خوب برخوردار نیست. با اجرای این کار سیمای آن زشت تر میگردد. در نزد شهروندان عادی در سرک ها و کوچه ها در شهرهای (دمشق، عمان، قاهره و رباط) امریکا دشمن عرب پنداشته میشود، زیرا با بجا آوردن حمایت مالی و نظامی از اسرائیل، فلسطینی ها را تحت فشار قرار داده است. از مدت ده سال بدین سو تحریم های امریکا علیه عراق جاریست که در نتیجه آن صدام حسین ثروتمندتر و مردمان عادی فقیر تر شده اند. به همین دلیل دیوانگی خواهد بود، هرگاه خلاف تأیید و نظر همسایگان بالای عراق حمله صورت گیرد: چنین یک تصمیم یک جانبه و رژیم ها را در سوریه، مصر، اردن و عربستان سعودی مجبور میسازد تا در مقابل واشنگتن بسیار زیاد خود گذری نشان ندهند تا مورد خشم ملت قرار نگیرند.

دوم: کشتی طیاره بردار ظرفیت و توانائی وارد آوردن ضربات تهاجمی در عملیات نظامی در پیشرو را ندارد، بناً پایگاه های نظامی واقع در خلیج و در ترکیه نیاز استراتژییک غرض بمباردمان دوامدار، محسوب

میگردند. مرحله اول جنگ در پرنسیپ بوسیله قوای هوایی (Air Force) و بحریه جنگی (Navy) ایالات متحده آمریکا به پیش برده میشود. عربستان سعودی (پایگاه شهزاده سلطان) میتواند قرارگاه مناسبی برای ارتش آمریکا باشد. در صورت عدم حصول توافق با عربستان، کویت و قطر (پایگاه **Al Udied**) نقاط مهم و قابل بحث بحساب میآیند. باید با مقامات حکومتی این دول صحبت گردد. تا کنون اساساً کلیه کشورهای منطقه در ضدیت با تهاجم نظامی آمریکا بالای عراق موضعگیری کرده اند. دقیقاً در همین لحظه حساس **Dick Cheney** دیک چینی در صحنه حضور یافت.

یک حمله فاقد (تهی از) خوشحالی:

معاون رئیس جمهور (از گذشته ها) در این منطقه ارتباطات و پیوند های تنگاتنگ (از لحاظ وظیفوی و طبعاً شخصی نیز) دارد. در عین زمان اطلاعات وارده میرساند که چینی در ماه های آینده یک سفر دوره ئی به اکثریت پایتخت های دول شرق میانه انجام میدهد.

تغییر ذهنیت حاکم در منطقه وظیفه دشوار و حتی خیلی ها مشکل تر از سال **1990** به نظر میرسد. حمله یک جانبه آمریکا بر عراق میتواند تمام شرق میانه را منفجر سازد و یک تکان بی سابقه دهد. وزیر دفاع کویت شیخ جابر المبارک الصباح اظهار نمود: "ما بدون مجوز بین المللی (منظور شاید فیصله و تأیید شورای امنیت ملل متحد باشد - م) هیچگونه عملیات نظامی را بر ضد یک کشور اجازه نمی دهیم."

بقول آقای **Eliot Cohen** رئیس مطالعات استراتژیک در مؤسسه " **Johns Hopkins School for Advanced International Studies**" کویت و ترکیه دو ستون اساسی را در پیشبرد عملیات نظامی بر ضد عراق تشکیل میدهند. **Dick Cheney** با مشکل دیگری نیز دست و گریبان است: باید سیاستمداران منطقوی را متقاعد گرداند که سقوط صدام حسین منجر به بروز انارشی در عراق نمی شود: شکی وجود ندارد که نیروهای امریکائی قادر به سقوط دادن دیکتاتور هستند، لیکن ممالک عربی از سوی واشنگتن در پیش کردن بدیل صدام، کوتاهی می بینند. کانگرس ملی عراق (**INC**) بدیل پیشنهادی بوش، در وزارت خارجه آمریکا و در صفوف کارمندان **CIA** از اعتبار خیلی اندک برخوردار است. زیرا **INC** ناشی از تعداد زیاد فریبکاری ها، سرقت ها، اختلاس ها و عدم قابلیت در عملکردها، سابقه خوبی

ندارد. مزید بر آن جنبش مهم عراقی دیگر برخوردار از پشتیبانی واشنگتن و خیلی ها نزدیک به شورای عالی رهبری انقلاب اسلامی ایران، با این حرف بوش که تهران در شمار آن حلقه های بحساب می آید که بهر قیمتی باید با آن مبارزه صورت گیرد "محور شرارت"، سر ناسازگاری نشان داد و آنرا با بی رغبتی و دل آزار کننده استقبال کرد.

با وجود اینکه سفر چینی آغاز خوبی داشت، هنگام یک توقف کوتاه در لندن با تونی بلیر صدراعظم انگلیس ملاقات نمود. در جریان مذاکرات، بلیر چنین اظهار کرد: "در رابطه به برخورد با این تهدید، کدام تصمیمی گرفته نشد، ولی اینکه صدام حسین و سلاح های کشتار جمعی آن خطر بزرگی را تبارز میدهند، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد...."

نزاکت ها زمانی بالا گرفت که معاون صدر اعظم عراق در پیش روی مقامات رهبری سازمان ملل متحد، بازگشت مفتشین را به بغداد غیر مجاز خواند. برعکس، چینی گفت که مفتشین (سلاح ملل متحد) بدون وارد کردن تغییر و تبدیل در افراد آن به عراق باز گردند و با از سرگیری کار با برخورد سختگیرانه به پیش روند. در روز آینده دیک چینی به عمان سفر نمود تا با ملک عبدالله پادشاه اردن، متحد عنعنوی و با اعتماد ایالات متحده آمریکا در منطقه، ملاقات نماید. (باز هم یک رویداد جالب): در همان وقتیکه چینی با تونی بلیر در لندن مصروف صحبت بود، ملک عبدالله پادشاه جوان، در دمشق با عزت ابراهیم (Izzat Ibrahim) عضو شورای انقلاب عراق سرگرم گفتگو بود و چنین اظهار کرده است: "به عقیده اردن حمله بالای عراق نه تنها به خود آنکشور فاجعه ببار می آورد، بلکه تمام منطقه را نیز دچار فاجعه میسازد. تصمیم حمله نظامی بر بغداد ثبات و امنیت در شرق میانه را به خطر می اندازد."

از سوی دیگر، ملک عبدالله با اودای (Uday) پسر صدام (به متجاوز جنسی، شکنجه گر و قاتل حرفوی معروف است) روابط بسیار دوستانه دارد و در وقت مراسم تاجپوشی خود سه عراده موتر تیز رفتار مارک Porsche از وی تحفه دریافت کرد. بر علاوه صحبت از آنست که هردوی آنها در تعداد بی شمار معاملات سود آور تحویلدهی نفت عراق به اردن سهیم اند.

خوشحالی آغازین تیم کاری رئیس جمهور بوش از ناحیه ملک عبدالله جوان، باشنیدن این نظریات صریح او که در جریان صحبت با دیک چینی، بر زبان راند، کم رنگ شد: "عملیات نظامی آمریکا در عراق

میتواند به ثبات کل منطقه زیان جدی رساند. بهتر این است که فعالیت امریکا بیشتر روی اختلافات اسرائیلی ها و فلسطینی ها تمرکز یابد". اینگونه موضعگیری شاه اردن به امریکائی ها غیر قابل تصور بود. در شرایطی که چینی در عقب پیدا کردن زبان مشترک (در جهان عرب) سرگردان بود، بوش به فشارهای تهدید آمیزی خود تقویت بخشید. رئیس جمهور در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی واضحاً اظهار نمود: "هرگاه درگیری نظامی با کشور های که تهدید به کار برد سلاح های کشتار جمعی میکنند، صورت گیرد، کلیه انتخاب ها بشمول استفاده از سلاح اتمی، پیشبینی شده میتواند". در همین روز افکار بوش کاملاً روی عراق تمرکز یافته بود. چنان به نظر میرسید که بن لادن به فراموشی سپرده شده است. برای بوش اساساً القاعده اولویت خود را از دست داده بود، برخلاف هر باری که از صدام حسین نام گرفته میشد، به نشانه خشم سر خود را شور میداد و میگفت: "من نمی گذارم که دولتی مثل عراق در نتیجه انکشاف سلاح های کشتار جمعی آینده ما را تهدید نماید."

دیک چینی در مذاکرات خود با رهبران سیاسی جهان عرب در رابطه به اسرائیل بسیار زیرکانه حرف میزد و پیوسته بهترین موقع را انتخاب میکرد: "آنچه اسرائیلی ها انجام میدهند، کمک کننده نیست." سیاستمداران عربی نظریات خویش را با این استدلال عینی تقویت می بخشیدند: "امریکا در مقابل شرکای عربی خود در برخورد با اسرائیل (هرگاه صحبت از رفتار اسرائیلی ها در برابر فلسطینی ها در میان آید) آشتی ناپذیر، مصالحه ناپسند و جانبدارانه میباشد، ولی با بروز کوچکترین "لغزش و خطا" آماده می شود تا از اسرائیل معذرت بخواهد."

دیک چینی یک بازدید چهار ساعته از بحرین، جائیکه بحریه پنجم Navy ایالات متحده لنگر انداخته، بعمل آورد. بحرین قرارگاه مهم و استراتژیکی در عملیات نظامی احتمالی بر عراق بحساب میرود. ولیعهد احمد بن عیسی الخلیفه (Hamad Bin Isa Al-Khalifa) در جریان صحبت خود با چینی اظهار نمود: "رئیس جمهور امریکا بایست بداند که هرگز در فکر عرب ها یک استراتژی ضد عراقی خطوط نمی کند و آنها در موقعی که در صفحه تلویزیون ها تصاویر فلسطینی ها که در درگیری با ارتش (منظم) اسرائیل جان می بازند، دیده میشود". بطورعموم کلیه سیاستمداران عربی بالای این حرف اتکا داشتند: "انسان های که امروز در جاده های (سرزمین های فلسطین) با زندگی وداع میگویند، همه آنها قربانیان

اعمال زورگویانه عراق نیستند، بلکه این انسان ها در نتیجه حملات اسرائیلی ها از بین میروند و عکس مساله در مورد اسرائیلی ها صدق میکند. اسرائیلی ها از پیامد واکنش های می میرند که فلسطینی بخاطر انتقامگیری در مقابل اعمال زورگویانه اسرائیل، از خود نشان میدهند. بناً جهان عرب از ناحیه این خطر نگرانی دارد."

بوش در بین دو قضیه متضاد گیر مانده است: حملات تروریستی در امریکا که روسای جمهور پیشین به آن مواجه نشده بودند و آن دیگر اینکه توانایی وارد آوردن اتهام بر اسرائیل را ندارد که اعضای گروه حماس و افراد بریگاردالاقصا را در سرزمین های فلسطین مورد پیگرد قرار میدهد، در حالیکه همین حالا خود امریکائی ها به افغانستان تهاجم نموده اند؟

دیک چینی پس از گفتگو های ناکامی در بحرین، روز دیگر را بی نتیجه و با عدم موفقیت در دیدار با امیر قطر به پایان رسانید. قطر در قضیه عراق آماده مصالحه میباشد. اما هفته بعد احمد بن یاسین ال تانی **Hamad Bin Jasin Al Thani** وزیر خارجه، پیشنهاد آغاز دیالوگ را میان دول حوزه خلیج و عراق ارائه نمود. و باز یک ناکامی سیاسی به آدرس چینی!

سفر چینی در مجموع "با وجود داشتن روابط شخصی و سیاسی با رهبران" بی نتیجه بود. در همه جا پیام یک چیز را میرسانید: "یک بار به فلسطینی ها رسیدگی نمائید پیش از اینکه شما ما را در موضع عراق دخیل سازید."

بوش بتاريخ 2002/4/3 روی مطلبی حرف زد که همیشه از تماس گرفتن پیرامون آن خود داری میکرد، فعلاً مصمم است با ایراد بیانیه ئی به مساله پردازد. جورج بوش یکجا با **Powell, Cheney, Stephen Handley, Rice** عضو شورای امنیت، **Karen Hughes** مشاور رئیس جمهور و **Michael Gerson** یکی از نویسندگان عالیرتبه بیانیه ها در قصر سفید، یک کنفرانس مطبوعاتی (**Online Video Kon**) تدویر کرد. روی چگونگی ترتیب مضمون بیانیه بوش بحث های داغی صورت گرفت. بیانیه میبایست پیام آشتی جویانه را به آدرس عرب ها میرسانید، لکن عکس قضیه پیش آمد. در بیانیه بعوض اینکه از اسرائیل بخاطر روش خشونت آمیز آنکشور با فلسطینی ها و اشغال کرانه های غربی رود اردن انتقاد شده باشد، بر خلاف عرفات به (بهانه) نداشتن کنترل لازم بالای فلسطینی های افراطی،

شدیداً زیر بمباردمان الفاظ قرار گرفته بود. بناً طرح نخستین بیانیه توقعات منتظره را بر آورده ساخته نمی توانست تا سبب تحریک علاقمندی های اعراب میگردد. خانم **Gerson و Handley, Powell, Rice** سر از نو روی محتوای بیانیه به کار شروع کردند، مشاورین رئیس جمهور چند بار آنرا دستکاری نمودند. در بیانیه جدید از یک طرف حق اسرائیل در دفاع از خود و از سوی دیگر حق فلسطینی ها در تعیین سرنوشت شان برسمیت شناخته شده بود. علاوه بر آن راه کلیه امکانات را باز نگهداشته بودند، هیچ یک از طرف های ذیدخل در قضیه بشمول ایالات متحده آمریکا موظف به اجرای کدام مکلفیتی نگردیده بودند. هدف این بود تا خشم عرب ها را فرو بنشانند.

در سازمان ملل متحد انتشار یک گزارش دولت امریکا را دایر بر تلاش های بغداد مبنی بر دستیابی به سلاح های کشتار جمعی به تعویق انداختند. زیرا عملیات نظامی اسرائیلی ها در کرانه های غربی رود اردن خشم ممالک عربی را برانگیخته بود. اصلاً این گزارش باید مدت ها قبل به نشر میرسید، چرا که امریکائی ها همیشه در باره تهدیدی از سوی عراق سخن میگفتند، بدون اینکه کوچکترین سند تحریری دال بر تأیید این ادعا خویش ارائه کرده باشند. حرف مشابه را میتوان بر بریتانیای کبیر نیز وارد دانست که پروتوکولی را ترتیب داده و در آن آورده است که در پروگرام های نظامی بغداد انکشاف سلاح های کیمیاوی، بیالوژیکی و هستوی وجود دارد. در لحظه حاضر به جز بیانیه های بوش و بلیسر و همکاران آنها که از مردم جهان میخواهند تا به سادگی به سخنان ایشان باور نمایند، چیز دیگری این اتهام را تأیید نمی کند.

در روز نامه واشنگتن پست مورخ **2002/4/17** این مطلب آمده است: "جورج تنت (George Tenet) رئیس اداره CIA در ماه گذشته به کمیته مسوول نیروهای مسلح در مجلس سنا اطلاع داد: ظن آن میرود که عراق در صدد پنهان سازی انبار سلاح های غیر مجاز خود بر آمده است! لیکن کدام سند مشخصی به منظور باور مندی و تقویت این ادعای خویش ارائه کرده نتوانست...."

(و باز یک ضد حمله به موقع از سوی صدام حسین): بتاریخ **2002/4/12** بغداد خبر داد که مذاکرات پلان شده راجع به بازگشت مفتشین ملل متحد، صورت نمی گیرد. زیرا نباید توجه جهانیان از بحران اسرائیلی ها و فلسطینی ها انحراف داده شود!

Hans Blix هانس بلیکس زیر فوکس CIA:

افشا شد که **Paul Wolfowitz** از CIA تقاضا نموده بود: هرگاه جامعه بین المللی و بغداد به توافقی دست یابند، بر ضد رئیس هیئات کنترل سلاح های (کشتار جمعی) در عراق (هانس بلیکس دیپلومات سوئدنی رئیس هیئت - م) ، تحقیق نماید. چرا؟ به این دلیل: قرار محاسبه بلیکس **Blix** زمانی در مقام رهبری دفتر بین المللی انرژی خدمت میکرد که صدام بخش بزرگی از پروگرام اتومی خود را انکشاف داده بود. بناً عده از اعضای حکومت امریکا اختلاف جدی میان علاقمندی ها را تصور میدارند.

Wolfowitz بخوبی میداند که صدام شخص زور گو است، لیکن کودن نیست. به فکر وی صدام، مفتشین را پس از بازگشت به عراق دستکاری میکند و آنها را در تلک ، شکلی از همکاری گیر میسازد و امکان آنها مییابد تا بخش اعظم سلاح های خویش را که طی مدت بیشتر از یازده سال مخفی نگهداشته بود، فعلاً در پیش چشمان نمایندگان سازمان ملل متحد نگهداری کند. از کجا معلوم که **Blix** شکار فریب ها و دست بازی ها نشود و یا اینکه قدرت و توانائی انجام فعالیت لازمه را داشته باشد؟

راپور های **CIA** قسماً بیطرفانه به نظر می خورد. مسأله مفتشین مانع عمده در پیش روی گروه جنگ طلب بحساب میآید. اگر مشکل عراق بوسیله مفتشین سازمان ملل متحد حل گردد، دیگر جائی به جنگ امریکا بر ضد آن کشور باقی نمی ماند. بدین سبب توضیحات پیرامون موفقیت کار مفتشین نمی تواند تهدید خطر از جانب صدام را کم سازد، پس باید پروسه فعالیت آنها را در زیر خاک مدفون ساخت.

بتاریخ **2002/4/16**، دونالد رومسفلد گفت که آغاز مجدد کار مفتشین قادر نیست تا تضمین های قابل اعتماد را مبنی بر عدم پروگرام سلاح های کیمیایی، بیالوژیکی و هستوی عراق ارائه نماید. بر خلاف نظریات **Rumsfeld** و **Wolfowitz**، کولین پاول وزیر خارجه، خواهان از سرگیری فوری کار نظارت بر پروگرام نظامی عراق شد. بتاریخ **2002/4/15** آقای **Philip Reeker** سخنگوی وزارت خارجه تقاضا بعمل آورد تا زمامداران عراق به سازمان ملل متحد، امکان دسترسی و باز دید "کامل و بدون قید و شرط" را به کلیه تاسیسات و محلات مظنون، بدهد. این مطلب که: "مفتشین باید بر طبق مقررات سازمان ملل متحد، هر زمان و در تمام جاها فعالیت کرده بتوانند". به مفهوم آن نیست که **Powell** میخواهد بی چون و چرا از یک درگیری نظامی جلوگیری کند. ولی در لحظه حاضر چرا نه! استراتژی پاول بر بنای تحلیلی اتکا

دارد که میلان آن بیشتر بسوی جنگ است، آنگونه که مخالفین او در پنتاگون و قصر سفید خواستار آن میباشند. وزیر خارجه شاید حل مساله را از راه پیشبرد مذاکرات جستجو کند. او میگوید که یک چنین جنگ شدید و خطرناک تنها به پشتیبانی جامعه بین المللی در قدم اول به تأیید جهان عرب، به پیش برده شود.

در کنفرانس مطبوعاتی که قبلاً از آن یاد آوری بعمل آمد و تعدادی از مقامات عالیرتبه حکومت امریکا در آن اشتراک نموده بودند، آقای **Reeker** بجواب پرسشی در باره هانس بلیکس **Hans Blix** چنین گفت: "**Blix** از اعتماد کمال بر خوردار است!" در حالیکه **Wolfowitz** از اداره **CIA** تقاضا کرده بود تا **Blix** بلیکس را زیر فوکس خود بگیرد.

* * *

(در فصل نهم پیرامون چگونگی استفاده سیاسی از اختلافات تاریخی میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها، از سوی طرفین متخاصم (مقامات امریکائی و رهبری عراق) توضیحات داده شده است - م):

جنگ لفظی غیر سودمند بین دو جناح مخالف در یک حکومت (اداره بوش) روی طرز برخورد با قضیه عراق (آغاز جنگ و سقوط صدام حسین به حمایت و تأیید جامعه بین المللی و یا برعکس آن، بهانه جوئی و سند سازی لفظی مبنی بر داشتن و انکشاف سلاح های کشتار در آنکشور) کلیه بحران های بین المللی دارای اهمیت استراتژیک را به حاشیه راند. در هفته های اخیر دول عربی محافظه کار طرفدار اسرائیل و دولت های عربی دوست فلسطینی ها ، اظهار نمودند که سیاست بوش در منطقه شرق نزدیک، با وجود فعالیت های فزاینده آن فاقد وضاحت و ثبات میباشد.

دخالت ایالات متحده امریکا در هسته مرکزی اختلافات اسرائیلی ها و فلسطینی ها در این مقطع زمانی، یک تغییر استراتژیک را در پروسه آمادگی برای جنگ بر ضد عراق را نشان میدهد. واشنگتن میخواهد با این کار قلب اعراب را تسخیر کند و با این بازی و نیرنگ بغداد را به چنگ آورد.

در این جا لازم است از دو شیوه برخورد یاد آوری صورت گیرد:

1. در هفته های اخیر **Pat Robertson** رهبر مذهبی خیلی محافظه کار، اینگونه اظهار نظر نمود: "رئیس جمهور زمانی مرتکب خطای سنگین شد که عملیات نظامی اسرائیل را مورد سوال قرار داد و با یاسر عرفات رهبر فلسطینی ها به مذاکره پرداخت."

2. صدام حسین بتاريخ **2002/4/23** این اطلاعیه را پخش کرد: "خانواده های فلسطینی که در جریان عملیات نظامی اسرائیل در منطقه جنین (**Dschenin**) منازل خود را از دست داده اند، از سوی دولت عراق به آنها مبلغ **25000** دالر پرداخته میشود."

در عین حال رهبری عراق در هفته پیش بطور سمبولیک تحریم صدور نفت را تقویت بخشید. اینکشور که تحت کنترل سازمان ملل متحد میباشد، روزانه حدود دو میلیون بیرل نفت تولید میکند: یعنی قطره ئی در بحر اوپک! اتخاذ این تصمیم صرف به منظور جلب طرفداری اعراب صورت گرفته بود و هیچگونه تاثیر بالایی قیمت نف وارد نمی ساخت.

صدام حسین این بار از دولت های برادر تقاضا کرد تا بعنوان همدردی با مردم فلسطین به این تحریم بیبوندند و اعلام داشت: "نه خیر، نفت تانک نیست، هوا پیمای جنگی و توپخانه نیست، لیکن منحیث اسلحه از آن استفاده شده میتواند. مبرهن است که تانک، هوا پیمای شکاری و توپخانه نیز تاثیر لازم از خود بجا نمی گذارند."

اینگونه انتخاب یک جانبه باعث میشود تا در مطبوعات سوال های زیادی مطرح گردد. **William Galston** بتاريخ **2002/6/16** در روزنامه واشنگتن پست نگاشته بود: "لیکن تعداد اندکی از مسوولین در میان هردو حزب (جمهوری خواه و دیموکرات) راجع به پیامد سیاست خارجی عملکرد خویش در عراق در دراز مدت فکر میکنند. آنها (اصلاً) در ضدیت با شمار بیشتر متحدین با اعتماد ما قرار میگیرند. تقریباً هیچکسی نقطه اساسی را به بحث و گفتگو نمی گذارد. یک استراتژی عمومی بر بنیاد دوکتورین جدید بوش، پایان سیستم نهادهای بین المللی و قوانین را مفهوم میدهد که طی نیم قرن کارمشترک با سهمگیری خود ایالات متحده آمریکا بوجود آمده اند. آنچه که موضوع (امروز) روی آن می چرخد، چیزی بیشتر از موقف کاملاً جدید امریکا در تخته شطرنج جهان نمی باشد. بعوض اینکه در راس یک گروپ از ملت ها در درون سیستم بین المللی در مقابل آن کشور ها به عملیات پرداخته شود که مسیر جنگ جهانی دوم را تعقیب

میدارند، ایالات متحده به انکشاف قوانین مربوط به خود میپردازد و قواعد جدیدی را بوجود میآورد، بدون اینکه در توافق با سایر دول جهان باشد. به نظر من این موضعگیری جدید به علاقمندی های دراز مدت مملکت ما هیچگونه خدمت مناسبی انجام نخواهد داد."

در جریان صرف یک صبحانه که به مقصد جمع آوری اعانه به سناتور **Gordon Smith** از ایالت **Oregon** ترتیب داده شده بود، **Cheney** چینی اظهار داشت که حکومت "این تصدیق (تأیید) را در دست دارد که بن لادن و القاعده جداً به داشتن سلاح های هستوی، رادیولوژیکی و بیالوژیکی علاقمند اند". او علاوه نمود: "علاقمندی های عراق به تولید سلاح های کشتار جمعی یک خطر روبه افزایش را به نمایش میگذارد، یک رژیم که امریکا را می هراساند، اجازه ندارد در موقعیتی قرار گیرد که امریکائی ها را با سلاح های کشتار جمعی تهدید کند."

هنگامیکه جورج دبلیو بوش غرض اشتراک در جلسه سران کشورهای (گروپ هفت) **G-7** در شهر **Kanaksis** کانادا حضور بهم رسانیده بود، ژورنالیستی از او سوال نمود: "آیا عملیات نظامی جدید اسرائیلی ها را محکوم مینماید و یا خیر؟"

بوش جواب داد: "من میخواهم گروه های مخالف را که با دشمنی در مقابل یکدیگر ایستاده اند، با در نظر داشت مسوولیت آنها، متوجه این مطلب سازم که هرگاه آنها خواهان صلح هستند، باید پیرامون تامین صلح کار نمایند. بشنوید: هرکس حق دارد از خود دفاع کند، اما انسان مجبور است تصامیمی را اتخاذ بدارد که بر مبنای آنها به پیروزی برسد."

این چنین موضعگیری محتاطانه در قبال روش انحطاف ناپذیر اریل شارون **Ariel Sharon** در مقابل تروریزم فلسطینی به فراموشی سپرده میشود. چند دقیقه بعد تر ژورنالیست دیگری از **Jean Chretien** صدر اعظم کانادا پرسید: "آیا موضعگیری بوش را در مقابل عرفات تأیید میکنید یا خیر؟"، پاسخ داد: "من گفتم که فلسطینی ها به یک رهبر جدید ضرورت دارند، رهبری که از راه دموکراتیک انتخاب شود. خیال اینکه عرفات را به گذشته تاریخی بسپارند، میتود حتمی و (درستی) نیست که از این طریق در منطقه خلیج دوستان جدیدی کمائی گردد. تضمین کردن ائتلاف عمومی دایر بر سقوط صدام به این زودی ها بوجود آمده نمی تواند."

آقای **Downing** تاکید کرد که بایست انسان جنگ را با سرقت مسلحانه یک بانک همسان بداند، زیرا استراتژیست ها و رهزنان بانک ها یکسان فکر میکنند (و طرح میریزند). **Downing** بخش بیشتر زندگی خود را در کار عملیات مخصوص **Special Operation** سپری کرده است. او خواستار سر صدام بود. همین که **Downing** را از صحنه دور ساختند یک استراتژی تهاجمی بر ضد بغداد و پیروزی در آن در پیش گرفته شد و همزمان با آن آمادگی های لوژستیک و نظامی به این جنگ اتخاذ گردید.

Downing میخواست بالای بغداد با ترکیبی از "عملیات مخصوص"، بمباردمان هوایی و صدور اجنت های عراقی از راه زمین، حمله نماید. پیشبرد یک جنگ مطابق متون کتب درسی که در اکادمی نظامی **West Point** تدریس میگردد. آقای **Eliot Cohen** کار شناس مسلکی در مسایل دفاعی در دانشگاه **Johns Hopkins** راجع به آقای **Downing** چنین اظهار نظر نموده است: "یک جنگجو مالامال از اندیشه ها، انسان خستگی ناپذیر با فهم نظامی خیلی ها نو آور و سازنده: بطور دقیق میتوان گفت: شخص بدرد بخور، هرگاه انسان خواهان پیشبرد یک چنین جنگ غیر عادی باشد."

با نسخه جنگ طرح شده از سوی **Downing** آنعده افسران و اعضای ستاد رهبری (اردو) به مخالفت برخاستند که همیشه در چهار اطراف رئیس جمهور احراز موقع کرده اند. جنرال تومی فرانک **Tommy Frank** فرمانده نیروهای مسلح ایالات متحده در خلیج، این تکتیک را که منجر به جنگ گوریلائی میشود، رد نمود و خواستار جنگ بر ضد عراق با یک تهاجم شدید با اشتراک حدود **200000** نفر مردان مسلح گردید.

فعلاً موضوع روی آن نقطه تمرکز یافته تا میتودهای جنرال فرانک و جنرال **Myers** تعقیب گردد: تکرار آن پلان جنگی که در سال **1991** دنبال شده بود، حملات شدید قوت های زمینی، حملات متواتر هوایی که انجام آن صرف از یک پایگاه صورت گرفته میتواند.

بتاریخ **2002/7/5** پنتاگون اطلاع داد که در جریان جنگ افغانستان (بر ضد رژیم طالبان)، **65** فیصد شلیک، بالای اهداف متحرک اصابت نموده است. در جنگ اول خلیج، امریکائی ها **1460** بار سوق نیروها را غرض پیدا کردن اهداف متحرک یعنی آن وسایط باربری حمل کننده دستگاه پرتاب راکت های اسکاد، دنبال کردند، لیکن پیلوت ها حتی یک هدف را از بین برده نتوانستند.

این اطلاعات می‌توانست به این ناراحتی‌ها دامن بزند که صدام قادر است از سلاح‌های کیمیاوی و بیالوژیکی در اولین ساعات آغاز درگیری، بر ضد اسرائیل و عربستان سعودی استفاده نماید. بمباردمان سیستماتیک و موثر بالای وسایط حامل دستگاه پرتاب راکت‌های اسکاد امکان آنرا میسر می‌سازد تا در مقابل این تهدید مقاومت صورت گیرد و به مانند گذشته توسط راکت‌های تخریب‌کن مجهز با سرگلوله‌های ویرانگر، فعالیت آنها خنثی گردد.

این امکانات جدید با کاربرد سیستم (JSTARS) یعنی " **Joint Surveillance Target Attack Radar System**" بدست می‌آید: یعنی آن سیستم راکتی که در یک زمان چندین هدف متحرک را شناسایی میکند، آمار را به هواپیماهای نظارت‌کننده می‌سپارد و بالنوبه از همین طریق به جنگنده‌های شکاری از نوع (Typ F-15E) انتقال می‌یابد.

انکشافات در جبهه دیپلماتیک یک تغییر مناسب را در اختیار امریکائی‌ها قرار داد. بتاريخ 2002/7/6 دفتر ملل متحد در شهر وین به اطلاع رسانید که آنها به این موفقیت دست نیافتند تا عراقی‌ها را متقاعد به آن سازند که به مفتشین ملل متحد اجازه بازرسی دوباره را بدهند. ایالات متحده به این نظر بود که بغداد به هیچ صورت بازگشت مفتشین را نمی‌پذیرد بنا بر درگیری و تهاجم نظامی مستقیماً در آستانه ورود خود قرار دارد.

بتاریخ‌های 2002/7/14-13 Paul Wolfowitz به انقره سفر نمود تا راجع به مقیاس سهمگیری ترکیه در تلاش‌های جنگ طلبانه امریکا، به مذاکره بپردازد. زیرا این کشور در وضعیت خوبی قرار نداشت و در نتیجه تحریم‌های یازده ساله تخمیناً مبلغ 50 میلیارد دالر خساره را متحمل شده است، بآنهم نزدیک‌ترین همکار واشنگتن در منطقه باقی مانده است. Wolfowitz در انقره با کسانی به مذاکره پرداخت که در صورت وقوع جنگ با عراق، آنها دیگر در قدرت باقی نمی‌مانند.

در آنزمان که امریکا سرگرم (کشانیدن پای ترکیه به این ماجرا) بود، عراق با دول همسایه خود در خلیج بابت مذاکره را گشود. بتاريخ 2002/7/18 یعنی سه روز پس از آنکه Wolfowitz به واشنگتن برگردد، ملک عبدالله پادشاه اردن و شهزاده شیخ خلیفه بن زاهد ال نهایان Scheich Khalifa Ben Zayed Al Nahayan ولیعهد ابو دابی در ضدیت با تهاجم نظامی امریکا بر علیه عراق حرف زدند.

پس از ملاقات سران عرب در بیروت، ناجی صبری **Nadschi Sabri** به روسیه، اروپا و شرق نزدیک سفر نمود. همچنان در بغداد جاوید ظریف، معاون وزیر خارجه ایران را به حضور پذیرفت. در جلسه سران عرب در بیروت عراق آمادگی نشان داد که سرحدات کویت را برسمیت می‌شناسد و پروسه مذاکرات را در باره استرداد آرشیف ملی کویت از سر می‌گیرد. با وجود این همه حسن نیت بغداد، در موقف واشنگتن مبنی بر حمله نظامی بر عراق کدام تغییر قابل ملاحظه رونما نگردد.

دونالد رومسفلد وزیر دفاع امریکا چنین گفت: "یک دستگاه لابراتوار بیالوژیکی میتواند بالای یک عراده تریلر نصب شود و بواسطه آن مقداری مواد مضره تولید گردد." با این پیشبینی ها انسان قادر است وسایط را از هوا از صحنه نبرد خارج سازد. این مطلب بازگو کننده "یک حالت مطلقاً غیر قابل درک" میباشد.

در صبح روز آینده **Khidir Hamza** عراقی بر مبنای یک گزارش سازمان خدمات مخفی آلمان، به کانگرس امریکا راپور داد: "عراق با داشتن ذخیره ده تن اورانیم و یک تن اورانیم غنی شده دارای کیفیت پائین میتواند تا سال 2005 آنقدر اورانیم را تولید نماید که از لحاظ جنسیت برای ساختن سه عدد بم اتومی کافی باشد... علاوه بر آن عراق یک شبکه ئی از شرکت ها را در هند و سایر ممالک به خدمت گرفته که جهت بسر رسانیدن پروگرام های خود، دستگاه های مورد نیاز را از طریق بعضی کشورها مثلاً مالیزیا، وارد میدارد."

"اسناد" های غیر قابل دسترس:

ارائه دلایل تکراری میشوند: "ثبوت" امریکائی ها از درجه و قدرت اعتبار خود میکاهد، هرگاه وسایل اطلاعات جمعی به آنها دسترسی پیدا نکنند. حکومت ایالات متحده امریکا همیشه از موجودیت یک تهدید حرف میزند، بدون اینکه آنها به اثبات رسانیده باشد. در عین زمان انسان خوشبینی گروه شاهین را با شک و تردید می نگیرد: انسان خیلی اندک به حصول پیروزی فوری در عراق با رقم پائین تلفات آنگونه که در افغانستان صورت گرفت، باور مند است. **Anthony Cordesman** کارمند مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی در واشنگتن در مصاحبه با روزنامه **Guardian** گاردین لندن شرح داد: "امکان دارد عراق یک

دشمن ساده باشد نسبت به اینکه از موجودیت تعداد **400000** نفر عسکر آنکشور (احساس خطر) گردد. لیکن عراق را میتوان یک دشمن جدی تلقی نمود. تنها دیوانگان به این فکر هستند که یک رویاروی نظامی با **400000** نفر عسکر "یک بازی کودکانه" است"، "در تفاوت میان حمله بالای کویت و یا کابل در حمله بالای بغداد هواپیماها مجبور به آن میگردند تا در میان آتش توپخانه به مانند **Blizzard** (طوفان برف در امریکای شمالی - م) در گردش باشند."

در همین روز واضح گردید که گروه اپوزیسیونی، جنبش ملی عراق در یک سریال مستعفی شدن ها حدود **1/3** حصه افراد رهبری خود را که بیشتر از **15** نفر نبود، از دست داده است. قبل از آن وزارت خارجه امریکا کمک مالی به اندازه **351000** دالر را به این گروه پرداخته بود. این پیش آمد ضربه شدیدی به کالین پاول بود. بالای وزیر خارجه اتهام وارد میگردند که کوشش دارد تا اپوزیسیون عراق را منشعب سازد. مسوول سیاست خارجی امریکا متهم به آن گردید که در مقابل اسرائیل با لهجه قویاً دوستانه فلسطینی برخورد میکند و در برابر ایران سیاست کاملاً مربوط به خود را به پیش میبرد. **Michael Rubin** کارمند انستیتیوت امریکائی **American Enterprise Institute**، گفته است: "هر قدر که دیپارتمنت دولتی تلاش در راه انشعاب دادن اپوزیسیون عراق بخرج دهد به همان اندازه پرابلم ما بیشتر میگردد." وی به **Colin Powell** توصیه نمود تا با این بازی خاتمه بخشد و با وزارت دفاع و نمایندگان عالیرتبه سایر دفاتر امریکائی همکاری نماید.

عده زیادی از کارمندان عالی مقام حکومت ایالات متحده در مجلس سنا راجع به پرابلم عراق صحبت نمودند. اینکه انسان بتواند قضیه را از لحاظ اهمیت سیاسی آن، طور دقیق و منظم تثبیت نماید، خیلی ها بعید به نظر میرسد، زیرا آنگونه که یک روز بعد از حادثه یازدهم سپتمبر و در جریان جنگ افغانستان (در کانگرس و مقامات حکومتی) یکپارچگی و همدستی حکمفرما بود، (فعلاً چنین هوا و فضائی موجود نیست). **Casper Weinberger** وزیر دفاع در دوره حکومت ریگن، تقاضای پیشبرد یک عملیات عاجل و فیصله کن نظامی را بر ضد صدام حسین بعمل آورد. **Samuel Berger** مشاور امنیت ملی **Bill Clinton** چنین خاطر نشان ساخت: "هرگاه ما وظیفه خود را بخوبی و به حسن صورت انجام ندهیم، ما به استقامت خطر راه می پیمایم، سر انجام ما با یک حالت بد تر، نسبت به دوران پیش از تهاجم، مقابله خواهیم کرد."

شماری از سناتورهای مربوط به حزب دیموکرات و حزب جمهوری خواه به رئیس جمهور در رابطه به هر نوع عملیات نظامی که بدون حصول موافقه کانگرس انجام یابد، هوشدار دادند.

در اوایل ماه گست 2002 بود که رومسفلد بار دیگر ادعا نمود: "عراق با شبکه القاعده ارتباط دارد".

لاکن وزیر دفاع هرگز نتوانست ادعای خود را ثابت کند. روزنامه **Los Angeles Times** از زبان یک مامور عالیرتبه حکومت بوش که نه خواست نامش افشا شود، چنین نقل قول میکند: "صدام با تروریسم بین المللی روابط دارد. ما بقدر کافی اسناد موثق و قابل باور در اختیار داریم که از سازمان القاعده (معلومات بدست میدهد)". این مامور عالیرتبه، ملاقات سری سال گذشته میان محمد عطا رهبر حملات تروریستی یازدهم سپتمبر و اجنت خدمات مخفی عراق در پراگ، را مثال آورد. اما اظهارات این شخص با اعلامیه های (گزارش های) دستگاه **CIA** و **FBI** شدیداً در ضدیت قرار میگیرد. زیرا چند ماه پیشتر این ادارات از عدم کوچکترین سندی در این زمینه سخن گفتند.

بتاریخ 2002/8/2 سناتور **Shelby** شخصیت با نفوذ در حزب جمهوری خواه و عضو کمیسیون تحقیقات پیرامون نواقص در کار خدمات مخفی قبل از حادثه یازدهم سپتمبر، چنین خاطر نشان نمود: "به نظر من حرف روی این نیست که روشن ساخته شود: آیا بالای عراق هجوم برده شود یا خیر؟ مساله این میباشد: باید واضح سازیم که آیا (باز هم) انتظار بکشیم تا عراق بقدر کافی سلاح های کشتار جمعی تولید نماید و ذریعه آنها به نیروهای ما زبان های درد آور وارد آورد و یا اینکه تلاش بداریم تا در برابر آن ایستادگی و مقاومت کنیم. من به این نظر هستم که عراقی ها بطور دوامدار سلاح های کشتار جمعی در تعداد بی شمار شهرها تولید میدارند، ولی ما از موقعیت آنها آگاه نیستیم. هر ماه، هر هفته صدام حسین سلاح های کشتار جمعی را بدست میآورد و میتواند بر ضد ما بکار بگیرد. پس چرا باید (حمله نظامی) را به عقب اندازیم."،

"پراتیک زندگی بعد از تهاجم نظامی و اشغال عراق توسط نظامیان خونآشام امریکائی - انگلیسی نشان داد که این گونه اظهار نظر های پوچ و بی مایه از زراد خانه توطئه گیری ژندارم بین المللی سرچشمه میگرفت و بجز دروغ محض چیز دیگر نبود - م) .

در همین روز، روزنامه تایمز لندن (**Londoner Times**) از یک گزارش **Foreign Office** نام گرفت که صرف به تعداد محدود شخصیت ها در درون حکومت فرستاده شده بود. در این راپور از امکان

واگذاری سلاح های بیالوژیکی به گروه های تروریستی مشخص فلسطینی یاد آوری بعمل آمده بود. (حرف کاملاً دروغ و روسیاه کننده ئی بود که لکه ننگ آن بر دامن جنگ طلبان امریکائی تا پایان زندگی باقی خواهد ماند - م).

یک نماینده موساد (سازمان خدمات مخفی اسرائیل) بر این امکان صحه گذاشت که "دانشمندان عراقی مواد بیالوژیکی را انکشاف داده اند که میشود از آن منحيث **Aerosole** بخصوص در سیستم سرد کن (تهویه) عمارت در شهرهای بزرگ اسرائیل، کار گرفت." (این بار نخست نیست که کارمندان سازمان جهنمی موساد می خواهند در کوره دسیسه سازی و توطئه چینی رژیم صیهونیستی اسرائیل از خون بی گناهان فلسطینی بجای ماده سوخت کار بگیرند و با استفاده از این نیرنگ ها به اشغالگری و کشتار مردم در سرزمین های اعراب فلسطین ادامه دهند - م).

با وجود اینکه (تا کنون) در مورد موجودیت روابط میان عراق و سازمان القاعده هیچگونه سندی ارائه شده نتوانست، بآنهم نفوذ و (محبوبیت) صدام در مناطق اشغالی فلسطینی بیشتر میگردد. اعانه ها و انعام های بی شمار بغداد به فلسطینی ها که پول آنها از دارائی های شخصی دیکتاتور (صدام)، (بالا تر از ده میلیارد دالر تخمین زده میشود) پرداخته میشد، برایش پرستیژ بزرگ را در یک منطقه استراتژیک بوجود آورد. در حال حاضر (رهبری عراق) طرفداری تمام جهان اسلام را بخود جلب نموده است. بر علاوه در استقبال و تجلیل از (روزها و رویدادهای تاریخی) در نوار غزه در هنگام رژه تعداد زیاد افراد بطور جنون آمیز، عکس های صدام را انتقال میدادند و صدا میزدند: "صدام عزیز! تل ایب **Tel Aviv** را بمبارد کن!" این پیش آمد یک پیروزی دیپلماتیک (برای صدام) بود و حد اقل به اندازه تجارت سیاسی در سازمان ملل متحد اهمیت داشت.

آقای **Carl Levin** رئیس کمیسیون نیروهای مسلح در مجلس سنا در یک مصاحبه با شبکه تلویزیونی **CNN** چنین اظهار کرده است: "احتمال اینکه صدام، از سلاح های کشتار جمعی استفاده نماید، خیلی کم به نظر میرسد تا آنزمان که بالای کشورش حمله صورت نگیرد". این اظهار نظر، تخمین های غلط حکومت را دوبار، زیر سوال برد.

آقای Levin در مصاحبه خویش با موقف گروه شاهین جداً در تضاد قرار گرفت و یا آنرا دچار مشکلات ساخت:

1. صدام احتمالاً از سلاح های کیمیاوی، بیالوژیکی و یا سر گلوله های اتمی (هرگاه در زمینه تولید آن به عراق فرصت داده شود) تا آنوقت استفاده نخواهد کرد که بالایش حمله نه نمایند. این تیوری در ضدیت با اظهارات رومسفلد و Wolfowitz واقع میشود. در نزد وزیر دفاع و معاون آن (از ابتدا تا انتها) تهدید خطر از سوی عراق کاملاً حقیقی بوده و میباشد. (آنها میگفتند): "خطر عراق مانند شمشیر داموکلیس (Damokless Schert) بالای سر ما در گردش است." در نگاه های Levin بمثابة سیاستمدار با معلومات، موضوع طور دیگری مجسم میگردد. موضعگیری او امکانات دسترسی مستقیم را به اسناد قابل اعتماد از جمله (Defense Intelligence Agency) DIA و خدمات اطلاعات قوای مسلح، برایش میدهد. او به این عقیده نیست که عراق بدون دلیل بالای دول همسایه حمله بدارد.

2. اظهار نظر دوم قسماً نگران کننده به نظر میرسد. Levin در مصاحبه خود واضح ساخت که عراق با تمام زراد خانه تسلیحاتی به دفاع بر می خیزد. "هرگاه از قبل سقوط صدام پلان شده باشد و در راه بسر رسانیدن این هدف تلاش به انجام حمله نظامی صورت گیرد". گروه شاهین در دیدگاه های خویش نه تنها مرتکب خطای اندیشوی میشوند هرگاه به این فکر باشند که صدام دست به حمله میزند، بلکه آنها در مسیر خطری گام بر میدارند که از ابتدا زمینه بروز آن از سوی خود شان فراهم گردیده است.

جورج دبلیو بوش شخصاً در برابر شمار زیاد هوشدارهای سیاستمداران عالی مقام حزب دیموکرات و حزب جمهوری خواه، با بی پروائی برخورد کرد. بوش در بیانیه خود در ایالت Maine اظهار داشت: "ما مجبور هستیم برای (حفظ) آینده تمدن بشری (Zivilisation) زشت ترین رهبران را در این کائینات مانع از آن گردیم که مهلک ترین سلاح ها را در این کائینات انکشاف میدهند. این سلاح ها به آن رهبران این امکان را فراهم میسازد تا ملتی را که دوست دار آزادی میباشد در خطر نگهدارد. من هیچگونه شک و تردیدی ندارم که تاریخ از ماتقاضای عملکرد را مینماید. این سرزمین از آزادی دفاع میکند، بهای آن همان چیزی خواهد بود که (دفاع از آزادی) از ما میطلبد."

موضعگیری جنگ طلبانه جورج بوش سبب آرامش خاطر بسا افراد مفتن نگردید، بلکه آنها را بیشتر تحریک نمود. سناتور **Lieberman** از حزب دموکرات با روحیه تعصب آمیز به پشتیبانی از یک درگیری نظامی با عراق برخاست. او بتاريخ 2002/8/5 چنین گفت: "به اعتقاد من، ما به نقطه رسیده ایم که رئیس جمهور مجبور است اختیار را در دست گیرد." مزید بر آن تقاضا بعمل آورد: "بوش پیش از اینکه بخاطر معتقد ساختن امریکائی ها و یا کانگرس تلاش ورزد، بهتر است به کار فرستادن پیام های ضد و نقیض از قصر سفید و یا موضعگیری های نامشخص، خاتمه دهد."

در همین وقت بود که به اطلاع رسانیده شد. اسرائیل مقدار متناهی واکسین های ضد آبله را (در مقابله با اثرات استعمال احتمالی سلاح های کیمیاوی و بیالوژیکی از سوی عراق) تولید نموده و بخشی از آن را طوری ذخیره کرده که در صورت ضرورت کلیه باشندگان اسرائیل مایه کوبی گردند.

* * *

(در فصل دهم پیرامون جهت گیری و دیدگاه های دول طرفدار (موافقین) تهاجم نظامی امریکا بالای عراق و همچنان کشورهای که در ضدیت با حمله نظامی (مخالفین) ایالات متحده، قرار دارند، بحث صورت گرفته است - م) :

عده محدودی از دول منجمله انگلستان، میهن تونی بلیر وفادار (به زمامداران قصر سفید) از ایالات متحده امریکا حمایت بعمل میآورند. صدر اعظم بریتانیا وسایل اطلاعات جمعی کشورش را زمانی تکان (شوک) داد که کنفرانس مطبوعاتی خویش را به سبک امریکائی ها تدویر و به پیش برد (در همین هنگام روابط آن با (مامورین عالیرتبه امریکائی) قسماً به نقطه نزولی خود رسیده بود). بلیر در این کنفرانس مطبوعاتی بیان نمود: "سودی را که ما از ناحیه همکاری خود با واشنگتن بدست آوردیم، خیلی ها بزرگ است." (اما واقعیت چیز دیگری را به نمایش گذاشت): چند ماه پیشتر حکومت انگلستان در پی آن بر آمد تا از "روابط بخصوص" خود با ایالات متحده، استفاده نماید و بر ضد بعضی فیصله ها و تصامیم امریکائی ها اعتراض کند تا با این عملکرد از مولدین فولاد انگلیسی پشتیبانی کرده باشد. ولی جورج بوش این امر را ضروری نپنداشت تا به (درخواست و تقاضای) "رفیق" خود (تونی بلیر) حتی با (کلمات و جملات مختصر) جواب بدهد. بدین ترتیب یک اقدام دیگر تونی بلیر، بی نتیجه باقی ماند.

با وجود (این همه کوشش های بی ثمر) انگلستان از این فعالیت دست بردار نشد که در جبهه "دوستی" (با امریکا) اخذ موقع کند. اما وضعیت این دوستی کاملاً تاریک است: بالاتر از 130 نفر نماینده پارلمان مربوط به حزب کارگر رسماً در ضدیت با سیاست تونی بلیر در باره عراق قرار گرفتند. بر علاوه امکان آن می رود که عده بیشتر اعضای حکومت از وظایف خویش کناره گیری کنند، هرگاه حکومت در جهت به تحقق رسانیدن پلان اشتراک (عساکر) انگلیسی در پهلوئی عساکر امریکائی، تلاش بخرج دهد.

آقای **Jose Maria Aznar** صدر اعظم (آنوقت) اسپانیه با موضعگیری امریکا، پیوست و از گزارش مشهور (رئیس جمهور امریکا) راجع به "اوضاع ملی (خطاب به ملت)" و طرح "محور شرارت" پشتیبانی نمود. در ماه اگست 2002 بود که آقای برلوسکونی **Berlusconi** صدر اعظم ایتالیا موقف نا روشنی را بخود گرفت و رسماً واشنگتن را سرگیچه ساخت. **Antonio Martino** وزیر دفاع ایتالیا چنین هوشدار داد: اشتراک اردوی ایتالیا در عملیات (نظامی) بر ضد عراق وابسته به آن میباشد که اسناد موثق و (غیر قابل انکار) مبنی بر دخیل بودن بغداد در فعالیت های تروریزم بین المللی ارائه گردد.

فرانسه از یک موقف معتدلانه نمایندگی میکند و بدون درنگ ابراز نگرانی کرد و قبل از همه وارد آوردن فشار بالای عراق را با در پیش گرفتن تلاش های موثر دایر بر حل صلح آمیز قضایا در شرق نزدیک مرتبط دانست. پاریس روی بازگشت مفتشین سلاح ملل متحد به عراق، تاکید دارد. (دولتمردان در فرانسه میگویند): "فکر عملیات نظامی را تا آنزمان نباید در سر پرورانید تا این که کلیه امکانات دیپلماتیک در قدم اول از طریق سازمان ملل متحد بکار گرفته نشده باشد.

روابط میان ایالات متحده امریکا و آلمان فدرال با مشکلات روبه تزائید همراه است. جورج بوش نه تنها به آقای **Schroder** بخاطر پیروزی اش در انتخابات پارلمانی تبریک نگفت، بلکه وزیر دفاع آلمان را که از واشنگتن (رسماً بازدید بعمل آورده بود) بحضور نپذیرفت. دونالد رومسفلد روابط بین دو کشور را "زهر آلود" توصیف کرد.

اروپا یگانه شریک ایالات متحده امریکا نیست که نظریات مربوط به خود را دنبال میدارد. بتاریخ 2002/8/7 وزیر خارجه عربستان، شهزاده ال سعود **Al Saud**، پیش از بازگشت از سفر تهران با آژانس خبر رسانی اسوشتید پرس **Associated Press** مصاحبه نمود و در آن واضح ساخت که خاندان

سلطنتی، در صورت درگیری نظامی با عراق، هیچ کدام از پایگاه های نظامی عربستان را در اختیار (نظامیان امریکائی) قرار نخواهد داد. آل سعود در مدت اقامت در ایران در هنگام دیدار و ملاقات با محمد خاتمی رئیس جمهور، چنین اظهار داشت: "مجاز نیست قضیه عراق به "امریکا موجبات بروز یک جنگ را فراهم سازد."

دونالد رومسفلد نظریات وزیر خارجه عربستان را با ارائه این جملات به بازی گرفت: تا کنون راجع به حمله نظامی بالای عراق تصمیم گرفته نشده است.

مواضع متزلزل (نا مستحکم) در پنتاگون:

وزیر دفاع اصلاً در همین وقت با پرابلم دیگری سردچار بود. در جریان یک نشست تبادلۀ معلومات در قصر سفید راجع به "مواضع متزلزل" در سطح مقامات عالی حکومت، رومسفلد و رئیس ستاد نیروهای مسلح **Richard Myers** خشم خویش را تبارز دادند و تهدید کردند که **FBI** (اداره پولیس فدرال) را موظف به پیشبرد تحقیقات میسازند تا مسوولین (گنهکاران) را از بابت "نقض (خدشه دار ساختن) امنیت ملی" به محاکمه بکشانند.

در عمل این یگانه کاری است که رومسفلد و **Myers** روی صحنه آورده میتوانند و ماهیتاً از کمبود هر گونه دسپلین و هماهنگی در کار سخن میگوید و یاد آوری خاطره که بوسیله **Indiskretionen** تقویت مییابد. مخالفین وزیر دفاع با رسانه های جمعی به گفتگو می پردازند تا بر افکار عمومی تاثیر وارد آورند و یا آن پلان های را خنثی نمایند که به میل آنها نمی باشند.

هرگاه یک استراتیژی نظامی تثبیت (معین) گردد و یکی از اشتراک کنندگان در ضدیت با آن واقع شود، کفایت میکند که آن استراتیژی را با جزئیات به مطبوعات بسپارند تا حق موجودیت (پایه حقوقی

دوام) آن را برابیند. یک نماینده (Defense Intelligence Agency) DIA چنین تبصره نمود: "میشود آن استراتژی نظامی را مستقیماً به صدام فکس کرد."

بر اساس یک گزارش که به روزنامه واشنگتن پست ارائه شده بود عده از اعضای رهبری نظامی پس از ماه ها مقاومت، اندیشه یک جنگ جدید را، با وجود تصورات پیرامون ضایعات بلند قابل انتظار و امکان کار بست سلاح های کیمیاوی (از سوی رژیم عراق)، پذیرفتند.

مطابق یک گزارش آقای Debka، وزیر اطلاعات اسرائیل که اختصاصاً بر مبنای خدمات اطلاعات مخفی و مبارزه با تروریسم تهیه شده بود، هواپیماهای جنگی امریکائی و انگلیسی یک پایگاه جنگی عراقی را در نزدیکی شهر Al Nukkhair تخریب کردند. در همین جا یک مؤسسه (شرکت تولیدی) اپتیکی سیستم ثبت (فاصله های) دور که توسط چینائی ها مدرنیزه شده بود، واقع بود، ولی اظهار سپاس از تخنیک های نوع جدید، شرکت در همان لحظه فعالیت نداشت و آنها بنابر اینکه بخاطر چنین یک سیستم وسایل (تخنیکی) انکشاف یافته بود. اندکی بعد از این رخداد، شکاری های بم افکن از پایگاه نظامی شهزاده سلطان در عربستان، به پرواز آمدند تا بر فضای بغداد گشتزنی کنند (دوره زنند). این عملکرد امتحانی به امریکائی ها نشان داد که دستگاه های رادار عراق در اطراف پایتخت کشور فعال نیستند.

بتاریخ 2002/8/8 چرخبال های ترانسپورتی، چندین واحد کوماندوی ترکیه را در نزدیکی شهر Bamerni در شمال عراق، پیاده کردند. آنها موظف بودند تا کنترل بر این فرودگاه را بدست گیرند که فقط به اندازه 80 کیلو متر از میدان های نفتی در منطقه فاصله داشت. کوماندو های ترکیه را گروهی از واحدهای مخصوص امریکائی همراهی مینمودند. این واحدها متحدانه در یک زمان کوتاه، قوت های تانک اردوی عراق را که به منظور دفاع از این فرودگاه موظف گردیده بودند، نابود ساختند. بعد از آنکه به واحد های مخصوص، نیروهای تقویتی پیوست، آنها عمیقاً در خاک دشمن (عراق) به پیش رفتند و دو میدان پرواز های کمکی را به تصرف خود در آوردند.

این عملیات ها به متحدین در صورت درگیری نظامی فایده استراتژییک قابل ملاحظه ئی میرساند و آنها میتوانند کنترل فضائی را بالای شهرهای کرکوک Kirkuk و موسول Mossul و هم چنان خط آهن میان عراق و سوریه بدست گیرند.

تجمع چندین هزار نفر نیروی نظامی، میلیون ها تن مهمات و صدها فروند هوا پیمای جنگی در تعدادی از پایگاه ها در کشور هائیکه در عده از آنها مردم از امریکائی ها استقبال بعمل نمی آورند، امکان پذیر نیست. در این رابطه به زمان نیاز است و زمان فقط با پیشبرد کار دیپلماتیک کمائی شده میتواند.

جورج بوش بتاريخ 2002/8/10 در شهر **Ridgwood** ایالت تکزاس به گزارشگران حاضر در این گفتگو اظهار نمود: "ما روی حرف در پیش گرفتن مذاکرات (سازنده) با کانگرس و در عین زمان با دوستان و متحدین خود اتکا می نماییم."

در این جا اصلاً سخن روی تهدید ها از سوی صدام نمی چرخد، بلکه امریکا می خواهد حمایت جامعه بین المللی را کمائی کند. همزمان با آن آمادگی های نظامی جریان دارد. با در نظر داشت سرباز زدن عربستان سعودی از در اختیار گذاشتن پایگاه های نظامی خویش، با وجود اینکه تا کنون در این باره تصمیم قطعی گرفته نشده است، پنتاگون فیصله نمود که نباید موضوع را به تصادف گذاشت: پایگاه نظامی توسعه یافته ال اوداید **Al Udeid** در قطر بمثابه نقطه مرکزی فعالیت های تشدید نظامی و لوژستیکی (بایست به خدمت گرفته شود). این پایگاه با سرمایه گذاری 1,4 میلیارد دالر از لحاظ ساختمانی گسترش بیشتر پیدا کرد و بهتر گردید. موعد پایان کارها تاریخ 2002/12/31 تعیین شده بود.

پسان ها معلوم شد که پنتاگون دو فروند ناوگان بزرگ را به کرایه گرفته بود تا تانک ها و هلیکوپتر ها را از اروپا به خلیج فارس انتقال دهد، مزید بر آن هشت فروند ناوگان دیگر غرض رسانیدن سایر مواد باقیمانده به پایگاه دیگوگار سیا **Diego Garcia** در اوقیانوس هند، لنگر انداخته بود. علاوه مارش قطعات به اطراف سرحدات عراق ادامه می یافت.

انسان میدانست که تا حدودی حقیقت ندارد:

گام بعدی به استقامت جنگ برداشته شد: از تصاویر عکسبرداری شده توسط ستلایت (ماهواره) های جاسوسی امریکا، یک قطار متشکل از بالاتر از 80 واسطه ترانسپورتی در محوطه یک فابریکه حدود ده کیلومتر دور تر از بغداد، بچشم می خورد و معلوم است که در همین جا سلاح کیمیاوی نیز تولید میشود. پس از پایان جنگ خلیج مفتشین سلاح معلومات دریافت کردند که این تاسیسات در تولید صدها لیتر

بوتولین **Botulin** خدمت نموده است. بر علاوه از آنجا اسنادی بدست آمده که گواهی بر آن میدهد که عراق سرگلوله های راکت های سکا را با گاز زهری عصبی (**VX**) مجهز ساخته است. این نخستین زنگ خطر نبود. در آغاز ماه اگست 2002 ادارات خدمات اطلاعاتی مخفی از موجودیت لابراتواری خبر دادند که فکر میشود در آنجا ویروس مرض لاعلاج **Ebola** پرورش مییابد و یا روی ویروس ها عامل امراض شدیداً تب آلود و کشنده کار صورت میگیرد.

در قضایای فوق مساله این نیست که ادعا ها بر پایه دلایل (مطالعات و تحقیقات) فضائی استوار است. در این مورد تصاویر ماهواره ئی وجود دارد و کارشناسان نتوانستند توضیحات قانع کننده (از لابلای عکس ها) در باره مطالب وحشت آور پیدا نمایند. یک کارمند از رده مقامات رهبری خدمات مخفی امریکا، نگرانی خود را اینگونه بیان کرده: "انسان میدانست که این عکس ها تا حدودی حقیقت ندارد. ما از سالها کلیه حرکات را در نزدیکی تاسیسات تحت کنترل، تعقیب نمودیم... این بار صدام کدام چیزی را بطرف تاسیسات **Taji** انتقال میداد و یا از آنجا میخواست به جای دیگری ببرد، بدون اینکه ما فهمیده بتوانیم که چه بوده باشد. آنچه بطور کل در زمینه میتوان گفت این است که محتوا و مفهوم قطار بارگیری شده خارج از حد معمولی بودند. کسی این تعداد وسایط را بکار نمی گیرد تا چند بوتل خطر ناک (پر از مواد مضره) را منتقل سازد... این بار سرگیچی پنتاگون نیست: عملاً تحرکات بزرگ در محوطه یک تاسیسات تولید سلاح های بیولوژیکی رخ داده بود...."

"بوش عقب مانده ترین رئیس جمهور امریکا...!"

یک روز پس از بصدا در آمدن زنگ های خطر (دروغین)، خانم **Condoleezza Rice** که تا کنون در موضعگیری خود نسبتاً بیطرفانه حرف میزند، یک اطلاعیه را به نشر سپرد که قسماً اعلام جنگ را میرسانید: ایالات متحده انتخاب دیگری نداشت جز اینکه بر ضد صدام حسین رئیس جمهور عراق اقدام نماید. این خانم پر جاذبه که با صنایع نفت بصورت تنگاتنگ گره خورده است، یک فروند کشتی نفت کش بزرگ مربوط به شرکت **Chevron** شورون که خودش در اداره آن دارای مقامی بود به نام موصوفه یاد میشود. با تبدیل شدن به قصر سفید، تلاش بخرج داد تا کشتی را از صحنه دور سازد. خانم **Rice** در

مصاحبه با **BBC** ضمن سایر مطالب از جمله چنین گفت: "... ما به این نظر هستیم که دلایل مبنی بر تغییر رژیم در عراق قابل اعتماد و باور میباشند."

با وجود اینکه تعداد بیشتر امریکائی ها حمله بالای عراق را تأیید میکنند، انگلیسها در شک و تردید هستند. آقای **Gerald Kauffman** سابق سخنگوی سیاست خارجی حزب کارگر راجع به موضوع "رفقای" صدر اعظم (تونی بلیر) شرح داد: "خود بوش عقب مانده ترین رئیس جمهور امریکا در تمام دوران زندگی سیاسی من است. مشاورینی چهار اطراف او را احاطه نموده اند که خوشحالی (علاقمندی) جنگی آنها در سطح بالا از انحطاط ناپذیری سیاسی، نظامی و دیپلماتیک شان سرچشمه میگیرد."

آقای **Brent Scowcroft** سابق مشاور جورج بوش (کلان) در شورای امنیت ملی، اداره فعلی امریکا را از زیان های ماجرا جوئی در عراق هوشدار داد: "من تصور مینمایم (هراس دارم) که میتوانیم شاهد یک انفجار در شرق نزدیک باشیم. از این منطقه یک جامه شیطانی قادر است مبارزه ما را بر ضد تروریسم به هیچ بدل کند." ایشان جملات بالا را در یک مصاحبه با **BBC** و نشریه **Wall Street Journal** گفته است.

بتاریخ **21 اگست 2002** جورج دبلیو بوش در مزرعه شخصی خود در شهر **Crawford** تکزاس محفل نشست کارمندان عالیرتبه نظامی را ترتیب داد. رسماً هدف نشست را مذاکره پیرامون سیاست دفاعی و بودجه ارتش اعلام کردند، ولی در عمل مقصد چیز دیگری بود. بوش و مشاورین او یکجا بودند تا راجع به درگیری نظامی با عراق و تامین مصارف آن به صحبت نتیجه آمیزی بپردازند.

در پایان محفل بوش همراه با دونالد رومسفلد در برابر ژورنالیستان قرار گرفتند و فقط به اطلاع رسانیدند که فرمانده نیروهای ارتش ایالات متحده در خلیج فارس، جنرال **Tommy Franks** در حال حاضر روی پلان حمله بر ضد صدام حسین کار میکند و آمادگی جهت انجام چنین یک ضربه نظامی به زمان نیاز دارد.

Tommy Franks یک روز بعد از قزاقستان به اطلاع رسانید که او مارش نظامی احتمالی را به عراق چنان پلان مینماید که انتخاب های قابل اعتماد (موثر و پذیرفتنی) در اختیار خود ایالات متحده و متحدین آن قرار دارند و میتوان آنها را به رئیس جمهور ارائه نمود.

متحدین: آنها در این روزهای اخیر ماه اگست 2002 به کجا هستند؟ روسیه و چین در ضدیت با عملیات نظامی از خود مقاومت نشان میدهند. آلمان، کانادا و فرانسه دیگر خوشحال نیستند و تکیه بالای این حرف مینمایند که پرابلم به پیشگاه ملل متحد کشانیده شود.

جنرال Zinni سابق نماینده حکومت ایالات متحده در شرق نزدیک به این عقیده است که امریکا بایست بطور بهتر کار میانجیگرانه را روی قایم ساختن یک صلح دوامدار میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها متمرکز سازد و شبکه تروریستی القاعده را راه یابی کند، پیش از اینکه صدام به اقدامات دست بزند.

بتاریخ 30 اگست تاها یاسین رمضان معاون رئیس جمهور عراق رشته سخن را بدست گرفت و اظهار کرد که عراق به این زودی به گونه رژیم طالبان سقوط نمی کند. "عراق با تمام قوا برمی خیزد تا به دفاع از قلمرو خود بپردازد. عراق، افغانستان نیست و حکومت امریکا این را خوب میداند." رمضان به ادامه علاوه نمود: "در صورت درگیری نظامی، عراق از تمام حقوق خود استفاده میدارد تا بالای هر کشور در این کره خاکی حمله بدارد..." طبعاً منظور در اینجا اسرائیل میباشد.

سناتور Tom Daschle از حزب دموکرات گفته است: "پشتیبانی متحدین ما یک امر ضروری و حتمی نیست"، "لیکن ما مجبور میباشیم با عمل یک جانبه خود بهای بلندی بپردازیم، هرگاه ما در ضدیت با خواسته های متحدین در سراسر جهان، ایستادگی کنیم."

ولی هیچ شک و تردید وجود ندارد: ضرورت جستجو عقب دریافت متحدین در مبارزه با صدام، آنگونه که امریکائی ها آنرا در دیدگاه خود مجسم میسازند هرگز به مفهوم انحراف از مسیر جنگ نمی باشد. واشنگتن خواهان درگیری نظامی است.

بتاریخ 2002/9/9 رئیس جمهور ژاک شیراک در مصاحبه با نیویارک تایمز نظریات خود را در رابطه به حل دو بعدی مساله توسط سازمان ملل متحد، به اطلاع رسانید:

1. برای عراق سه هفته وقت داده شود تا مفتشین سلاح را بدون کوچکترین محدودیت دوباره بداخل کشور اجازه دهد؛

2. در صورت عدم اجازه ورود مفتشین، در نیویارک راجع به استعمال قوه (کاربرد زور) مشوره گردد.

اما در هنگامیکه در جبههٔ دیپلماتیک مذاکره جریان دارد شاخهٔ نظامی عملیات با یک سرعت حیران کننده به تحرک در آمد: پنتاگون خبر داد که از ماه نومبر 600 نفر افسر قرارگاه مرکزی ("Cent Com") را در پایگاه نظامی Al Udeid جابجا میسازد.

بتاریخ 2002/9/12 تغییر دیپلماتیک در این بحران زمانی رخ داد که رئیس جمهور بوش به سازمان ملل متحد مراجعه نمود و لست قطعنامه های ارائه کرد که دیکتاتور عراق در گذشته به رعایت آنها بی توجهی نشان داده بود. در اخیر بوش به اطلاع رسانید که یک درگیری نظامی غیر قابل اجتناب است، هرگاه عراق به کلیه تقاضاهای ملل متحد جواب مثبت ندهد.

بتاریخ 2002/9/16 یک انکشاف حیران کنندهٔ جدید پیش آمد: موقف متحدانه دولت های عربی در ضدیت با حملهٔ نظامی امریکا، قرار است از هم بپاشد. پس از کویت، عربستان سعودی اطلاع داد که امکان آن موجود است تا به ایالات متحدهٔ امریکا اجازه داده شود که از پایگاه های نظامی سعودی استفاده نماید، در صورتیکه تهاجم امریکا را سازمان ملل متحد تأیید کند.

در نزد واشنگتن و لندن تعقیب این تاکتیک به جز شکستادن اتحاد بین المللی ضد جنگ چیز دیگری نمی باشد.

بتاریخ 2002/9/28 آژانس خبر رسانی Associated Press جزئیات پیشنهاد امریکا را به نشر سپرد: "عراق مجبور است کلیه مطالب را در ارتباط به سلاح های کشتار دسته جمعی آشکارا در اختیار بگذارد و به مفتشین سازمان ملل متحد امکانات دیدار از قصر ریاست جمهوری را فراهم آورد." "صدام حسین مدت هفت روز وقت دارد تا در بارهٔ فکر کند و بالاخره بایست به فوریت لست عناصر (کیمیایی) ممنوعه را ارائه نماید که عراق بدسترس دارد. در قطعنامه تقاضا شده که مفتشین باید حق داشته باشند که در اطراف مؤسسات تولیدی کنترل شده، منطقه منع پرواز هواپیما و حرکت وسایط مشخص گرداند که از سوی بم افکن های شکاری متحدین نظارت میشود. این اقدامات پیشگیرانه باید از این امر جلوگیری کند که مواد خطرناک مخفیانه از سوی طرفداران صدام پنهان گردد.

هرگاه از اجرای این خواسته ها سرپیچی بعمل آید، قطعنامهٔ تهدید به آن میدارد که بر ضد صدام از تمام وسایل دست داشته استفاده صورت میگیرد.

(بر علاوه تقاضای زمامداران طراز اول دولتی در پاریس، مسکو، پکن و بن و فشارهای سازمان ملل متحد مبنی بر حل صلح آمیز قضیه عراق از راه ادامه گفتگوهای مؤثر سیاسی در سطح جهانی و منطقی)، خارج از چوکات شورای امنیت ملل متحد نیز بالای امریکا فشار وارد میگردد. (از جمله) یک هیئت نمایندگی موسسات اقتصادی خصوصی ترکیه در نخستین هفته ماه اکتوبر 2002 با نمایندگان حکومت ایالات متحده ملاقات کردند و توجه را در این زمینه معطوف داشتند که مصارف تخمینی یک جنگ جدید با عراق مبلغ 14,1 میلیارد دالر را در سال احتوا می کند. ترکیه هیچگونه مانع را نمی بیند که سوال نماید: آیا حکومت امریکا در صورت درگیری یک جنگ، هزینه آنرا تامین کرده میتواند و یا خیر؟ زیرا وضعیت مالی بودجه دولتی امریکا در حال حاضر چندان خوب نیست....

بتاریخ 2002/10/22 وزرای خارجه فرانسه و روسیه، آقایان **Igor و Dominique De Villepin** اظهار داشتند: "حکومت امریکا مجبور است از خود گذشت و انحطاف پذیری) بیشتر در امر قبول پاره ئی (از خواسته های بین المللی) نشان دهد تا از پشتیبانی همگانی برخوردار گردد. ما دوام تفتیش سلاح و قطع (توقف) اسلحه کشتار جمعی را می خواهیم، نه تغییر حکومت را در عراق. با همین متن ما راجع به یک قطعنامه مذاکره میداریم...."

بوش مذاکرات دایمی را با نمایندگان خارجی چیز زائید و بی فایده میداند. او اظهار نمود: "ملل متحد مجبور است همین حالا دست به اقدام بزند...."

با وجود تلاش های اروپائی ها، زمامداران امریکائی از (مرکب زور گوئی) خویش پائین نگردیدند. رئیس جمهور بوش بصورت بسیار واضح حرف زد: "هرگاه ملل متحد مساله را به پایان نمی رساند و تصمیم اتخاذ نمی دارد تا صدام خلع سلاح شود، پس ما رهبری یک اتحاد را بدست میگیریم تا صدام را بنام صلح، خلع سلاح کنیم."

جورج بوش پس از عودت دوباره از مکسیکو اطلاع داد که از شورای امنیت درخواست مینماید تا موضوع را به رأی گیری بگذارد که آیا امریکا اکثریت را در اختیار دارد یا خیر؟ یک میتود مؤثر که فرانسوی ها، روس ها و چینائی ها را تحریک کند و به آن ها بگوید: "هرگاه شما (راه) ما را تعقیب نمی کنید و اگر شما

قطعنامه (پیشنهادی) ما را ویتو نمائید، شما در ملل متحد موفق شده اید. ولی با وجود آن ما بالای عراق هجوم می بریم و ملل متحد اعتبار خود را از دست میدهد."

بتاریخ 4 نومبر 2002 وزیر خارجه مکسیکو راجع به نتایج مذاکرات چند جانبه در دو روز گذشته حرف زد: "ما معتقدیم که در نزدیکی عقد یک پروتوکول میباشیم. یک تعهد بستن که به جهان، به ملل متحد و به مکسیکو دارای ارزش به سزائی خواهد بود.

صدام حسین سر از نو ابتکار عمل را در دست گرفت. او در پیش روی فرستاده افریقای جنوبی واضح ساخت: "ما به هر تصمیم احترام می گذاریم که در هماهنگی با منشور سازمان ملل متحد و حقوق ملت ها باشد." در یک صحبت دیگر با Jorg Haider (رهبر یک حزب دست راستی اطریش که در ضدیت با خارجی ها در آنکشور میباشد) صدام حسین شرح داد: "عراق حد اقل (اندک ترین) مقدار و یا نمونه ئی از سلاح های کشتار جمعی رادر اختیار ندارد."

دولت امریکا به اطلاع رسانید که به تاریخ 2002/11/6 میخواهد قطعنامه مرتبه خود را به شورای امنیت ارائه کند و محاسبه مینماید که تا اخیر هفته به رای گیری گذاشته شود. برای اینکه درخواست تأیید گردد بایست از جمله 15 مملکت عضو شورای امنیت 9 آن قطعنامه را تأیید بدارد، بدون اینکه اعضای دایمی ویتو نماید.

سوریه یگانه دولت نا آشنا است هرچند رای آن عملاً از اهمیت برخوردار نیست. جزیره Mauritius سه روزپیش سفیر خود را (از امریکا) فرا خواند، زیرا بر ضد قطعنامه امریکا رای میدهد....

بتاریخ 2002/11/7 قطعنامه به اتفاق آرا به تصویب رسید، در یک حالت میانه، بین تقاضا های فرانسوی ها و امریکائی، و با وجود رفتار محتاطانه سوریه دایر بر اینکه رای گیری یک هفته به تعویق انداخته شود تا وزرای اتحادیه عرب از موضوع واقف گردند....

بتاریخ 2002/12/21 نشریه Le Monde با این عنوان درشت از چاپ بر آمد: "عراق، یک گام دیگر بسوی جنگ" پس از امتحان (بازرسی) یک راپور ارائه شده از سوی بغداد، ایالات متحده، رژیم صدام حسین را گنهگار دانست که مکلفیت های خویش را اجرا نمیدارد و قطعنامه را در عرصه تسلیحات نقض

مینماید. بنابر اظهارات **Colin Powell** وزیر خارجهٔ امریکا، در سند **11000** صفحه‌ئی تعداد زیاد خلاها کشف شد.

مرحله به مرحله معلوم میشود که جنگ اجتناب ناپذیر است.

پایان